

کتابخانه تصنیف سرکار عالی حمید آباد دکن ۹۷۲۱

۹۷۲۱
۲۷

نمبر درجہ

تاریخ درجہ

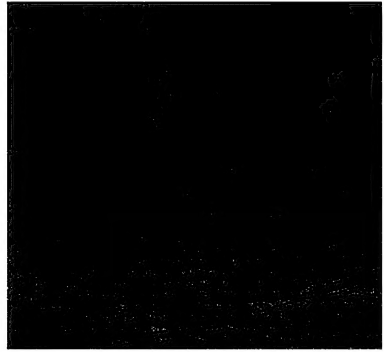
نام کتاب

فن کتاب

مذکور کتاب فن مذکور

آخر آبان ۱۳۲۱

۱۲۷۵-۸



یسین یاوری حسین ازلی حسن تو فو فوق لم زلی

این کتاب بیکو منظره شایسته مرتب بر ترتیب بدین مضمون تحقیقات و تحقیقات و تحقیقات
مشتمل بر حقایق و دقائق دین نور افزای ایمان و یقین طلعت دای شکو که اوام و مبتدیین
محتوی بر بیان آیات و بیانات قدس شریف و ذکر احادیث و کتب معتبره و بیان قول و عمل و
صالحین و اعدا و اوله عقلیه و قدس و بصریت افزای بهای متدینان و انصاف بین بصائر
فزای کور چشمان و در تاریکی جهالت و ضلالت و او به کزین نصارت بخش انظار ناظرین مستحق



در اثبات رویت حضرت ربانی بدراجا و دانی نورانی و رد اعراض و ابطال استدلالات
مجاهدیه و ایراد فاضل و شایسته حقایق مرجع اقصای دانی با هر دقائق و نکات قرآنی و انکاس
حقانیه و انانی و انسانی منظر فضائل نفسانی زبدۀ فضلالی مان خطاصه
علیای و دوران صاحب فنون جبار کانه محقق علوم چهارده گانه کاشف امور خفی و جل
کشف اسرار عقلی و نقل مولوی مفتی محمد علی صاحب دایم فیو هم با تمام جاسید عبدالقادر قاد

در مطبع قادری بخش نویسی سید حسین صاحب طبع پندیر

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وحده وفضلوه على من لا نبي بعده أما بعد برجاعت سنیست
که آینه دارشاید انصاف خیرالاوصاف اند واضح ولاح باد که این خیرخواه اهل سنت
جماعت بحکم خیر فیض اثرالدین النجفی چند فوائد عقاید از کتب معتبره علماء
مذہب تحقیق منصب منتخب برای تسلیم کو دوکان اهل سنت جماعت تحفه
مکتب کردم ناگاه یک بهمان ناخوانده از سر خوان وطنش بجانب بهمان سر
مچپلی نذرانده برآمده حق عاید منسکین دارد شد و سرگرم منع روزی خواران
با خیر شنبها بارده و بحکم مادی نفسیه یقیناً علی السلام برای نصیحت
خودش استدلال قرار داد و از خام طمع و مانع مانعی نخست آغاز نهاد ناچار و
حقیقت ندیش بر ادا تسنن بهر و طر بهمان کرد و در اصلاً فضولش را بکار

٢٠
 عليه السلام أن تكون آية هي أن بل من آية ليس من كلام الله
 بل محرف عن موضعه والمنزل آية هي أن كل من أنكم وروى ابن شهر آشوب
 المازندراني في كتاب المثالب أن سورة الولاية سقطت من القرآن وكذا آيات
 كثيرة من سورة الاحزاب فانها كانت مثل سورة الانعام وسقطت كلمة وملك
 من قوله تعالى وَمَلِكٌ لَا تُخْزِيهِ إِذَا لَقِيَ اللَّهَ مَعْنَاهُ سقطت ثلث كلمات
 من قوله تعالى وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ عَنْ وِلَايَةِ عَلِيٍّ وكلمات
عَلَيْهِ بَنُو امِيَةٍ بعد قوله تعالى خَيْرٌ مِّنْ أَلْفٍ شهر مملوك بنو امية وكلمات
 بعل بن ابى طالب من قوله تعالى وَكُفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ بعل
 ابن ابى طالب وكلمة آل محمد بعد قوله تعالى وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا
أَلَمْ يَحْمَدُوا مَن قَلْبِهِمْ يَتَعَلَّبُونَ وكلمة على بعد قوله تعالى وَلِكُلِّ
قَوْمٍ هَادٍ عَلِيٌّ ودر باب بلغان في شأن واركان تواطوا وجامع
 أن اصل عقيدة أن مانع اينکه روى سليم ابن قيس الهلالي في كتاب
 وفات النبي صلى الله عليه وآله وسلم عن امير المؤمنين عليه السلام وغير واحد عن الصادق
 سلام الله عليهما ان الصحابة ارتدوا بعد النبي صلى الله عليه وآله وسلم الا اربعة انفس
 وفي رواية عن الصادق ستة ليس في شأن چگونه متواتر وجميع عليه مومنان توانند

الحمد لله الذي جعلنا من آل أبي طالب

رفیق

سوال ۱۰۰

三

حرفاء

محکم دلائل سے مزین متنوع و منفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

١٤٤

۱۲۸

۳۰۰

۱۰۰

تواند بود چه ببلغان و سائر تواتران و اجماع بر آن محرفان مردان بوده اند
حاشا هم ثم حاشا هم و اجماع پنج شش کس و تواتر ایشان در چنین امور چنانست
که کرب بقیعة یحسب الظمان ماء و حال اخبار ایشان نیست که آن را
بچهار قسم کرده اند صحیح و حسن و موثق و ضعیف خبر صحیح باصطلاح
اخبارین امامیه است که روایت او متصل شود بمعصوم بواسطه عدل
امامی از نجاشی و منقطع ^{در بعضی} دخل صحیح نباشد و کذا روایت را وی مجهول الحال
و همچنین روایت غیر امامی پس مرسیل ابی عمیر و مقطعات او را روایت
حسین بن الحسن بن ابان مجهول الحال و روایت ابان بن عثمان افطی مکرر است
امام وقت و روایت علی بن فضال فاسد المذهب را و روایت من دعای علی
امام و حکم بفساد عقیده و روایت من کذب علی الامام و کذب الامام و روایت
مجموعه شبهه مصرحه را که مثبت جهت مکان و صورت و شکل برای حق سبحانه
و منکر از لیت صفات او تعالی و معتقدان بدان نسبت باو تعالی بوده اند
و همچنین هر چه را که در رقا ع یافته شود بموجب اظهار این بابویه قمی و نیز روایت
را خطوطیکه از خطوط ائمه قرار داده اند که انصاف علی ذلک است این بابویه قمی که
روایات ابی بصیر را که مفشی سر امام و خاین زمان است آن جناب بوده و در این

[illegible]

۱۱۲
که خلاف مصیبت بود
میکند و دارم بشود
بسته حصار از راه
بجز بکنند و گویند که پادشاه
دول بپایند و در راه
مغاک و ک...

قبیل خبر کاذب الاسنادی که رویش از شخصی شنود و سماع خود را از پدر یا چه
 سمعی منزه و نماید و همین بیان خبر بحیرین نشان شدید الضعف و بر همین انداز
 روایات مدعیان سفارقه بین الامام و اشیعه را بلا دلیل و شاید و گذار وایت
 امامی عدل را که مدعی رویت صاحب الامر یعنی مهدی غایب شده را بر غم
 شیعه از علماء خود تان وادارید و رویت الهیه را که در آخرت شود و از روایات
 مرفوعه و طرق متعدده بدرجه تواتر مصطلحه ثقات عدول محدثان اهل سنت
 جماعت رسیده است بحکله آنکه فلان رویش در آخر عمر فخر الخو اس شده
 از اصل ضعیف و غیر مقبول قرار داده بطعن و تشنیع ما اهل سنت جماعت
 پیش می آید همین داب منظره از ایرانیان یاد گرفته این مقدمه برای تنبیذ
 از خواب غفلت با جمال گفته ام اگر یکباره و مجادله پیش آئی پرده از روی
 روی اندودت بر اندازم و کارت چنانکه نزد سازم شعر ستعلم ایلی اتی این
 ندانیت و دای غریم بالتقاضی غیر مهابه آگاه باش که چون حال خبر صحیح و تصحیح
 اثنا عشر بیان است بر بیان خبر حسن الشیخ چه پیر دازم علاوه صحیح و حسن الشیخ
 گویا محض مفهومات عقلیه اند که ماصدقش در خارج پیدائی شود نقص علی دلک
 منهم صاحب البدایه و ضعاف و موثق نیز با هم متعارض و متخالف اند و مضطرب

الاسناد والتمش شیوخ امامیه و صحاح خودشان از مضاعف و مجاہدین روایت
 دارند و همچنین محمد بن یعقوب کلینی و علی بن ابی ریم و پیشترش ابی ریم بن علی و
 ابن بابویه و ابی جعفر طوسی و استادش ابو عبد الله الملقب بفقیه و مجتهدان
 شیعه زعم افاده علم قطعی آنچه در آن کتب است و وجوب عمل بآن میکنند چنانچه
 علمای ایشان شریف مرتضی و ابی جعفر طوسی و ابن مطهر علی بر آن نص کرده اند
 اگر باینکا پیش آنی بیا و کتب کافی کلینی و من لایحضره الفقیه و تهذیب و
 استبصار هر اوست و پیش ما بگذارت تصحیح کرده کشف معانی بن نایم حسن عقیده
 امامیه درباره عزت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 و خوش اعتقاد و ایشان درباره امهات المؤمنین شهرت و اعاده ذکر
 آن از ادب ایمانی دور کرد و درباره مادیون آن حضرات اینکه عزت شخص باجماع
 اهل لغت اقارب او را گویند اما امامیه بعضی عزت آنکا را نزد پیش حضرت
 رقیه حضرت ام کلثوم بنات آن حضرت صلعم و بعضی داخل عزت نمی شمارند
 مثل حضرت عباس عم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اولاد او و مثل حضرت
 زبیر بن صفیه و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و اکثر اولاد حضرت فاطمه زهرا
 بر این دشمن دارند و بدگویند مثل زید بن علی ابن الحسین که خیلی عالم و متقی و متوجه

لم یقرضه شیخین
 است بهما اصل و تالی مصحح امامی
 مصحح غرض علی بن ابی ریم
 و نقطه حسن بن ابی شایان و زنج
 الطمان حسن بن ابی شایان و زنج
 امام حسن و ابی ریم و ابی جعفر
 اولیت از داخل خط فقیهین
 علی بن فضال و فقیه مدینه
 باقی الطریق علی بن الفضل و فقیه مدینه
 بودن او با وجود بی اعتقاد او با مسلم
 است اینها مثل طایفه علی بن ابی ریم و بعضی
 او قبول احوال آنکا را می شمارند و بعضی
 کرده اند و بعضی دیگر می شمارند و بعضی
 قاضی و بعضی دیگر می شمارند و بعضی
 اولاد او را می شمارند و بعضی دیگر
 علی و جعفر و علی و جعفر و علی و جعفر
 اعمام علی و جعفر و علی و جعفر

محلیه ۱۸

بود بر دست مروانیان شهید شد و پسر او یحیی بن بیدر نیز دشمن دارم و همچنین
 ابراهیم بن موسی کاظم را و همچنین جعفر بن موسی کاظم را و او را ملقب بکذاب
 کرده اند حال آنکه او از کبار اولیاء الله و صاحب کشف کرامات بود و حضرت
 بائزید بطامی از و اخذ طریقت کرده و غلط شهرت یافته است که بائزید مزید امام
 جعفر صادق است و جعفر بن علی را که برادر حضرت امام حسن عسکری بود
 نیز ملقب بکذاب نموده اند و حسن بن حسن المثنی و پسر او عبدالله محض
 را و پسر او محمد را که ملقب بنفس زکیه است مرتد و کافر شمارند و ابراهیم بن
 عبدالله محض را و زکریا بن محمد باقرا و محمد بن عبدالله بن الحسین بن الحسن
 و محمد بن القاسم بن الحسن را و یحیی بن عمر را که از جهاد زید بن علی بن الحسین
 است نیز کافر و مرتد دیند و جماعت سادات حسینه و حسینی که قایل بر امامت
 و بزرگی زید بن علی بن الحسین بوده اند ضال و گمراه شمسند حال آنکه کتب
 انساب و تاریخ سادات دلالت صریح میکند بر آنکه اکثر این بیت حسنین
 و حسینیان معتقد امامت زید بن علی و فضیلت آن بزرگوار بوده اند
 و جماعه اثنا عشریه در حق آن بزرگواران عقائد کفر و ارتداد و خلیفه فی الزمان
 چنانچه در باب معاد از کتب ایشان ظاهراً میشود و عجب آنکه در حق شیخ شیوخ و

سید ساداتنا ابی محمد محی الدین عبدالقادر جیلانی که بعد حضرت حسین
کم کسی از اولاد حسنین در فضیلت نسبی علمی باور سیده به میگوید و بتفصیل
و تکفیرش خسرو عاقبت می اندوزند لغو و باشد منها چون حال صحابه
در اصل عقیده اینها چنانکه سابق گذشت معلوم و حال عمرت حسب
بنای ایشان مفهوم شد دعوی اجماع ایشان لانی و گدانی بر شین و دعوی
عصمت در آنجه چگونه بتواتر و اجماع ادعائی حاصل شود باقی ماند عقل کند
ایشان رابع اول که اربع است اگر مراد عقل سیولانی باشد پس بعد بلوغ قابل امور
تکلیفیه خواهد بود و این عرض عام است در همه مکلفین لهذا احدی الحجج الاربعه
بود و کرنه لازم آید که هر مکلف مجتهد باشد و اگر مراد عقل اکتسابی است نیز همان مجتهد
لازم آید که حسب عقل مکتسب صاحب جهاد بود و لیس کند که اگر عقل مویدین
عند الله مراد باشد آن اصل منشأ اخباری است که از معصوم مروستفاض
بامت پس مندرج است در اصل دوم که خبر است با خدا یا حیرانم که مراد شیعه
از عقلی که حجت رابعه باشد چه خواهد بود و چون قیاس نزد ایشان جایز نیست
عقل را بچه کار توان برد اکنون در رد اعراض آن معترض بطریق ساریت او
اقدام میرود قوی باید دانست که رویت حقتعالی از عظیم

نعمت جنت است که مومنان بحسب مراتب خود بهین چشم سربس تیره و تقدس
 باری سبحانه بلامقابلت و بی قرب بعد و بی اتصال شعاع و ثبوت مسا
 میان بینندگان و خدایتعالی در جنت و تعالی شأنه را خواهند دید و این صفت
 عقلا و نقلا جایز است و بهر چه موجود است ممکن است دیدن آن اگر چه جسم جانی
 نبود و در مکان و جهت نباشد و خلقت این امور در دیدن بجهان عادت
 اگر قادر مطلق بخلاف عادت بی آن نماند نیز جایز است و می تعالی قادر است که
 قوت بصیرت را در بصر نهد و بچنانکه او را امر و در دنیا بصیرت در میانند و در
 بیند آنکه **عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** قوله و بالله التوفیق آنچه مشهور است
 از مذاهب حکما در ابصار که دیدن چشم باشد سه مذاهب است اول مذ
 ریاضیین آن این است که ابصار و دیدن بواسطه خروج شعاع است از چشم بصیرت
 شکل مخروطی مثل شکل قندیل که سر آن در زرد و مرکز بصیرت قاعده آن که عبارت
 از آخر آن باشد در زرد و سطح منبسط که عبارت از دیده شده باشد ثانی مذ
 و آن نیست که ابصار و دیدن بطبع است یعنی نقش صورت مرئی در قوت
 باصره فنانکه در آئینه و همین است مختار از سطوح و شیخ رئیس که عبارت از ابصار علی سنی
 باشد و اتباع ایشان ثالث مذاهب طائفه دیگر از حکماست آن نیست

یعنی برگاه قندیل در خارج
 تحت بصیرت سازند
 و منافذ آن چنان
 که کند اگر از اندرون
 آن سطح فروزند
 اصلا و آن بوز
 بخند من بعد آن یک
 تحت آن در زردی
 نمود بالا آن درون
 شد که بصیرت
 و شعاع متصل
 این شیخ گفته اند
 پس شعاع سراج
 که ازین درون خارج
 صورت مخروطی
 می نمایند



که ایصار نه با انطباع است و نه بخروج شعاع از بصر بلکه هوایی که میان بصر و بصرت
 متکلف میشود کیفیت شعاعی که در بصرت و همچنین هوای که ایصار و بصرت
 و هر یکی از این سه طائفه بر ذریب خود دلیل و برهان اقامت نموده اند که در مختصر
 جای فکر آنها نیست و ایضا باید دانست که جمیع حکما و عقلا از ملئین و غیر ملئین بصرت
 بصر را مشروط دانستند بمقابل مرئی هر رائی را یا آنچه در حکم مقابله است مثل صورتیکه
 در آئینه مرئی میشود و قاطبه عقلا و حکما و غیر ایشان متفق اند بر اینکه چیزی که نه
 جسم است و نه حلول کننده در جسم و نه در جهت و نه در مکان و نه مقابل و نه در حکم مقابل
 ممکن نیست که بحشم مرئی شود بالبداهته و الضرورة بجز حاجت اشاعه
 که قایل اند بانیکه مؤمنین در دار آخرت جناب باری سبحانه و تقدس را بحشم خود
 دید و اگر از ایشان سوال نمائی که مراد شما از این بیت کدام قسم از اقسام گفته مذکوره است
 اگر خروج شعاع از بصرت بسوی مبصر پس آن بالنسبه بجناب باری غراسمه ممکن نیست
 و اگر ناشر حدقه و انطباع صورت مرئی با تکلیف هوایمانه بصرو مبصر شعاع مراد است
 آنهم بشرح ایضا جواب میگویند که مراد ما از رویت بصر امری است و امرای امور مذکوره
 و معتقد خود چند دلیل از عقل و نقل ذکر نموده اند که بحمد الله تعالی بیچیک مثبت
 مطلوب ایشان نیست اول آنکه هر چه موجود است ممکن است دیدن آن اگر چه

جسم و جسمانی نبود و در مکان جهت نباشد جواب آن نیست که این کلیه با
 میکنند اگر دیدن بقلب باشد که عبارت از دانستن و انکشاف تمام و یقین بآن شیء
 باشد پس مسلم است که یقین و علم بهیشتی ممکن است لکن مطلب شما ثابت نمی شود و
 اگر دیدن بحشم باشد بحکمیة مسلم نیست و ترتب مکان ویت بصبر و وجود اول تزلزل
 تفصیل این اجمال آنکه ابو الحسن عری که رئیس اشاعره است قاضی ابو بکر باقلانی
 از برای امکان ویت حق تعالی پنجم ستر متسک بوجود شده اند و میگویند که با عرض
 و جواهر لایعنییم و در میانہ اعراض و جواب تضاد است و امر شتر کی که صلاحیت داشته
 باشد که واسطه در ویت باشد یعنی نیمه سوای وجود پس مابا الرویه وجود خواهد بود و وجود
 و جناب باری اتم و اکمل و قوی است پس ممکن است دیدن او سبحانه را بچشم سروان
 در آخرت خواهد بود جواب میگوئیم که شاید مابا الرویه در اعراض و جواب بهیشتی
 دیگر باشد غیر از وجود که بر ما و شما مخفی است یا آنکه وجود باری تعالی چون عین است
 اوست و مابیتی غیر از وجود ندارد و همین غنیت وجود با ذات مانع ریو شود پس
 چون این احتمال در میان آمد بنا بر قاعده اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال
 استدلال شما از سبب باطل شد و مفید فائده و منجر ثمره نشد و دیگر آنکه حق تعالی را قیاس
 بجواب اعراض که در معنی ندارد و در امور دنییه خصوصاً در اعتقاد و قیاس که در دن

جایزه زیر که اول من قاس شیطان که بلغت ابدی گرفتار شد بجهت یک
 قیاس بود که گفت خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ و اینکه گفتی
 که وی قادر است که قوت بصیرت را در بصر نهد و همچنانکه او را امر و زور در دست
 درمی یابند فردا بصیرت مفید خواهد بود زیرا که شغل قوت بصیرت علم
 یقین و انکشاف نام است بر فرض آنکه در بصر هم بهمان یقین و انکشاف نام
 خواهد بود و دیدن ثابت نشد و قوت بصیرت همان قوت عاقله است که مراد
 نفس ناطقه است که عقل باشد و آن جسم است و نه جسمانی پس همان یقین و انکشاف
 پس مطلب شما از آن ثابت نمی شود و استدلال **اِنَّهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**
 باطل است زیرا که شرط تعلق قدرت بر شئی مکان استعداد آن شئی است و در
 ما نحن فيه اول نزاع است و دیگر آنکه چه ضرر دارد که جناب باری عز اسمه تعلق
 بصیر را بخود از امور محتمله قرار داد با چنانکه ظلم و سایر افعال قبیح را و از نجات
 که علماء اشاعره مثل امام فخر رازی و ابوالمنصور ماتریدی اوله عقیده چون دیدند
 که بمراد ایشان نمیکنند طلاق اوده دست از متابعت ابوالحسن اشعری و غیره
 کشیده اند و بطوایر آیات و ظواهر احادیث متمسک شده اند که آنهم چنانکه
 بعد خواهد آمد مثبت مطلب ایشان نیست اثر آنچنانکه امام فخر مذکور در نهایت

له پیگری
 را از آتش میا
 کردی او را از
 خاک

العقول در ذیل این مسئله میگوید و ظاهر ملک من مجموع ما ذکرناه ان الادله العقلية
 ليست قوية في هذه المسئلة اعلم ان التحقيق في هذه المسئلة ان الخلاف فيها يفرق
 من ان يكون لفظيا انتهى يعني دليلها ي عقلیه بر اثبات رویت بصیر مر حجاب باری
 قوتی ندارد و تحقیق درین مسئلة است که خلاف میان و جماعت معتزله و شیعه
 که نافی رویت اندزد و یک است که لفظی باشد این است کلام امام فخر رازی که خود معتزله
 شد که ادله عقلیه درین مسئلة ضعیف است و نزاع مال لفظی پس چگونه این شخص عزیز
 ابتدا سخن میگوید که رویت حق تعالی جایز است عقلا و نقلها کویا کلام امام خود را
 ندیده و نشنیده باشد و اما ابو منصور ما تریدی که معظم خفیان سید رشته تقلید او را بجا
 و دل خوریده و برگردن خود انداخته اند میگوید اما لا نشبت صحة رویت الله تعالی بالادلة
 العقلية بل متمسک فی هذه المسئلة بنصوص القرآن الاحادیث انتهى یعنی بر متمسکانه
 نمیکنیم رویت خدا تعالی را بدلائل عقلیه بلکه متمسک می شویم درین مسئلة بنصوص قرآن
 و ظاهرا حدیث نیست حال علماء ایشان در متمسک با دله عقلیه و اگر این شخص عزیز
 عبارت علماء مذہب خود را دیده بود و در مقام انصاف بر می آمد هرگز متمسک
 بدلیل عقلی نمی شد **اقول** اعتراضیکه معترضان کرده ناموجه است بحکم آنکه مذ
 او استحال رویت مقدسه است و در آخرت بدلائل عقلیه و ایهیه و مراد من عقل

ایمانی است چه عقل فلسفی متردد است در اثبات و چه مستند با کار نبوت
و معاد جسمانی تا اثبات رویت الهی چه رسد و علماء را پای چوبین آن استدلال
را چنانکه توانستند شکسته اند و ظل در استحال آن انداخته و خودش از کلام ایشان آورده
که آن الا دله العقلیه لیست قویه فی هذه المسئله و این کلام ناظر در نفی استحاله
نه در اثبات آن فلذا میگوید که ان الخلاف فیها قریب من ان يكون لفظیاً یعنی
نه استحاله ایشان بر ایما ندلائل عقلیه نه دعوی امکان ویت از جانب ناچار
خلاف فیما بین هر دو فریق قریب بآنست که لفظی باشد و ازین کلام امام فخر رازی
دعوی استحاله ثمانیت نمی شود و ازینجا است که شیخ ابوالنصیر ما تریدی میگوید
که انما لا نبث صحه رویت الله تعالی بالدلائل العقلیه بل تمسک فی هذه المسئله بظواهر
القرآن و الاحادیث و حاصل کلام من این بود که عقل مانع مطلق نیست جواز
رویت مقدسه را بلکه مجوز است نزد ما و نقد را برای تقویت سند مسئله نقلیه فی
و انکار آن مکاره چه نگفته بودم که عقل من جمیع الوجوه مستقل است با اثبات ویت
مقدسه بدون تأیید نقل و خود این عقل در ادراک حقیقت ابصار مبصران متجرب
لیکن معترض بچاره از تحقیق امثال این امور عاجز و پرده تعلیه بی تحقیق بصیر
بصیرتیش عاجز دلیل این دعوی و مصداق این فحوی الکه مذاهب نثنه

مسئله
ما یزید تقویت الدلیل

الحجراته

بما لا یزید تقویت الدلیل

اصول الدلیل

المکاتبه

بما لا یزید تقویت الدلیل

اصول الدلیل

بما لا یزید تقویت الدلیل

اصول الدلیل

استدلالیان پیشین را بی نظر تحقیق و تدقیق آورده و استحاله نامتفقانه برپا کرده
توضیح این ابهام و تشیع این مقام آنکه دعوی خروج مخروط نورانی و طسوق
آن بر مبنی علت ابصار نمی شود و قوت عاقله در اینجا سرگردان است چه مرشدان
آفتاب مثلاً چشم ما را اگر بخروج شعاع از چشم ما تا آفتاب می بود آفتاب هرگز نمی
ماندند زیرا که قوت لمعان نور آفتاب مخروط شعاع نظری ما را مضمحل میساخت
قطع نظر از آفتاب نور روز و نور چراغ را هم نمی توانستیم دید یکم آنکه نور نظر ما هرگز
برین نور غالب نیست و دعوی غلبه آن جل مرکب چراغ و شعاع بصری در اینجا
رنگ سرخ را بدان سرخی که در روز نمایان می بیند و همچنین در ابدان وی و سحر را
می بیند و سفید را سفید تر از خروج مخروط بصری را حقیقتی بودی مخروط نظری
دیگری را مرئی شدی و اجتماع مردم بسیار در شب تیره و تاریک سبب خروج مخروط
بسیار لا اقل حکم نور چراغ پیدا کردی و ازین دست دلائل بسیار در رد این سبب
دو را زکار توان گفت معترض که تحقیق این امور مذکور است چرا بر ذکر این سبب است
گماشت آمدیم بر رد سبب دیگر که دعوی انطباع صور در قوت بصرا و عا
بی دلیل و اثبات آن از حیث طاقت معترض بیرون چه صورت مرئی را قوت
نسبت که منتقل نماید در قوت بصری مبصر در آید و قوت باصرا را آن نسبت

که از محل بصر بر شده مدرک صورت و دود و دعوی خواص و مقابله کابره محض بلکه
مغالطه اگر بنا بر این مذنب بر توسط نور یا نیز همان قد شده باقی است که نه صور طاعت
استقال نه قوت بصری را استعداد خروج و تناول مرئی پس نور بیچاره در میان
چر کند و دیگر آنکه انطباع صورت که بالیقین از ثقبه عینیه صد هزار مراتب بزرگتر است
چگونه از آن راه در آمده و محل البصار که آن نیز از آن صورت صد هزار مرتبه کوچکتر است
تواند نیمی از این مذنب سفسطائی بشینیت اکنون تحقیق مذنب
ثالث را باید دید که هر دو مذنب اول را پادرو قرار داده تکلیف به او ایمان
رائی مرئی را کیفیت شعاعی که در بصیرت آنکه البصار قرار داده من میگویم که
به کیفیت شعاع موهوم بصری چگونه که رویت جسم منیره خواهد شد و پیش
ازین ثابت کرده ایم که شعاع بصری که مزعوم نیهاست چه قوت دارد و ظاهر
که در مابین ذشب تاریک روشن تر از چشم بنیائی مردم است پس و همچنین نور
ضعیف متکلیف نده چه کار میکند و نه سفسطه افش من السفسطه الکو
غرض از دراز نفسی بر روی این مذنب که معترض آنرا خصای عقل نه و گردانند
در راه انکار رویت مقدسه الهی خط عشوی کرده است اطهار از آنکه همی
متمسکان عقل است و مقابله نقل مشغولی پای استدلالیاجمین بود

له انما نور
ثبوت حقان
الاشهاد

ع
این خط است
بزرگ خط اول
ع
عنه بالفتح و در
آنست مذنب
دور و فساد آن
ع
عنوان است

و چه باشد از آن کار را بیچاره صحت است

یای چوین سخت بی تمکین بود **قول** درین مختصر الی آخره چه جای مختصر
 که مطول فیه این معترض کنجایش تحقیق معانی و بیان آن ندارد اگر چه
 گویند همین کوی و همین میدان **قول** و ایضا باید دست الی آخر بجز حجت
 اشاعره بله در رویت عادی این نشأ اما در غیر آن از رویت عالم
 و یوم الحشر و انشور و جنت بلکه در رویت بطریق خرق عادت هم درین
 دنیا فحاشی که سواد عظیم اهل سنت را از صحابه تابعین و تبع تابعین مجتهدین
 و محدثین و مفسرین الی یومنا بذایا فلاسفه و اتباع آنها واقع است از غایت سخت
 حاجت بیان ندارد و معترض از راه تدلیس و تمکین این خلاف فقط جماعت
 اشاعره فرو آورده تا ساده ذهنی در گمان افتد که هر ملت با فلاسفه متفق اند
 بجز اشاعره و این سکه متفق علیهاست از عهد جناب نبوی تا امروز مگر
 کاسه لیسان فلاسفه مثل معتر و تابعان ایشان شکر آن شده اند و آیات بنیات
 و احادیث صحیح و ائمه و ولایت رکیکه پیش می آیند و عجب است که شیعه که احادیث
 صحیح خودشان را که در باب صیت الهی مروی است تاویل و تسویل میکند چنانچه
 بیان آن خواهد آمد **قول** و اگر ایشان سوال کنی که آخر بشرح ایضا قبل از
 ابطال جواب گفته که دستاویز معترض بود نموده بعد ازین تمسکشان بچون شد

غریق بهشیش است و از همین جا است که بان نظران این سنت میکنند که «
ما از رویت بصری است و رای این سبب ثلثه سخیفه قول جواب است
الی آخر شاید مابه الرویه در اعراض جواب هر شی دیگر باشد و منته این جواب
و دینیت که محیب احتمال امر دیگر را غیاز وجود که مخبر و ناشی از عدم علم
خودشست پیدا کرده چنانچه عبارتش که شاید مابه الرویه الی آخر بر ما و شما
است بران شاید است این احتمال مجهول از بر عدم خود مطلق احتیاج قرار داد و غافل
از آنکه احتمال مطلق احتیاج است که خصم نیز قایل بآن باشد و الا احتمالات خلافه
و اثبات وجود صانع تعالی و نبوت انبیا و معاصیهمانی مطلق احتیاج بامسلمانان
باثبات وجود صانع و نبوات و معاد خواهد شد علی الخصوص احتمال خوارج
و نواصب در خلافت امیر المومنین علی علیه السلام از همین باب تواند بود و احتمالاً
فرق شیعه در عدم ثبوت امامت ایمن بعد امیر المومنین علی علیه السلام نیز مطلق
احتیاج فرقه اثنا عشریه با امامت ایمن غرض ایشان شد نیست چون از اسلام
است چرا این را مسلم ندارد و قوله یا آنکه وجود باری تعالی الی آخر مانع رویت
این تم و دید خود موجب ردّ اعتراض معترض است بحکم آنکه ما قایل ایم که سبب
رویت وجود است او قایل شده که وجود مقدس الله عین باهیت است

لله الشاهد
بما یجیل عناداً
الدلیل ۱۱

دلالة النص في ان سحاق موجب تعزير است نزد اهل سنت و موجب حد نزد امامیه
و موجب غسل نیست بالاجماع و لو اطلت بطريق ايقاب موجب حد نزد امامیه
و بعضی از اهل سنت موجب تعزیر نزد بعض اهل سنت لکن موجب غسل نیست
نزد امامیه و مباشرت فاحش یا جلیه موجب تعزیر است و موجب غسل نیست بالاتفاق
و شارح مبادی الاصول حلی با وصف قوط شیع اعتراف نموده که
در زمان صحابه قیاس جاری بود و اجازت امام باقر و صادق و زید شهادت می
الله عنهم ابو جعفر ابقیاس شهرت است که اصلا اشتباهه التباس را در آن خلط
نست قوله و اینکه گفتی که وی قادر است الی آخر مفید فاین بخوابد بود
این منع غریب و دلیلش که زیرا که شغل قوت بصیرت الی مطلب ثابت از آن
ثابت نمیشود و مقوض است اما عدم تسلیم منع بعلت آنکه بصیرت ملکه نفسانی
است زاید بر نفس نه جز ما هیئت نفس و وجود بصیرت نفس را تحقیق اهل سنت
جماعت از خلق و موید الهی است و بصیرت قوت است نفس را که او تعالی در آنکه
مقرر جی جسمی نفس پیدا میکند پس ماده جماعی در بصیرت و بصیرت در آنکه نفسانی
است و ماده افراقی در بصیرت جسمانی و در بصیرت امر غیر حیوانی یا در بصیرت
بصر عموم و خصوص است من جملة اگر در بصیرت بصیرت آید یعنی نفس است

لغة الامام
على الطائفة
فانهم قد
يعتبرون
في التفتيش
منها على
الشيعة
و قد
لا يحتاج
الى بيان
شيء من ذلك
بل هو
مقرر
على
الجماع
و لا
يحتاج
الى بيان
شيء من ذلك
بل هو
مقرر
على
الجماع

و لا يحتاج الى بيان شيء من ذلك بل هو مقرر على الجماع

در نشأ بصیرت نیز پیدا کند که امساحال لازم می آید چه این امر نه ممنوع بالذات
است و نه ممنوع بالغیر اگر اصل حقیقت سخاله را بتحقیق دریابی دانی که در ریاضی
پیری مدعیان عقل امری باشد که قادر علی الاطلاق بر ابرق قدرت و از پیدا کردن
عاجز است حاشا و ثم حاشا و نزد محققان با اهل سنت مستحیل و امری بیش نیست
یکی خلق باری مثل خودش را و دیگری انتقاض ذات کامل الصفات خودش
و بالعکس و کلا الامران مهملان و اما نقض دلیل منع حکم آنکه بصیرت چنانکه ثابت
کردیم ملکه نفسانی است و زاید بر نفس و قوت عاقله سیولانیة او و کذا لک عقل که زاید
بر وجود نفس است نه عین قوت عاقله حال آنکه مانع هر سه یکی نیست و متبادر مفهوم
از عبارت او طرد و عکس این هر سه است ملک منسططه یا نش آنکه هر رنگی مردم
و هر مردم بیا بانی بلکه هر حق و معنوه بالیقین انسان است و انسان حیوان ناطق است
بر یکی از اینها را نفس ناطقه مستحق است و نفس ناطقه بر عین این مانع خود عقل و بصیرت
است پس یکی از آنها صاحب بصیرت و صاحب عقل باشد چنانکه صاحب نفس است
و این الضرورت باطل است عقلا و شرعا و عرفا فهو مرفوه من مرفواته پس چون دلیل
منقوض و باطل شد و خود منع مسلم نماند ثابت شد قول ما که باری تعالی قادر است آفریدن
قوت بصیرت در هر قول و استدلال بأنه علی کل شیء قدیر

الی قول نزاع است انتهى این منع نیز غیر مسلم و کذا لک لیش اما عدم تسلیم
 منع حکم آنکه دلیل منع منقوض است بقواعد دین مسلمانی و عقل ایانی چه عدم شیای
 بوجود شیای مقدم است با اتفاق عقل و نقل پس برشی موجود شدن فی الواقع
 بوده است تا نبایجاد موجود موجود شده اگر استعداد و مکان شیای با وجود
 عدم آن شیای موجود فرض کرده شود وجود عوارض لازماً با وجود عدم او لازم
 می آید بخلاف پس شرط تعلق قدرت خالق بشی امکان استعداد آن شی
 نباشد و کلیه آن ان الله على کل شیء قدير در خلق هر امر ثابت
 متحقق است و نقل الا اگر بقدیر است که اراده الهیه صفت تکوینیه شرط تعلق قدرت است
 بمقدور هر چه خواهد کرد و تواند و همین توانائی صفت قدرت است و آن که در تکوین است
ان الله على کل شیء قدير قوله دیگر آنکه خبر وارد اکثر سایر افعال قیاس را است
 مکابره بیش نیست زیرا که دعوی قرار دادن او تعالی ویت خود را بصبر
 در عالم آخرت حکم است بروی تقابیل تفسیر صحیح آیات بینات صحاح
 احادیث که در مذاهب اهل سنت جماعت ثابت گشته و ضرر این قرار او پیش
 خلاف عده است که بر جناب و تعالی جایز نداریم و قیاس ویت او تعالی در عقوبت
 بظلم و فعل قیاس مع الفارق است چه تجلی ویت لطف است و اعتبار

کمال قدرت جمال یافت بخلاف ظلم و قباچ که آن از جهل تعالیست و تنگ
 لایق نشان الله تعالی پس ملا با بشی ایران عنده ان خود ترا شنید و از او دلیل
 منع رویت باری تعالی که معتقد اهل سنت است قرار دادن از اینجا طبع
 نقاد و فهم و قادیماست قوله از اینجا است که علماء اشاعره الی آخر کشیدند
 انتهی این نیز از خوش فهمی ساهیست امام فخر الدین رازی و شیخ ابو منصور
 ماتریدی هر یکی مثل ابو الحسن صاقلی قول است متابعت ایشان ابو الحسن
 چه معنی دارد و غرض این همه بزرگان از ایراد اوله بمقتضای عقل ایمانی نه عقل فلسفی
 مسایر خصوم از معتزله و کاسه لیان ایشان است نه بنا کردن مسایل دینیان و
 این چنین است که اوله عقلیه بر او ایشان فایز میکند و این دعوی مجرد است مصداق
 آن از آنچه سابق نوشته ایم بر طبایع سلیمه واضح گشته و دلائل عقلیه بطریق عقل
 ایمانی کافی و وافی آمده لیکن از اینجا که تنگ و تشبث ایشان بآیات بینات
 و احادیث وحی سمات است رجوع از دلائل عقلیه بحج نقایسه بسته اند این را حسن عجز
 از بیان دلائل عقلیه کردن ناشی از حسن تعقل است و آنچه از طلاق دادن علماء مالدوره عقلیه
 فلسفیه بزرگان قلم تحت رقم فیه است جوابش آنکه اوله کذا می باشد پس اگر کوفت
 بحکم و لا تمسکوا بهم الکوافر طلاق آنها بسیار است افتاد و الحمد لله علی
 کمال قدرت جمال یافت بخلاف ظلم و قباچ که آن از جهل تعالیست و تنگ

قوله و بطلوا هر آیات الی آخر مثبت مطلب ایشان نیست چنانچه بعد از این خواهد
 انتهی دعوی است ممنوع چنانچه بجای خودش خواهد آمد و قوله از آن
 جمله الی قوله گو یا که کلام امام خود را ندین و شنیده باشد انتهی اگر چه مفاد کلام
 امام فخر رازی و شیخ ابو منصور از دیدی سابق ازین بیان کردیم اینجا دلیل ذکا
 و سرعت فهم معترضین باین میکنیم که از قول امام اوله العقلیه نیست قوی
 فی هذه المسئله قهش بخدی رسیده که گفته این کلام امام فخر رازی که خود مقروض
 که اوله عقلیه برین سئله ضعیف است این مفهوم از نیست قوی بیرون آورده است
 و امام موصوف را معترف مقروض و دن اوله عقلیه قرار داده و ندانسته که اگر
 خصم را گوئیم که دلیک لیس بقوی مراد بان دلیک ضعیف بنا اگر چه دلیک ضعیف
 گفتن با دلالت بر آن دارد که دلیک لیس بقوی فیهما عموم و خصوص من وجه
 از اینجا معلوم شد که اقرار و اعتراف بضعیف بودن دلائل مذکوره بر امام خود
 از جانب معترضین بتیان است یا جهل اگر گوئیم که چرا امام اوله عقلیه جانبدار نیست
 قوی فی هذه المسئله گفته گوئیم که قوت و دلیل سلامت جمیع مقدمات است من کل
 وجه اگر یک مقدمه هم از مقدماتش ممنوع کرد و دلیل من وجه قوی نباشد چون بعضی
 مقدمات اوله عقلیه ایانی بحکم عقل فلسفی ممنوع یا غیر مسلم میگرد و دو کذا مقدمات

اوله متمسكان عقل فلسفی در مناظره مامنوع و غیر مسلم و محدوش میشود و اما
 امام مدوح فرموده است ان الادله العقلية ليست قوتية في هذه المسئلة پس چون
 ادله طرفین کاینی قوی نماید ادله نقلیه با حسب برآیات و احادیث صحیحه مقوی
 عقلیه با و این ادله عقلیه یا خام و موید ادله نقلیه یا میشود و ادله خصوم برهان صفت
 که نیست قوتیه باشد خشک بر جایماند کویا اشارت با مثال نیست در کرمیه
 وَحَادَ لَهُمْ بِالْقُرْآنِ أَحْسَنَ وَ اللّٰهُ اعْلَمُ قَوْلُهُ وَ اَبُو نَصْرٍ مَاتَرِيْدِي ۱۱
 جدان کن ما البتة ان برهان که اکی شیکوتر است ۱۲
 آخر قوله انتهی این مرد و پارسی که رنده با فاشند خوان ایران است برخفیان
 هند بکسایت و راز دیانت که یاد از تحقیق و نیهم و دین آبا بهم میدویم تهمت زنا
 هندی بسته است من بقول کمال خجندی کاری بندم که مسلمانان
 او را در مکافات و دروغی را جزا باشد دروغی و قوله نیست حال علماء ایشان
 الی آخر نمیشد انتهی درین عبارت نیز تهمت تمک با دله عقلیه درین مسئله
 که فی الواقع داب فضلاء علماء معتزله و امین کویان ایشان است بر علماء وابسته ما
 متمسک با لایل عقلیه در امور دینی نیستیم بلکه بحکم رد الحرج من حیث جاء و ابلغ الحرج
 الی منزله یا متمسکان دلائل عقلیه مناظره هم بر قاعده ایشان میکنیم بدین قدر کاری
 تمسک با لایل عقلیه جانب نشاید قوی را اگر گویند که چون ویت الهی تعالی

و تقدس ممکن است آفتی در حاسه بصری چنانچه نماید و سبب دیدن چیست
 جوابش آنکه دیدن بقدرت خلق آبی است حاسه بصری آن نیست
 سبحانه تعالی بحیران عادت آنرا بسبب اخته و دخل داده اگر نماید چشم توان دید
 اگر نماید اگر چه چشم کشاده بود توان دید اگر که می بندد مثل پیش چشم بود و تعالی
 صفت دیدن چشم پدید کند نتوان دید اگر که روی در آفتاب و مشرق باشد
 و پشه در مغرب اگر و تعالی نماید توان دید چنانچه در جنگ بدر یا ران سر و عالم
 صلی الله علیه و آله و سلم سه صد و سیصد و کس بودند و کفار نیز از نفسی سبحان تعالی
 مومنان را بر کافران هزار نمود یعنی چشم کافران ویت هزار خلق کرد و شریوط
 موجود نبودند و نیز حق تعالی کافران را بمومنان اندک نمود و حال آنکه کافران بسیار
 بودند لقوله تعالی **وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ الْفَتْمِ فَأَعْيُنُكُمْ قَلِيلٌ**
 پس اینجا با وجود شریوط خلقی رویت نکرد اگر گویند که هر چیز که مکان دارد چشم
 مینماید و آنچه مکان ندارد چشم نمی نماید این را مسلم نداریم چه بآدم و مژه و بوسه
 و آواز کانی دارد و چشم نمی نماید و سرب که مکان ندارد و چشم مینماید غرض
 انکار و استبعاد از گرفتاری عقل و قیاس است و نظر بقدرت باری تعالی همه
 ممکن و آسان باشد عقل را چه مجال که احکام خالق عقل را در یابد و از احکامیکه خارج

اینجا بوی فحش در کتابها بسیار است
 که حضرت امیر و زین العابدین
 و زین العابدین علیه السلام و زین العابدین
 بر آسان دید و طلب و ندی
 روایت کرده که چون حضرت زین العابدین
 را دست حمل داشت و وقت
 ولادت حضرت فاطمه زهرا
 رسید و زهرا پدید آمد
 حضرت حواشی
 در آیه و آنکه
 زین العابدین از دست
 ایشان نمایت مانند
 زنان زنده و زنان زنده
 گفته حضرت خدیجه انبار
 و تکلام میشد اینجا شروع
 روایت کجا است

و جواب و الحی جواب شافی کافی داده ای عزیزایم که خلاف عادت بابر و دوم
 است یا ممکن و جایز یا مستح و محال و مثلاً یک تو آورده هم منیده و هم دیده شده
 هر که جسم و جسمانی است و آن ممکن است و نزاعی درین نیست ما سخن اینست که بنشین
 جسم و جسمانی باشد و دیده شده نه جسم و جسمانی در مکان و نه در جهت نه مقابل
 و نه در حکم مقابل و این مستح است و قدرت تعلق بآن نیکو و دلیل عقلی شبهات
 علما خودتان ضعیف و شمر خمره در باب رویت جناب باری عز و شمس
 و اینکه گفتی انکار و استبعاد از گرفتاری عقل و قیاس بسیار سخن متین و
 جای است خود انصاف بده که آنها را که متمسک بعروة الوثقی عقل شده اند
 خداوند تعالی مدح و ثنا کرده است یا آنها را که پارا از دایره عقل بیرون گذارده
 و بمنزله عقل نسجیده مدعی چیزیکه هیچ عقل قبول آن نمیکند میشوند آن فی
 ذَلِكَ لَا يَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ. لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ. وَ مَا يَفْقَهُ
 إِلَّا الْعَالَمُونَ. اِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ. لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ
 الی غیر ذلک من الآیات و دیگر آنکه بیا و از حق مگذر و گرفتاری قیاس شدیم یا جناب
 که مسئله اثبات رویت جناب باری که جسم است و نه در مکان و جهت قیاس
 میکنی برویت شخصی کور مرثیه را که هر دو که عبارت از رائی و مرئی باشد

جسم اند و حیوانی مصراع به بین تفاوت ره از کجاست تا بگنجاق قول آقوله باید
 نظر کرد الی آخر و این متن است آتیه بنا بر قول من این است که حاشه
 بصیرت تمامه ابصار بصیرات نیست بلکه علت موجوده و مبقیه آن اراده و
 قدرت صفت تکوینیه خالق است سبحانه و تعالی اما حاشه بصیر چشم بینا و این
 تشاسب بیت مرئیات ساختن حسب جریان عادت او تعالی است و بهر که
 این سبب معتاد را علت تمامه ابصار در فاشاتین و انداز حقیقت کار غافل و مشغول
 گرفتاری عادت شاغل یا قول فلاسفه را ناقص یا بقول ایشان قایل و بدین
 باطل امثال ایشان بایل باشد و از آن کریم دلیلی که آورده ام اگر چه جبرئیلی است
 اما کلیه قضیه مرابضه تحقیق جلوه گر ساخته است و ندیده شدن کوه بندی را
 که مقابل چشم بر بعد مناسب افتاده باشد و مرئی شدن پشه در اقصای عالم
 برای بنیده منوط باراده و خلق او تعالی ساخته ام و نه امثال برای دیدار الهی آورد
 جناب ازو هم راست کار خود از امثال رویت الهی قرار داده بر صغ
 متوهم خود اعراض کرده قوله قدرت بآن تعلق نمیکند و آتیه این منع چه گویا
 او تعالی بر تجلی عیانی که مراد بآن رویت اوست قادر نمیشاید و قدرت خلق
 صلاحیت تحمل فی الجملة این تجلی در بصیر متجلی علیه از جناب و در علی الاطلاق

مذهب است این عقیده فاسده است الحاق چنین عجز بر حضرت که صفتش علی
 کل شی قدر باشد اگر سیکه خود را منجه مومنان شمارد بر حله دارد و در سبب
 تصریحی زبان اهل حقایق در باب سیکه و سبب با فهم عوام باشد و معرض بیان
 در آریم که تجلی الهی بر یککه انسانیه قلا و عقلا و ذوقا و وجدانا در نشأ و نیوینت
 و متحقق است پس آنچه از قسم این تجلی بر مجالی عقل بشری جلوه فرماید تجلی عقلی باشد
 و آنچه بر مراتب خیال بعد مجلای عقل متجلی شود و در پرده بعضی از معانی صحیح یا مائل
 بر نماید تجلی معنوی بود و آنچه بعد ظهور بر جلوه کا عقلی نگاه بر صورت نام خیال
 و از انجا بر شاخ عیانیه شهود کرد و تجلی شهودی و عیانی باشد و حقیقت بر یکی
 ازین دو تجلی خواه معنی باشد یا معنی و صورت تابع تجلی اول است که تجلی عقلی باشد
 و مراد ازین تجلی در هر پرده که اتفاق افتد تجلی صفاتی الهی است نه تجلی ذات
 مستغنی از صفات که آن موجب فنای علم و شعور متجلی علیست مراد از دید
 الهی تجلی شهودی عیانی است این ممکن است بعد از دنیا و بعد از عقبی مگر این
 قدر است که درین عالم خاص الوقوع است بر افراد مخصوصین از مومنان و در
 عام الوقوع بر جمیع افراد مومنان نیز قسمی ازین تجلی در صورتیکه ایمانی باشد
 درین جهان هم عمومی دارد بر جمیع مومنان موقن علی قدر مراتبهم فی الیقین

له بان که در کتب
 از علت معلول است
 کند چون از استغفار
 و کل شخص از خداوند
 فخر و عظم نفس از
 علت محبت است از
 جمیع معلول است
 و بیان آنی و یکی که
 از معاد است
 بعثت کند چنانچه
 محمود و کل محمود
 الا غایب است
 پس استدلال از معلول
 که محبت است بتفعل اخلاص
 که علت است کرد
 ۱۲

انی ایمانی باشد خصوصیت دارد با فردی مخصوص از اینجا توان گفت که این تجلی
 بنیاد الوقوع است درین سر او عموم الوقوع در آن سر او نیز همین تجلی
 درین عالم برد و نوعست یکی آنکه طاقت تحمل آن بالفعل خاصه هم نه بخشد
 و دیگر آنکه تاب برداشت آن مخصوصی رحمت میکرد و قوله دلیل عقلی
 آخر نیست انتهی سوابق بحث سابق گذشت قوله انیکه گفتی الی آخر
 من الآیات انتهی خداوند تعالی مدح کسانی کرده است که عقل ایمانی را کامیاب
 نه سبای آنان که پیروی عقل فلسفی نمایند و در مواعید صادق الهی مثل رویت که
 از کتاب سنت صحیح پائیه ثبوت میرانیم تشکیک یکیک فلسفی می آرند
 و استحالات ناموجربا می کنند و در اکثر امور مکنه صفت آیه علی کل شیء قدیر
 منکر اند آن انکار را درین پرده ادا می کنند که قدرت بدان امر تعلق ندارد و فضلا
 و اصلوا قوله و دیگر آنکه الی آخر تا کجاست من کے قیاس و سبب الیه
 برویت شخص کو در مشبه را کرده بودم اما بهمت ترشیدن و اعتراض بران
 آوردن کار درست شماست بیان این سخن سابق گذشت قوله
 بعضی از عرفا گفته اند که یاقین را بیم که دیدن حق و دریافتن وی تعالی بدست
 چون می فرمود که دیده را دران دخی باشد تا صدقنا اگر سبقت کوش شما را

و دوش شما را در آن دخلی خواهد بود نیز تصدیق میکردیم چه حاجی چشم **قوله** کاش تا
 این شخص را که از عرفا شمرده ذکر میکرد تا قدری از افعال و اعمال و اعتقادات
 عرفا ایشان را بگوشت و پوست نظرین میرسانیدم تا آنکه دیگر قول این اشخاص را حجت
 خود نکردند و این کلامیکه این عارف گفته که چون می فرموده که دیده را در آن دخل
 باشد آمتا و صدق باشد تا بعد در ذیل تفسیر آیات واضح شود که گجا خداوند عالم
 گفته است که ما در روز قیامت بدین سر خواهید دید تا آنکه این شخص تصدیق و
 کند شهبوست که تثبیت العرش ^م نقش ^م بنیم از کجا مطلوب شما ثابت خواهد شد
اقول قوله کاش نام این شخص ^م آنکه دانسته بی نام آن عارف گفتن
 حاجت نیست شما که صحابه کرام و جمعی کثیر از این بیت عظام را در زمره کافران
 داخل کرده اید از دیگر عارفان چه حساب بردارید شما که فیروز مجوسی را با اشجاع
 الدین قرار داده اید و مختار مدعی و حنی ^م بسو خود معذور دارید و سینه کوبی ترا
 او را موجب ثواب شناسید و بشامین شیطان الطاق ^م میثمی و خزاره
 بن اعین و بکیر بن اعین و سلمان جعفری و محمد بن مسلم و دیک ^م الجرج زکریا بن
 ابراهیم نصرانی و ابی عمیر و دارم بن حکم و زیان بن الصلیب ^م ابن بلال ^م
 و ابن عیاش و اصحاب قلع مزوره و امثال ایشان را اخبارین و روایت

احادیث خود قرار داده بناء اصول و فروع مذہب خود بر روایات اینها
 گذاشته اید بر من چه طعن میکنید اعتقادات و اعمال عرفا ما اهل سنت همه
 مطابق کتاب الهی و موافق سنت حضرت رسالت پناهی است برخلاف
 اخبار یمن مجتهدین معترض بمانا که این کس عارف را که با صطلح ماصیو سنت
 گویند بصوفیه فلسفیه غلط کرده و زبان به تعنت کشاده و اسلاف مذہب خود را فرستاده
 کرده بذهبتک البادی اعظم شحر الا لا یجہلن احد علینا و فتنہل فوق جبل الجبلین
 و دیگرانکه گمانیکه ما ایشان را عرفا میدانیم نه انیمه معصوم اند نه عالم پاکان پاکمون
 اطاعت ایشان بر خود ما فرض نیست ایشان صحیفه های مختومه بخواتیم ذہب جانب
 خداوند تعالی نازل و نه ایشان بهتر از انبیا بلکه صلحا مہذب الاخلاق اند و صدق
 اخلاص پاک از تقیہ و نقای شھرہ افاق کلام ایشان را برای نیست کلام یا تقویہ
 سندی آریم نه آنکه حجتی از حج شرعیہ می شماریم و خدمت شما و امثال شما افعال و
 اعمال و اعتقادات عرفا بیچاره را بگوش بوش باطل نبوش حق پوشان دین
 فراموش عصبیت کوشن بمان خواهید رسانید که عقاید و اعمال و افعال و اقوال حاکم
 صحابه کرام و اهل بیت عظام و از واج مطہرات حضرت خیر الانام و تابعان تبع تابعان
 و مجتہدان اهل سنت رسانیده اید باری ازان حضرات یا زو کانه کہ معتقد عصمت

چون بهرسان و فضل شد ممتاز و لعنشان جز ایشان نکرد و باز **قوله** این
 کلامیکه الی آخر خواهد شد انتهی از مدلول این کرمیه و جوده یومئذ
 ناضرة الی ربها ناظره و اشال آن و منطوق حدیث صحاح من لا یطو
 عن الهوی ان هوالا و حی یوحی و جمله آن حدیث انکم سترون
 ربکم غیا نایوم القیمة کاترون القم لیلۃ البدن و یدار الهی و زیارت
 بچشم متعین شد فلیند آن مرد عارف بر زعم هر سکر گفت که آینه صدق و کمال
 ما بران مدلول و منطوق ایمان داشته باشد ما را چه ضرر من شاء فلیفین و مثله
 فلیکن قولی **قوله** تعالی فی قصه موسی علیه السلام رب ارنا نظرد
 الیک ای مرد کار من بنمای من خود را تا که بینیم ترا قال لکن فی و لکن
 انظر الی انجیل موسی علیه السلام که زیبارا و لوالعزم است سوال دیت کرد
 اگر میدانست که آن جائز نیست هرگز سوال نمیکرد و او علیه السلام رسول خدا بود
 و از غیر خود و انا تر و انبیاء را علم ما یجوز و لایحوز بر خدا تعالی در دین و شریعت ضرر نیست
 و احوال کردن به ممتنع از تکلیف قوم با وجوه و آنکه مخالف فعل مذکور است از جهت
 تخصیص نفس خود و ذکر نه میگفت رب اریهم نظرون الیک انبیاء را جایز نبود بلکه
 تجسس قوم بر ایشان واجب باشد چنانکه قوم موسی از جیل و نادانی خود در جباران

عرض کردند **اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ** یعنی بگردان برای ما
از بصیرت پیش چنانکه برای این قوم است بت باصورت کا و موسی علیه السلام بایمان
نیز در از راه زجر و تهمین فرمود **اَتَكْفُرُونَ** بدستیکه شما کرده نادانید
چهل مرتب یک که همین قوم که بت باصورت کا و ساخته می پرستند در ایشان خرافات
کرده خواهد شد و بت نامی ایشان شکسته و ریزه و پامال شود و ناپیر کرد و و نیز سوال
از محال لازم می آید و سوال محال محال است **قُلْ لِمَ جَاءَ لَكُمْ آيَاتُنَا بَعْدَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ**
ایشان شروع میکنند در جواب از ادله نقلیه که متمسک نباشده اند پس میگوئیم که سخن
ایشان آنست که ما و شما هر دو شرک می کردیم در اینکه حضرت موسی علیه السلام سوال رویت
از جناب باری عز و جل نموده به نص آیه شریفه پس خالی از نیست که یا حضرت موسی
السلام را علم حاصل بود باینکه دید او سجانه جانیست یا نه بنا بر شوق اول سوال رویت
عبث باشد پس چگونه فعل عبث از بنی مرسل خصوصاً که از اولو العزم باشد و شوق
و شوق ثانی چهل آن حضرت لازم می آید و حال آنکه این سئوال از حدیث است و باید
هر مومنی از این پس باید رویت او سجانه جاری باشد و چون موسی علیه السلام این رویت
را در داریا علی طریق المقابله و المحبت خود ابرش نمود و او این از جهت محال و مستعد
بود لهذا حق تعالی انکار آن نمود و آن حضرت مورد عتاب گردانید چنانکه

اولاً میگوئیم این بحث بر خود شما هم لازم می آید زیرا که شما هم بایست که بدانید که در دنیا
 دیدن حقیقتی را چشم عارض نیست پس میگوئیم یا حضرت موعود علیه السلام این مسئله میباید
 یانه بنا بر اول سوال بحث میشود و بنا بر ثانی جهل آن حضرت لازم می آید پس چه جواب
 شماست همان هم جواب و ثانیاً آنکه می تواند شد که جماعه سی علیه السلام اند که
 رویت حقیقتی چشم هم محال است لیکن سوال کرده با از برای اینکه مگوئید خود هم
 مشهود و از حق تعالی که دیدن و سجانده ممکن نیست از برای اطمینان قلب این سوال
 نمی شود و منافای با ایمان نیست چنانچه حضرت ابراهیم علیه السلام سوال حیاء موتی
 از جناب اری کرد با وجود آنکه ایمان بآن داشت و لکن بحسب اطمینان قلب سوال
 نمود چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید و اذ قال ابن ابراهیم رب ارنی کیف
 يحي الموتی قال و لکم فی ذلک لعلکم تعقلون و لکن لیطمئن قلوبنا
 میگوئیم که جناب سی علیه السلام سوال رویت از برای خود نکرد و بلکه چون آن جناب
 قوم را خبر داد که من شرف مکالمه مناجات حق مشرف گردیده ام و پروردگار شما را چنان
 و چنین میفرماید ایشان در جواب گفتند که ما دام که خود سخن حق تعالی را نشنویم ایمان
 نخواهیم آورد پس آنجناب بانه میان قوم خود که مقصد هزار بود و نهفتا و هزار نفر و امیان
 ایشان بخت هزار و از میان ایشان مقصد از میان ایشان بختا و هزار اختیار نمود و آنکه

چون گفت ابراهیم میفرماید
 یا ابراهیم میفرماید و اذ قال ابن ابراهیم رب ارنی کیف
 يحي الموتی قال و لکم فی ذلک لعلکم تعقلون و لکن لیطمئن قلوبنا
 میگوئیم که جناب سی علیه السلام سوال رویت از برای خود نکرد و بلکه چون آن جناب
 قوم را خبر داد که من شرف مکالمه مناجات حق مشرف گردیده ام و پروردگار شما را چنان
 و چنین میفرماید ایشان در جواب گفتند که ما دام که خود سخن حق تعالی را نشنویم ایمان
 نخواهیم آورد پس آنجناب بانه میان قوم خود که مقصد هزار بود و نهفتا و هزار نفر و امیان
 ایشان بخت هزار و از میان ایشان مقصد از میان ایشان بختا و هزار اختیار نمود و آنکه

سخن چو شنیده قوم خود را خبر دهند چنانکه حقیقتی میفرماید و انخار موسی
 قَوْمٌ سَبْعِينَ رَجُلًا لِّمِيقَاتِنَا وَحِوْنٌ یُّبْقَاتُ رَسِیدٌ وَنَحْنُ جُنُودُ اللَّهِ
 شنیده با آن جناب گفتند کن تو مؤمنی که حق تعالی را جهره مابا و
 و عقاوند داریم که این سخن است یا خدای را معانی به بنیم پس آنجناب چنان اصرار و مبالغه
 قوم را وید عرض کرد و بَرِ اِنْ اَنْظُرَ اِلَیْكَ و لالت میکند بر این قول حق سبحا
 تعالی که عیانهم کن تو مؤمنی که حق تعالی را جهره و قوله تعا فقد سا لوا موسی
 اکبر من ذلک فقالوا انا الله جهره پس همه جا خداوند عالم نرسش میکند قوم
 موسی این سوال کردند و همچنین خود موسی قوم خود را که این سوال نمودند نسبت بقضا
 میدهد و آنجا که عرض فرماید لکنما بفعل السفهاء متناظر حقیقه آنجناب را بر
 خود سوال نموده بود و با حق تعالی خود موسی نرسش نماید عصا اول آنجناب دریا بدو بود و در یک
 و دیگر آنکه اهل توریت متفق اند بر اینکه سوال ویت زیاده بر یکدیگر نمیشد و جناب
 باری عز اسمه در قرآن مجید میفرماید فقد سا لوا موسی اکبر من
 ذلک فقالوا انا الله جهره پس سوال آنجناب از ابراهیم قوم خود را بود و ابراهیم
 نفس خود و علاوہ آنکه در کتب تاریخ مثل حبیب السیر و ضمه اصفهانی هم مسطور است
 که اصرار قوم در باب طلب ویت حقیقتی و سوال حضرت موسی علیه السلام یک مرتبه و یک

اتفاق افتاد فافهم اگر گویند که چون آنجناب سوال از جانب قوم کرد پس چرا عرض کرد
 اَرِنِي رَبِّ اَرْيَمُ نَعْرُودِ پس جواب آنست که چون قوم موسی علیه السلام مصر بر روی
 بودند اگر آن جناب بیت را اضافت بایشان میکرد ایشان میگفتند که اگر موسی علیه
 السلام از برا خود سوال کرده بود چون در درگاه احدیت تقریبی داشت خداوند تعالی
 خود را با وی نمود چون از برای ما سوال کرد ازین جهت حق سبحانه و تعالی خود را نه نمود
 آن جناب بجهت رفع شبهه و عذر ایشان و بیت را بنحو اضافه نموده عرض کرد
 رَبِّ اَرِنِي اَنْظُرْ اِلَيْكَ چنانچه شارح فقه شمس درین مقام میگوید و ظنوا
 جواز ما عند سماع الکلام فاختر موسی فی الرد علیهم طریق السؤال و الجواب من ان
 فیکون اولی عندهم و اهدی الی الحق و اضافوا و روتیه الی نفسه و نهم انکلا یبقی
 لهم عذر و لا یقولوا لو سألها نفسه لراه لعلو قدره عند الله تعالی انتهى اقول قوله
 چون فارغ شدیم الی جواب ما انتهى باید دانست که جناب موسی علیه السلام
 جواز رویت حق سبحانه و تعالی سر در دارد و دنیا معلوم داشت لیکن بر طاقت تحمل خود
 بآیات تجلی مقدس از من جمیع الوجوه مطلع نبود و بقدر عدم اطلاع از لوازم بشریت
 و حق در امور نبوت دارد و این معنی از مدلول و مفهوم آیه ظاهر است که وَلَکِنْ اَنْظُرْ
 اِلَى الْجَبَلِ فَازِ اَنْتَ تَنْقَرُ مِکَانَہُ فَسَوْفَ تَرَانِ یعنی اگر کوه بر جای خود

مانده تحمل تجلی مقدس کند تو نیز تحمل بار رسوب آن تجلی کنی و نیز مدلول و مفهوم تقسیم است
 مقتضی جواز دیدن موسی در الجبل تجلی مذکور را چه قوله تعالی و لکن انظر الى
 الجبل وقوله تعالی فلما تجلی ربك للجبل جعله دكا وخر موسی
 صعقا اقتضای آن میکند که آن تجلی حسی شهود عینی بود و هم بر موسی که با او
 آن کرد که مدکوش ساخت و با موسی آن کرد که غش بر او طاری شد پس نظر کردن
 موسی کوه تجلی علیه حال آن تجلی مستلزم نظر موسی بآن تجلی است پس لا و بالذات
 تجلی بکوه بود و ثانیاً و بالعرض بر موسی از اینجا بود که کوه مدکوک شد و موسی بهوش
 افتاد ناچار نظر فی الجمله موسی بسوی آن تجلی ثابت شد و اگر دریافتی برداشت
 بوسه و کراغاف شدی افسوس افسوس و لکن ثانی برای منع ریوست بجمع
 نه بعض وجه قوله ثانیاً انک الی آخر لیطعن قلبه انتهی این احتمالیت
 بی سند و بدون دلیل بلکه قیاس مع الفارق چه احیای موتی نسبت بعقیده
 اهر وجودی است و این باید که کلیم الله و خلیل الله و سایر مومنین را حاصل باشد
 و طلب آن جهت طمینان قلب اعتقاد کامل غیر محتمل بخلاف ویت الله تعالی
 در نشأتین که بر عزم معترض عدم مکان آن جزو ایمان است پس این عدم امکان باید که
 معتقد فیه کلیم و خلیل و بر موسی عزیز و خلیل او بوده باو طلب عدم عدم مستحکم معلوم

موسی علیه السلام در کوه
 حق تعالی را باین طریق
 سرگشته از آن تابان نور
 جواب آمد که چنینی کن
 چه که در آن ساینی کن
 نه منی تو سرگشته خود را
 پس خدا تعالی نفی هستی
 پس علی السلام در آن
 تعالی گفت از او بود
 بر او بود و او را
 فمودی لا تقرب
 لست اراک فی حق
 بنات و در آن ایست
 من و در کوه ایست
 ای کوه ایست
 ای کوه ایست

و تحصیل حاصل است و محل ایمان کامل و خالص صورت جسم مذکور است و تعالیٰ از هر عقد
ایمانی است کسی نتواند سوال کرد که خداوند او چه چشم من در آتایم بنیم که چه طور صورت جسم
و از جانب او بماند نیز در جوابش گفته نخواهد شد که من تجلی به صورتی جسمی خود
بر کوه میکنم اگر او بر جا ماند تو مرا بی صورتی جسم خواهی دید بلکه جواب او همینست
کافی بود که نسبت بدی جسم و لاندی صورت و جواب طلبی را از موسی نیز همین قدر
جواب میخواهد که کن آنی تا معلوم آن جناب میشد که رویت و تعالیٰ هر دو در جهان
ممکن نیست اما چون این را فی نفسه تعلیق رویت بر استقرار جبل بعد از تجلی کردن
و لالت بر آن دارد که رویت الهی شریک است نه متمنع و تحقیق این سخن قبل ازین
کرده ایم و دیگر آنکه اگر موسی علیه السلام عقیده امتناع یثا و سبحانه داشته باشد از استماع
وحی او داشته باشد بانه بتقلید مجرول امتناع رویت را که امر عدمی است باز رویت عدم
این خواستن از عقل و نقل بعید است و بر کبار شنیدن آن قناعت نکردن باز
شنیدن آن خواستن تحصیل حاصل و امر لاطایل و تهمت صدور آن بر جناب
بالغیر و باطل قوله ثالثا سیکونیم که جناب موسی علیه السلام رویت الی آخر لعلو قدره
عند الله انتهی اینجا مندرج در دعوی کرده که طلب موسی علیه السلام رویت
مقدس را نه برای خود بود بلکه بجهت آن بفتاد کس انتخابی بود که گفتند کن مؤمن

لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً وَاِنْ عَوَى رَا بَرَكْرَدَن شَارَحِ مَجْهُول قَوْشِجِي بَسْتَه
 وَاَزْكَابِ جَنِبِ السَّيْرِ رَوْضَةُ الصَّفَا طَلَبِ قَوْمِ مَوْرُوتِ حَقِّعَالِي رَا وِسْوَالِ
 حَضْرَتِ مُوسَى رِيكَ مَعَ ضَعِ وَدَرِيكَ قَتِ نَقْلِ كَرْدِه اَيْنِ بَهْمِ خِلَافِ نَقْلِ صَحِيحِ اسْت
 كَمَا لَا يَخْفَى عَلَيَّ مِنْ عَوْنِ كِتَابِ التَّفْسِيرِ الْاَحْيَا **قَوْلِي** اَكْرُو نِيَدَكِ اللَّهُ تَعَالَى سَوَالِ
 مُوسَى رَا رُكْرَدِه اسْتِ حَيْثُ قَالَ لَنْ تَرَانِي مِيكُونِيْمُ كِه سَوَالِ مُوسَى رَا دَنِيَارِ كَرْدِه اسْتِ
 زِيَرِ كِه مَرَادِ اَرْكَطْمَه لَنْ تَابِيْدَالِي مَدَتِ دُنْيَا بَاشَد **قَوْلُهُ** كَاشَقِ رِي اِنْصَافِ مِيْدَتِ
 وَاَوَابِ مَنَاطَرِه رَا دَرِ اسْتِ بَكَارِ مِي بَرُو تَابَا بِيْنِ رُطْبَةِ غِي اِفْعَادِ عَزِيْزِ تَوْجِ مُسْتَدَلِ وَ
 رُوَيْتِ مَا مَانَعِ هِمِيْنِ كِه اَحْثَالِ خِلَافِ مَرَادِ شَمَا اَمْدَا صِلِ اسْتِدْلَالِ اَزِ مِيَاْنِ مِيْرُو
 خُصُوصِ كَلْمَه لَنْ كِه حَقِيْقَتِ تَابِيْدِ اسْتِ خِيَانَكِه اَهْلِ عَرَبِيْتِ مِيكُونِيْدَكِ لَنْ نَفْعِ الْاَبَدِ
 اَلْاِسْتِقْبَالِ بِسْ شَامِلِ نَفْعِي رُوَيْتِ اَزِ بَرَايِ حَضْرَتِ مُوَحَّدِيَةِ السَّلَامِ دَرِ اَخْرَجِتِ هِمِ
 خَوَابِدُ بُوْدُوْمَرِ كَا كِه اَزِ بَرَايِ اَنْ جَنَابِ مِيْتِ مَكْنُ نَشْدِ اَزِ بَرَايِ مِيْحَكْسِ خَوَابِدُ نَشْدِ لَعْدَمِ
 اَلْقَوْلِ بِالْفَصْلِ بِسْ شَا كِه مُقَيَّدِ مِيكُونِيْدِ اَزِ اَبْعَدَمِ رُوَيْتِ دَرِ دُنْيَا نَشْدِ اَخْرَجِتِ لِيْلِ تَابِ
 بِيَاوِيْدِنَه مَا نَهَايَتِ اَنَكِه لَنْ مُشْكِرِ مِيَاْنِ هِرْدُو مَعْنِي فِكْرُوْدِه اسْتِ بَا زَرِ اَشْبَا مُطْلَبِ
 شَمَا مَحْتَاجِ بَقَرِيْزِه اسْتِ قَرِيْنَه دَرِيْنِ اَيِّ مَفْقُوْدِ فَا فِهْمِ **اَقُوْلُ** قَوْلُهُ كَاشَقِ قَدَرِ مِي
 اَخْرَفَا فِهْمِ دَرِيْنِ **قَوْلِي** كِه لَعْدَمِ اَلْقَوْلِ بِالْفَصْلِ كَفْتَهِيْ مَحَلِّ وَاَقْعِ شُدِه اِدْجُوْدِ

سجده

سجده

سجده

سجده

القول بالفصل بين الدنيا والآخرة وكذا بين لن تراني ولا أرى وانما كفته
 كه اثبات مطلب محتاج قرينه است كونيتم كه قرينه هم در آيت است انما كفته
 باشد يعني اگر لن را براي تابيد بعد فاني دنيا نيز فرض كنن انتهاي آن تابيد تا وقت
 وجوه كونه مبدء ناصرة الى ربها ناظره خواهد بود لا بعد يومئذ يكون
 قوله ونير الله عاني فرموده است ولكن انظر الى الجبل فان استقر
 مكانه فسوف نريني لكن نظر كن بجوي كوه پس اگر قرار گيرد كوه در محنت
 خود پس خاكي ديده دالت دارد بر جواز آن بزيه كه استقرار جبل في حد ذاته امر
 جائز و تعين و سبب بران شعر جواز آن است زيرا كه معلق بممكن خبر ممكن بآيت
 تعالى سوال كور معلق شرط كرده است وان استقرار جبل است اذ اجاز كونه
 الشرط جاز كونه معلق و نير ميتوان گفت كه لن براي شما كيد است بدليل قوله تعالى
 لن ابرح الا رض حتى ياذن لي و قوله تعالى فلن اكرم اليوم
 انفسيا وغيرهما من الايات اهل مدع براي اثبات مدعي پير سو خود را كفي
 تابيد ميگردد و ليس من اباول فار و رة كسرت بلكه اكثر مرادات الهي را نبغاست
 همين قسم جواب صاف داده اند قوله تفصيل اين حال آنكه عت است عر و از رتبا
 سلام

که نظر کن بسوی جبل اگر جبل در موضع و مکان خود قرار و آرام گیرد پس خواهی دید
 وجه مسک ایشان این است که استقرار جبل از جهت فی نفسه ممکن پس باید آنچه متعلق
 بآنست که آن ویت است ممکن باشد زیرا که قاعده اطلاق علی ممکن محقق ازین است
 که استقرار جبل اگر چه فی نفسه ممکن است لکن نظر بقول و سبحانه لکن ترانی و تعلی
 و مشیت از لیت باند کاک جبل متنع و محال است زیرا که تخلف شی از مشیت نیست
 محال پس شمر غرض از برای شما کردید اقول وجه مسک جمیع مومنان حقیقی
 شرط در آیت فَإِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانُهُ فَانْزِلْهُ مطلق و کریم بر حق و جواب طلب
 رویت انهمه بجای لکن آری که سد باب توقع هر دو جهان درین امر میکرد و عبارت
 ارشاد فرمود که لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانُهُ فَسَوْفَ
تَرَانِي از اینجا معلوم شد که رویت مقدمه شروط بطاقت است چون کوه طاقت آن
 موسی علیه السلام که هنگام این سوال برای نفس خود نه بر او دیگران چنانکه از تفاسیر معتبره ما
 ثابت است پیر صد و ده ساله یا بیشتر بوده با طاقت آن تجلّی ندشست و خلایق
 در موسی درین دنیا بطریق خرق عادت مراد الهی نبود و یکبارہ مایوس گردن بود
 هم مقتضای فضل و تعالی نه لهذا دیدار پاک خود را مشروط بشروط ممکن لذاته و غیر ممکن
 لغیر که آن بے طاقتی است معلق فرمود تا بهم تسلی نموده باشد و بهم سد باب تعجب و

در هر دو سبب اجماع و جوده شده باشد و نیز کنجایش دیدن او تعالی شانه بچشم سر و حیات دنیا
 برای سوره عالم صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه بروایت ابن عباس و قول محبوب است
 باقی فلا یُعْبَأُ بِاَنْكَارِ مَنْ اَنْكَرَ لَكُنَّ الْمُنْتَبِثُ مَقْدَمًا عَلٰی اِنَّا فِیْ حَقِیْقَتٍ رَوٰیهُ اللهُ تَعَالٰی
 مَكْنَهٌ لِّذَاتِهَا فِی النَّشَاطِیْنِ وَ مَمْنَعَةٌ لِّغَیْرِهَا فِی الدُّنْیَا لَعَدَمِ بَعْضِ شُرُوحِهَا وَ هُوَ عَدَمُ خَلْقِهَا
 فِی رَایِدُونَ رَایٍ فِی الْحَیْوةِ الدُّنْیَا **قولی** اگر گویند که در صورتیکه نظر جازمی بود سوره
 علیه السلام توبه نمیکرد و نمیکفت **سُبْحَانَكَ تَبَّتْ اِلَيْكَ** یعنی پاک
 و منزله بسی از عریب نقصان گزشتیم بسوی تو میگویم که توبه او بنا بر آن است که در آن
 اقدام کردن چنین سوال بلا دستوری رب خالی از زلت نیست لهذا پروردگار
 را به تضرع باید کرد و اعتراف بقصور خود نموده از آن توبه نمود و نیز میگویم که توبه او توبه
 طبیعی بود چه او علیه السلام هرگاه فرع و هزل را دید مجبوری توبه نمود و همچنین است
 طبایع ناس که عند الفرع و الهزل تجدد توبه و توحید میکنند الاثر آنه قال انا اوتی
 المؤمنین معلوم انه لم یکن من اول المؤمنین **قولی** این سخن متین و درستی است
 لکن چه فایده که نفعی بحال او نمی بخشد کمالا یخفی و احتمال دارد که توبه آن جناب اجل
 قوم خود بوده باشد چنانچه کسیکه عمل بدی میکند و دیگری که عاقل و دانا است میگوید با
 خدا یا توبه انابت میکنم بسوی تو از عمل این شخص پناه می برم بسوی تو و این را

انت که با برغوا و ایه شریفه و اتقوا فتنه لا تصین الذین ظلموا
 منکم خاصه اینکه فتنه و عذاب نازل شد شامل ظالمین و غیر ظالمین هر دو میشود
 اینست که بر قوم بعضی بغیر آن نازل میشد و آن جنابان با مو میشدند بخروج از میان
 قوم خود مثل حضرت نوح و لوط علیهما السلام پس آنجناب سبقت توبه از انابت
 از جهت آنکه مباد که غضب الهی او را هم فرا گیرد فافهم اقوال احوال معترضین
 جناب سوی از چهل قوم خودش ناشی از تلقیق اختراعی است که قبل ازین علم کرده
 و سوال موسی دیدار الهی برای قوم اریا الله جعفره گویان قرار داده و این تلقیق
 مردود است با جماع مفسران چه قصه طلبت اریا الهی در زمان دیگر واقع شده بود و قصه گفتن
 قوم موسی اریا الله جعفره وقتی دیگر و منیها بون بعد قوی اگر گویند که بتقدیر که
 رویت جایز می بود قوم موسی علیه السلام مستحق عقوبت نمی شدند و حال آنکه مستحق
 عقوبت شده اند بدلیل قوله تعالی فَاخَذَ تَهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ
 میگوئیم که سوال آنها علی وجه السخریه و الاستحضار و تکذیب موسی علیه السلام بود الاثر
 آن موسی علیه السلام اما سال علی وجه الحقیقه لم یستحق العقوبه قوله ان جناب مستحق
 عقوبت نشد بجهت آن بود که سوال از برای خود نکرده بود چنانکه گذشت و قوم که
 مستحق عقوبت شدند بجهت آن بود که چند آن جناب فیض حق ایشان کرده و نصیب

و مطلب در برابر باقی بودن دلیل علی ذلک قوله تعالی لَنْ تُؤْمَرَ بِكَ حَتَّىٰ

تَرَى اللَّهَ جَهَنَّمَ و قوله تعالی فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ اَنْ يَّخْرُجَ مِنْ ذَٰلِكَ

فَقَالُوا اِنَّ اللَّهَ جَهَنَّمَ بَرَّائِی استهزا و خیریت در میان نیامد و قدر با جمله گفتگو قبل و قال درین آیت بسیارست چون این شش کجایش ازین شش است
کوشیدیم اقول چرا اختصار نکوشد که دیگرش سهواً تلفیق و اختلاق نامیده است
دروغ را فتنه

نفس
مردود را بدو سخن

قوله شخصی از سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم معنی این آیه لَٰذِیْنَ اَحْسَنُوا

الْحَسَنَی فِی زِیَادَةِ رِسْمٍ فَرَمُوهُ الْحَسَنَ هُوَ الْحَسَنَةُ وَ الزِیَادَةُ الْفَرْطُ

و جلاله الکَرِیم یعنی ثابت است محسنین را جنت زیاده بر آن نگاه کردن و بی مقدار

مولی تعالی و مرویت از امیرالمومنین علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه عن النبی

صلی الله علیه و آله و سلم انه قال فی تفسیر قوله تعالی وَلَٰذِیْنَ اَحْسَنُوا فَرَمُوهُ تَجَلَّى لَهُم

الرب جل جلاله قوله متمسک شدن به حدیث ضعیف اثبات مثال چنین

عطاءیشویه علمانیت ازین سبب که فحول علماء ایشان چون به ضعف این حدیث

برخورند از ذکر نموده اند و دیگر آنکه چرا او می حدیث را ذکر نکرد و تا شخص شود که حدیث

چگونه است علاوه آنکه خود شاعره این حدیث از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

روایت کرده اند و در مقام حجت بر خصم فایده از برای ایشان ندارد و بدانکه حدیث از

برای آیت مذکوره مغیرین ذکر فرمود و اندا قول آنکه مراد زیاده رضوان و خوشنودی خداوند است
 و مراد بحسب جنس چنانکه در سوره توبه میفرماید **وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ**
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً
فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرَ یعنی از رضوان خداوندی بهتر
 نیست دوم مراد بحسب مغفرت و آمرزش مراد زیاده خوشنودی و رضوان خداوند
 سوم مروی است از جناب سول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که زیاده ابر است که بر سر این
 بهشت گذر کند و هر چه خواهند بر ایشان بار و چهارم مروی است از حضرت امیر المؤمنین
 که فرمود زیاده غفره است و بهشت که از کیدانه مر و اید خلق شده است و از چهارم است
 پنجم مراد بحسب جزا و پاداش عمل مثل میثاق آیت **مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرَةٌ**
أَمْثَلِهَا و مراد بر زیادت پاداش عمل است تا مقصد برابر زیاده بر مقصد پنج برابر
 دیگر میفرماید **وَاللَّهُ يَضَاعِفُ لِكُلِّ شَيْءٍ** و مراد دنیا میزند هم همین مذکور است
 و حدیث تجلی لهم الرب جل جلاله که از جناب امیر المؤمنین روایت نمود اند اگر صحیح باشد
 باز مثبت مراد ایشان نیست زیرا که مراد تجلی رب تجلی آیات خداوندی است چنانچه
 اجماع اهل بیت عصمت سلام الله علیهم درین خصوص بسیار و بی شمار است خوفنا
 لطول مذکور شد اقول قوله تمسک شدن بحدیث ضعیف الخ فائده بر آن

ایشان ندارد انتهى بدانکه این حدیث پیش محدثین باضعیف نیست و دعوی ضعیف
 آن بر تو مردود است آخر مسلم بسند حسن و صحیح فرمال قال رسول الله
 صلى الله عليه و آله وسلم اذا دخل اهل الجنة الجنة يقول الله تبارك و تعالی
 تريدون شيئا انزيدكم فيقولون انتم تفيض وجوهنا
 لانه دخلنا الجنة و نحن من النار فيكشف الحجاب فما اعطوا
 شيئا احب اليهم من النظر الى ربهم تعالى ثم تلا هذه الآية للذين
 احسنوا الحسنی فی زیادة و فی تفسیر الجلالین للذین احسنوا بالايمان احسن
 الجنة و زیادة هی النظر الیه تعالى کافی حدیث مسلم و قال البیضا و قول الحسن
 الجنة و الزیادة اللقاء و تفسیر رسول خدا صلى الله عليه و آله وسلم چون برویت
 صحابی معتبر در صحیحی مثل صحیح مسلم موجود باشد حاجت بفسیر دیگری نیست آنچه
 که تمسک بحدیث ضعیف اشغال چنین عقاید شیوه علمائست انتهى بل
 شیوه علمائست اما شیوخ امامیه همچو علی ابن ابراهیم و بشر بن ابراهیم بن
 محمد بن یعقوب کلینی و ابن بابویه قمی و ابو جعفر طوسی و استادش ابو عبد الله
 غلب بفیضان ضعف و مجامیل و آیات دارند و مجتهدان شیعه من موجب آنهم صحاح
 مندرج است و چنانکه فرمودیم که آنچه در کتب است خوب علم قطعی است و فرید

علی بن ابی طالب فاشطره قوله و این است که الخ نه نموده اند انتہی تضعیف
 این حدیث بر علماء ماہستان است قوله دیگر آنکه چرا الخ چگونه است انتہی راوی
 صحابی است و مخرج سنتی ذکر راوی پیش سر صحابه کرام چه فائده قوله علاء الدین
 من این مقدمات را برای تعلیم طلبہ اہل سنت نوشته بودم و در مقام حجت
 بر چون تو منکری تو مانند همان ناخوانده در میان آمدی و یکبارہ بی محل کمر بستہ
 چون جایہ صحابه را منکری روایت هیچ فردی از ایشان ترا فائده نخواهد داد و خود
 کہ پنج وجہ در او یل کریم لایزال است و الخ یاد کرده بکدام روایت صحیحہ نوشته
 اہل سنت درست نموده و آنچه در تفسیر امیر المؤمنین مرفوعاً آید و کذباً منکر
 تاویل پسند دور از کار کرده از مثالی تو عجب نیست کہ تاویل خودتان را بتفسیر
 شایان محی قرار میدہید و آنچه دعوی اجماع اہل بیت بر تاویل خود نقل کرده بر منسوب
 زیرا کہ اہل بیت تطہیر از واج مطہرات اند و دیگر منتسبان فروع ایشان شاکہ
 اہل بیت و چند تن و اثبات عصمت مثل انبیاء جناب ایشان از عندیہ خود کرده اند
 و روایات تراشیدہ اخبارین خودتان را در مقابلہ ما حجت آرید قبول کردنی نیست
 چه در اخبارین شما و ضاعین و کذابین و ضعیفا و مجاہیل بسیار اند و از ہر صنف
 شمار و ایات ثابت و مقبول مجتہدان شما چنانچہ طرفی از ان نشان داده ایم و از فروع

از یک سال است متوقع از این شخص عزیز این بود که قدری فکر نماید و این مانع دلیل که
 ذکر نمود تا بفهمد که این جوابی که داده هیچ مربوط به بحث مانعی نشود و سخن ما این است
 که هر چند که در مکان است باید دیده شده آن در مکان باشد این موضوع کلیه در وقتی
 منتقض میشود که اوسالیه خبریه صادر شود و مقابل باید در جواب بگوید که بعضی بینند
 در مکان است که دیده شده آن در مکان چیست نیست این مطلب ثابت کند حال
 او جواب ده است که بعضی بینند چیست که در مکان نیست دیده شده در مکان است
 مثل خواب باری عزیمت و قیاس که در مری بودن خدا را بر راسی بودن پس این مصداق
 بر مطلوب است اول نزاع و هیچ مطلبی بهم ثابت نماند عزیز من اول باید منطبق و اول
 منظره را دانست و بعد محبت و است چیز نشئت قاعده و اولی الالباب من غا
 الاحباب و حال آنکه مراد بدین خداوند اشیا را علم او است به اشیا که حق
 فی محلی پس مراد بدین اشیا و اراهم علم اشیا را نیست اگر قیاس تو درست هم باشد
 و تسلیم آن نمایم این افاده را میکند و ذلک بمعزل من بانت فیه فافهم اقول
 پوشیده ماند که سخن ما در آن است که اگر لن توانی برای نفی مودعت است آنها
 تا بدین نفی ما روزی است که وَجْهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرٌ اِلَيْكُمْ نَاطِقٌ
 و منطوق این نص موجب مدلول و مفهوم اجل سلف صالح ما در ویراست نیست یک

صحابی صدق نحوی این آیه را از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم موجب تصدیق
 وعده رویت الهی است در آخرت و رویت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 یحیی بر خباب قدس الله روحه را چنانکه عقیده ابن عباس و کعبه جبار و انس
 و جوع عبدالله ابن عمر باین عقیده و ثبوت آن بروایتی از ابن مسعود و ابی ذر
 چنانچه امام نووی رح در شرح مسلم آورده مجوز رویت الهی است در دار دنیا هم لولا ذکر کلمه
 لا اله الا الله بکمال بصائر مانع ادراک کند او تعالی است رویت نه مانع مطلق رویت
 چه ادراک شئی چیز دیگر است و رویت شئی چیزی دیگر و منع مانع از رویت
 او تعالی باشد شرط نیست شرط بعضی ازان در رائی و بعضی ازان در مرئی و بعضی
 ازان در وسایط منقوض است باین مقدمه اما تقابل بین الرائی المرئی و
 حقیقه یا حکم منتفی نسبت باو تعالی حکم فایتما تو لو افشتم وجه الله و
 حکم والله بیکل شیء محیط و اما لهما من الآیات اما عدم قرب اقربا یعنی
 نیز ما معتبر است نسبت باو تعالی حکم و اذا سألک عبادی عنی فانی قریب
 و حکم و هو معکم ایما کتم اما عدم حیلول عالمی نیز نسبت باو تقدیر
 و تعالی اعتباری ندارد حکم و اعلموا ان الله یحول بین المرء
 و قلبه و اما وصول شعاع و انتفاظت نسبت بر تجلی اوجانه عباد

و اعلموا
 باینکه در یک نظر حق تعالی
 چنانکه بیان مراد اول و
 منتفی است از غایت قرب
 حق از بند و غیر آنکه در حق
 سجاد مطلع است بر کتب
 دل ۱۲

نذره و بحکم الله نور السموات والارض اما بعد هم غایت لطافت و تحقّق
 کثافتی در مجله در و پس نظر بر عادت جاریست که صانع تعالی درین جا روشنی
 نه شرط رویت گردنش آخری تا مانع موعید صادق و عارده در آیات محکم و احادیث
 صحیح و مفسر و تواتر باشد اما سلامت با صره در رانی نیز در رویت موعود صادق و قادر علی
 الاطلاق شرط نمیشود و اندک نیز اگر پیش اهل حق علت رویت در رانی هم فقط ارا
 و قدرت و تکوین او تعالی است نه حاسه بصر و آن اما قصد را بفهمیم که نیز در رویت
 مقدسه موعود اعتباری ندارد زیرا که مراد از رویت مجرد تجلی الهی بکیفیت
 نه تفهیم کیفیت آن معنی میگوئیم و اعتقاد میکنیم که او تعالی پیدا کردن شیء در ران
 بدون همه شروط معتاده و نمودن تجلی موعود خود بلا کیفیت است خصم میگوید
 که نه بر این امر قادر است و نه وعده رویت او صادق و نه آن جای صحیح که ایراد آن
 کرده ایم قابل اعتبار و نه آن نیست یک صحابی که روایت احادیث رویت الهی را فرمود
 مرفوعا کرده اند لایق اعتماد و نه آیت یا تفسیر مذاق مذہب خصوصیت مشربش قابل
 احتجاج آخر یا چنین سکری چه طو بحث توان کرد پس او و امثال او از ملل و نحل مخالف
 لایق بحث اهل سنت و جماعت نیستند بعد تمهید این مقدمه بحثه نظر را بنگه ترک بحث
 محمول بر عجز این خادم اهل سنت نشود یا خصم ساریت میکنم و میگویم که اول اعتبار

انفکراعه غیر من عبادہ سبعین سنه و عبادہ سنه راجع ابا اسنا و نیا و روده یا حواله
یکی از صحاح اهل سنت نکرده تا امید نیستیم که حدیث است یا چه تحقیق اهل سنتین
قولی است از شاخ اهل طریقت نه حدیث و معنیش آنست که تفکر و فکرهاهای آنست که

انطق کل شیء و صفت او است و آن من شیء الا یسبح بحمده
کویا که در اندیشه هر جزا را

ناطق بر حکمت و صنعت او فکر کردن و بدین اعتقاد در میدان عبادت و طاعت
او قدم نشستن بهتر است از عبادتیکه کور کورانه تا یکسال یا هفتاد سال کند تا فکر
در منطق بهتر از عبادت سالی یا هفتاد سالی باشد این معنی را از کفیه فلسفه فی قدس

بیرون آورده غافل مباش که موجب کلیه در مطلق ابصار و رویت که مشکک است
که امثال تو لازم دانسته اند و سالی جزیه اینکه در بعضی بصورتی و مرئی شرطیت

لان تلك الشرط ليست لازمة فی روية الله تعالى لا انباء ولا مرئيات وان كانت شرطية
فی رويتنا حسب ما و قد هذه الدار رائین و مرئین فیما بیننا لا فی الدار الاخرة لما ثبت

فی صحاح الاحادیث ان اهل الجنة یرون اقصی ملکهم و هم ساقط الفتنه و آنچه
که دیدن خداوند اشیا را علم او است باشیا انتهی خلاف مذہب خود

گفته زیرا که شاعشیر قایل اند بسمع و بصرا و تعالی برخلاف معتزله که آنرا منکر اند و
این کار ظاهر قرآن است و روایات کثیره که متضمن این هر دو صفت علیا است اگر آنکه

الشکاک
و هو ان کل الذی لا یحس
معد علی اول و دوم و کان
صعود فی بعض احوال
و قدم و شد من بعض
الاخر و هو فانی و لا یجیب
و ان و قد و قد و قد و قد
و ان و قد و قد و قد و قد

وقد كلفني ذلك بقول تعالى لا تدرك
 الابصار وهو يدرك الابصار وبالآخرة
 شرفه وكبريائه في مكان من غير محابة
 من الارض حيث ساقته غير محابة
 في غاية القرب والله في غاية البعد
 وكل ذلك حال في حق الله تعالى
 والواجب عن الاول بعد تسليم
 كون الابصار المظنة للاستغراق كون
 الادراك هو الوجود
 وجه الاحاطة ولا خلاف في علمهم
 الاوقات والاحوال فيحصل على
 نظر الروية في الدنيا خاصة
 عن النفس عدم شرف طهرها
 في حقها وقيل في الجاهلية
 الا ترى ان الله تعالى يريد الاتفاق في
 جبرته فلا في مكان ولا مصادف في
 فكيف في غير ذلك

باشد قسمی از رویت مطلق بود و قسمی خاص است از مقسم خود مطلقاً و از نفعی خاص نفی
 اعلم لازم نمی آید و معیناً در آیت مذکوره رفع ایجاب کلی است و آن مستلزم است
 سلبی نمی راپس باعتبار بعض ابصار باشد که کل و نیز سلب عام نیست در همه اوقات
 بلکه برخی اوقات باشد زیرا که این قول در قوت قول است لاکل بصیرت که یعنی هر قوت
 بصیرت یا بدخدا یا را و معیناً کلمه نفی مستلزم امتناع نیست و دیدن خداست و جنت
 بدون مکان و جهت و مقابله و قرب بعد در میان رانی و مرئی اتصال شعاع
 خواهد بود زیرا که این همه شروط بحسب عادت در جهان دنیا از جهت ضعف طبایع و قوت
 و افعال در روی برای دیدن قرار یافته اند نه آنکه از شروط عقلیه باشند بر ادویت
 آنکه اخروی نیز بآن مشروط گردد و در تفسیر این مذکوره در جواب اشکال عکرمه از این اشکال
 منقول است و یکم ای بر تو ای عکرمه ذلک آن ادراک ناکردن ابصار را و ادبجلی
 بنوره الذی بنوره و قیست که تخی کند و ظاهر گردد بنور خود که آن نور خاص ذات است
 چنانکه هست درین مقام مضحک گردد و ادراک فانی و نابود شود و درک اگر تخی کند بقدر
 و فاکند بآن قوت بشری ادراک میتواند کرد و ادراک ابصار قول اولاً آنکه عکرمه را
 بعض از شما گفته اند چنانچه در شرح فارسی شکوه عبدالحق دهلوی میگوید عکرمه مولا
 ابن عباس یکی از فقهای مکه بود و در اصل وی از بربرست از اهل مغرب شعبی گفت یکبار

ندیم اعلم کتاب الله از عکرمه تابعی ثقه است و بعضی مردم را در وی خلاف است
 و ثانیاً آنکه عبارت این عباس در آن مطلب است بحجت آنکه میگوید اگه از اجل نبوت
 الذی هو نور یعنی عدم رویت بصر او را در وقتی است که بجای کند خداوند تعالی نور
 خود را بر گاه بجای کند بنو آثار و آیات عظام خود که دخلی بذات او ندارد میتوان آن نور
 دید در آخرت پس ذات خدا و نور خاص او ممکن نشد دیدن آن اقول آنکه گفتی
 که عکرمه را بعضی از شما ثقه میدانند و قول شیخ عبدالحق دهلوی بخلاف آخر آن آفریدی
 و تدلیس اصلی را بکار بروی اصل قول شیخ قدس سره این است که عکرمه ولای ابن عباس
 و یکی از فقهای که بود و اصل او از بربرست از اهل مغرب شیعی گفت هیچکس را ندیم
 اعلم کتاب الله از عکرمه تابعی ثقه است و بعضی مردم را در وی خلاف است و بخاری
 گفته که نیافتم هیچ یکی از اصحاب خود مگر آنکه احتجاج میکردند بکرمه مات سنة سبع مائة
 انتی بر گاه همچو بخاری و اقزان او از اهل حدیث عکرمه را محتجبه دانسته باشند خلاف دیگر
 را چه اعتبار و خود کلام شیخ که بلفظ بعضی آورده است دلالت میکند بر ضعف جرح
 در عکرمه و چون اخبارین شیعه در حق خواجه معتق عکرمه یعنی در باره جناب عبدالله
 بن عباس بیان کنند که جبرئیل او را کور کرد و بعلت آنکه با امیر المومنین علیه السلام مجادله
 کرده بود پس اگر اکنون یک کاسه لیس آنها تضعیف عکرمه را دستاویز تقویت

خود سازد چه عجب آنچه گفتی که عبارت ابن عباس دال مطلب است بجهت آنکه
 میگوید ذلک انما تجلی بنوره الذی هو نور الخ نام قول ابن عباس این است که بگو
 ذلک اذا تجلی بنوره الذی هو نور و قد رأی ربهم من بین عینین عبارت نفی ادراک بصر
 او تعالی را در شان تجلی بنو خاص ثبات ویت آن حضرت او تعالی را دو بار در شان
 دیگر مندرج است توازن راه تمییس نفی ادراک ابصار را بعد مری و فرو آورده و عبارت
 اخیر حذف کرده تا مفاد کلام ابن عباس بر مراد تو باشد و در حقیقت قولش افاده
 آن میکند که هرگاه او تعالی تجلی بنو خاص خود کند اگر چه مری شود لیکن بصر را تا ابدا
 آن نور نباشد بلا تشبیه همان شدید برق اگر چه مری است لیکن خاطف بصر است
 یكاد البصر یخطف ابصارهم بران شاید حاصل سخن اینکه چون تجلی جلال
 کند با وجود نمایش فی الجمده طاقت ادراک در بصر نماند و اگر چه در تجلی جلالی نیز لطافت
 ادراک بصریت اما بآن وجه خاطف بصر هم نه قولی و نیز ادراک در لغت احاطه
 شئی است بجمیع حدود و نهایت آن حق سبحانه تعالی را حدی نهایی نباشد و دیدن
 عام تر است از آن قول بعد از تسلیم آنچه ذکر کرده است میگویم که سابق گذشت
 که ادراک که متعلق به بصر باشد شک و شبهه را در پی خواهد بود چنانچه این امر بر عوام هم
 ظاهر است چه جای خواص اقول رویت فعل بصرت ادراک فعل بصریت

الحمد لله الذي جعل في قلوبنا نوراً
 وبالله نستعين في كل شأن
 والحمد لله الذي جعل في قلوبنا نوراً
 وبالله نستعين في كل شأن

بلکه زاید بر بعد از آنکه که الالبصار نفی او را که است نفی و بیت بصر جت یافتن بمصیر پنج
یافتن از بصر چیزی دیگر است و او را که علت است و پنج از آن مصیر چیزی دیگر قضا و
قولی ^۳ والذی یل علی ان الرویه ثابته جائزه قوله تعالی وجوه یومئذ
ناظره یعنی آن روز روی های چند تر و تازه و تابان و درخشان باشد بسبب آنکه
انوار اعتقادات صائبه و اعمال صالحه بر آن چهره ظاهر کرده و نور باطن ایشان بظواهر
نمودار شده بسبب قوت همان نور که در بنیای چشم ایشان ابراز کرده و از ایشان
بسوی نور تجلی پروردگار خود ناظره یعنی نظر کننده و لذت عظیم یابند و چهارم
ایشان از دیدن آن نور خیرگی نمیکند و حیرت و شگفتی و حیرت و حیرت و حیرت و حیرت
یومئذ آن روز و حیرت و شگفتی افتاده و چند حضور آن نور و تجلی استاده اند و
او را نمی توانند دید و جای آنکه از دیدنش لذت بردارند زیرا که آن چهره با جمال خود گرفتارند
یا سحر ترش و پر شک و گریان شکل اند ظاهر آنها با این مرتبه خراب است و در باطن ایشان
طرفی و خونی استیلا یافته نظر آن یفعل بها فاقه کما غالب دارند
بانکه کرده و خواهد با ایشان معامله پشت سر و این خیال ایشان را حیرت و حیرت
تا از نور تجلی الهی بویته بهره مند شوند قوله ^۳ معنی آیت را مطابق مذهب خود
تفسیر نموده لکن چنانچه دوستی با اوله عقیده سازش ندارد و همچنین با فهم کشوری از اصحاب

[illegible]

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
 لآدم عليه السلام من كل شئ
 ذكرا كان النطق من لسانه
 كذا قال الله عز وجل
 لا يخطئها الا حسد قوم
 الذين لا يبالون
 بالعلم والعبادة
 الا على ما يلقى من
 العلم والعبادة
 لا يخطئها الا حسد قوم
 الذين لا يبالون
 بالعلم والعبادة
 الا على ما يلقى من
 العلم والعبادة

و تابعین یا خباب لایت آید که باتفاق این اسلام در تفسیر و تاویل کتاب الله
اعلم از قاطبه اصحاب و معصوم و وحی تنزیل آن خباب اولاد امجاد و اسلام الله علیه
بودند و با جماع مسلمین از هر جنس و شکری و رب مطهر بودند و خبا نچه صریح است آنما میاید
الله لید هب عنکم الرجز اهل البیت یطهرکم تطهیرا و ال
برین است واحدی روایت نموده است از ایشان که خدا را در آخرت بچشم مقبول
دید و ایضا خباب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در آن حدیث متواتر که مسلمین
است میفرماید اِنَّ قَارِئَ فِیْکُم الثَّقَلِیْنِ کُنَا بِلَهِ وَ عَمْرٍ اَهلِ بَیْتِ
فَاَنْقَسَ کُمْ بِهَ اِلٰی نَصْلٍ تَصْلُوْنَ مِنْ بَعْدِ اَبِلَ الْحَدِیْثِ وَ یُحْجِزُ حَدِیْثِ مُسْلِمِ
الطرفین مثل اهل بیتی که مثل سفینه نوح من که با نجا و تخلف
عنها هوی غیر ذلک من الاجاد المسلمین الطرفین پدید تفسیر آیات ازین گویان
اخذ نمود و تمسک بدین عصمت و طهارت ایشان کردید اگر گویند چگونه خباب امیر علیه
السلام و کثیری از اصحاب و تابعین خلاف مراد ما تفسیر نموده اند و جواب میگوئیم
که از کتب علمای خودمان بخوانیم آورده اند و راه انکار مسدود شود و از انجمله امام فخر رازی
در نهایت العقول میگوید از جانب امامیه آن کثیر من الصحابة التابعین سر و الایة
بذلک عن علی بنیظرون البیة الاخرة کما ینظرون البیة فی الدنیا یعنی بنیظرون یا شیهم

من نعمة و احسان و عن سعيد بن جبیر ان نافعاً الارزق قال ابن عباس عن نبي اله الاية
 قال اهل الجنة ينظرون حمتهم وكرامتهم لا تدركه الابصار و عنه ايضا و عن مجاهد و جوه
 ناضرة الى ربها ناظرة حمتهم تبشره تنظر الثواب عن بهاء يعني سيار از صحابه تابعين
 تفسير کرده اند آيه مذكوره را از جناب علي ابن ابي طالب باين طريقي كه فرموده نظر ميكنند
 مومنين بسوي خداوند در آخرت چنانكه نظر ميكنند بسوي او سبحانه و در دنيا يعني منتظر
 چيزي را كه ميرسد بايشان از نعمت و احسان و از سعيد بن جبیر كه از اصحاب بود
 روايت شده كه گفت كه بدستيكه نافع از رزق سوال نمود ابن عباس را از تفسير اين
 آيت گفت ابن عباس كه اهل جنت منتظري باشند رحمت خدا و كرامت او را و ك
 نميكنند و نبي بندي او را همچو بصري و ايضا از سعيد بن جبیر و از مجاهد روايت شده و تفسير
 نَوْمِنَ نَاضِرَةً اِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةً يعني جوه نيكان كه با بشارت و نصارت خوشي
 ميباشند انتظار ميكنند ثواب از پروردگار خود تمام شد كلام امام فخر رازي با ترجمه
 آن و ايضا بعضي از علماء ايشان ميگويند روي عن علي رضي الله عنه انه قال ان
 ثواب بهاء ناظرة يعني پيوسته شده است از جناب علي ابن ابي طالب عليه السلام
 كه در تفسير آيه الى بهاء ناظرة فرموده الى ثواب ربه ناظرة و عن النخعي انه قال حدثنا سمع
 علياً عن قول الله تعالى الى بهاء ناظرة اذا جاوز المؤمنون الصراط فبحث بهم ابواب

الجنة يطرون الله لهم من الثواب الكرامة وما يسطون من النعيم يعني از نخی مروست
 که او گفت که خبر داد ما را کسیکه شنیده بود از جناب علی ابن ابیطالب علیه السلام
 در تفسیر قول خدا تعالی الربها ناظره که آن حضرت فرمود در وقتیکه بگذرند
 مومنین از صراط کشود میشو از برای ایشان ابواب جنت پس نظر میکنند بسوی چهره یا تنیکه
 چپاشده است از برای ایشان از ثواب کرامت و چیز یا تنیکه داده میشو از نعمت
 و عن حص ابن بدیع نقل سمعت مجاهد و قتاده یحدثان عن ابن عباس فی قوله
 تعالی الربها ناظره قال لے ثواب ربها ناظره و هو قول مجاهد و سعید ابن مسلمه ^{منقول}
 است از حص ابن بدیع نقلی که گفت شنیدم از مجاهد و قتاده که خبر میدادند از ابن عباس
 در آیه الی ربها ناظره که گفت یعنی نظر کنند اند مومنین بسوی ثواب پروردگارشان
 در آخرت و همچنین است قول مجاهد و سعید ابن مسلمه بالجمله اینها که ذکر نمودیم از بعض طرق
 و کتب علماء اهل سنت که شاهد است و اما طریق خود ما از اهل بیت عصمت و طهارت
 و پس از این نسخ انشاء الله تعالی قدری ذکر خواهیم نمود اقول الاول معنی آیت را
 مطابق بدینچه تفسیر نموده استی آنچه گفتی که با اوله عقیله سازش ندارد و جواش
 اینکه قرآن تفسیر او را با اوله عقیله سازش داشتن شرط نیست اگر موقت بر آیه
 با اوله عقیله مشروط باشد تفسیر بی آیتی و مفهوم آن مسلم نخواهد ماند چه اعتقادات

و حال شریعه که آیات و بنیات بران ناطق است همه بعدی است و سازش آن
 با صریح عقل بی دخلت صناعت صورت نمی نهد و لهذا باطنیه از فرق شیعه کلام محمد
 موافق عقل تفسیر کرده اند و تفاسیر شرعیه اهل سنت را منکر اند بعلت آنکه موافق عقل نیست
 و نیز مکر از آن کرده بود که سازش این تفسیر با اوله عقلیه توقع میداری و آنچه که
 که با فقه کم از صحابه تابعین یا جناب لایت مآب سازش ندارد و جواش این
 این فقه از تالیف و تقلید نیست و کرده با جماع علماء و اودا عظم است که اهل سنت و جماعت
 و دیدار خدا و منان در آخرت مجمع علیه جمیع صحابه تابعین و تبع مجتهدین است
 و خلفاء راشدین سربلای ایشان و جناب لایت مآب خراج ایشان و آیت ائمه
 میرزا الله الخ اولاً و بالذات در حق از واج مطهرات وارد و نایا و بالعرض
 جمیع فاطمین و طالبین و عباسین را شامل و جمیع آن بکرم الیه و عظم الیه و در اطلاق اهل
 مندرج و در حدیث تعلیل و تمثیل سفینه نوح بر غم منکران داخل و تخصیص شیعه
 عموم آیت و حدیث را تخصیصی است بلا تخصیص و آنچه گفتی که محیط و محی تنزل
 آن جناب اولاد اعیان و اولاد اسلام الله علیهم بود و مذمتی از عقیده فاسده باطنیه است
 زیرا که محیط و محی جز ذات ختمیت هاست محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 ازین است نیست و من اعتقد خلاف ذلك فقد كفر كما به بشر بعد نبوت الله صلی الله علیه و آله

ان حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بروایت صحیح مرفوع فہم صحابہ ان آیت بدو
 چنین تفسیر است حجت نیست و مسئلہ صوابیہ است کہ فہم الصحابہ کثیر ہے فہم صحابہ
 بالطریق الاولیٰ و سی احمد الترمذی کل بسند عن عبد اللہ بن عمر بن رسول اللہ صلی
 اللہ علیہ وآلہ وسلم قال ان اهل الجنة منزلة لم ينظر اليها من قبل و فہم
 و منہ و منہ مسير قال فسنة و اکرہم علی اللہ من نظر الیہ و غدا
 و عیشة ثم قرأ و وجہ يومئذ اضر الیہا ناظر و روى ابن قسطنطين
 ابن عبد اللہ انصار کہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بکنا اهل الجنة فی نعیم
 اذ سطع لهم نور ففعلوا بهم فاما انزل قد اشر علیہم فمن فہم فقال السلام علیکم
 یا اهل الجنة ذلک قوله تسالام قوله من رحمہم قال فظہر الیہم ینظر الیہا
 ینفتون شیء من النعم ما دہ و ینظر الیہم یحتج علیہم یقنونه عجب فہم تست کہ
 قول امام محمد زور نہ یستعمل ازجا اما نقل مکنی و العہد علیک و باز از ارجح می کہ اکثر
 من الصحابة انما بعث الایة فذلک علیہ ینظر الیہ فی الآخرة کما ینظر الیہ فی الدنیا ینظر الیہ
 یتیم منہ و حجاب و عن عبد الجبار بن جریج رفع الازرق قال ابن عباس عن غیہ الایة قال بل ینظر الیہ
 رحمة و کرامۃ لاند کہ الابصار و عنہ ایضا و مجاہد و وجہ يومئذ اضر الیہا ناظر
 حسیہ مستند و مستند التواب عن بہا ابن ہبہ ادعای شد و تو کی از پیشانی

همچنین بود که دیدن ماه را که شک و شبهه را بدان راه نبوده شبهه مرئی مرئی یعنی
 چنانکه آن ماه در مقابل شما و در جهت محمد است ذات حق تعالی و تقدس نیز چنین بود با همه
 در دیدن حق تعالی هر جهت نخواهند کرد چنانکه در دیدن ماه هر جهت واقع نمی شود
 این حدیث را بیست و یک اکابر صحابه و بر و ای پیغمبر و صحابی جلیل القدر روایت کرده اند
 و خدا تعالی صحابه را در بعضی آیات قرآن مجید چون أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ
 به تخصیص و اتمام بودن ایشان صادقین منح و ثناء فرموده و تعالی اصدق قائمین است
 باید دانست که نه مذکور فرض صریح است در آنکه دیدن حق تعالی در آخرت نصیب
 یگان خواهد شد و حدیث متواتره که از جمیع کثیر صحابه رضی الله تعالی عنهم با ساند صحیح
 مروی شده مگر این نص که دیدن اعتقاد این امر فرض لازم باید دانست که در لغت
 عرب **نظر** چون متعدی شود بحرف الفی معنی آن رویت عین است یعنی دیدن چشم
 بدلیل قول وی تعالی أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ یعنی آیا نمی بیند کفار بسوی
 آسمانها که بالای ایشانند و چون متعدی شود بحرف فی بمعنای فکر و تأمل تا بدلیل قوله
أَفَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ الْأَرْضِ آیا فکر نمی کنند کفار
 ربوبیت هر چیز و اصل و باریج آن که در آسمانها و زمین است و اگر متعدی با بنفس خود
 بلا واسطه حرف جر متصل بمعنای انتظار کرد و بدلیل قول تعالی يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ

انظر في الآية قد مر بعضه
 الاستعداد بتعدی بحرفه
 قال تعالی و ما ينظرون
 واحد و قد مر بعضه في النظر
 و بعضه في تعالی نظر
 في لام العالی و قد مر
 بعضه في الآية و بعضه في الكلام
 يقال نظر الأمير فلان ففقد
 ما ينظره الأمير و بعضه
 يقال قال فلان فلان نظر
 الى من حسن الله وجهه
 و بعضه بالنظر موصول
 يكون بفتح الراء و هو

وَلَمَّا فَصَبَّ لِلَّذِينَ آمَنُوا نَظْرًا نَاقَسْنَا نَفْسَ مِن نُورِكُمْ ^{الایه یعنی نور که نور}
 گفت منافقان از زن مرد بر صراط و قیامه نور ایشان منطفی شود بمؤمنین نور اهل ایمان
 پیشگاه هر مومن روشن شد انتظار ما کنیم از نور شما و افرورخته شویم دور ^{باید}
 که برای اثبات ویت ذکر کردیم نظر متعدی به است پس مضامین ویت همین بود
 استعمال صحیح قوله استدلال او در اثبات مدعا خود با وجهی باطل است از چندین
 وجوه اول آنکه راوی حدیث از جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم قیس این حاکم
 و او در آخر عمر خود بجهت کبر سن و حفظ بهر ساند و مختل الحواس شد تا آنکه تاریخ
 ریوا او معلوم نشود که پیش از اختلال حواس بوده یا بعد از آن حدیثش مقبول و معتبر
 پس ضعیف شده صحیح و ثانیا آنکه ادعای تواتر حدیث بیجاست زیرا که تواتر حدیث
 که کثرت و ات آن حدیثی باشد که توافقی ایشان بر کذب محال و ممتنع باشد و نهستی که
 راوی آن کثرت و ات او چیست و ثالثا آنکه قاعده است که سیکه مدعی خود را
 در صد و اثبات بر می آید باید آنچه مسلم خود و خصم آنکه مسلم خصم آنهاست از آنکه نماید
 و این حدیث چنین نیست بلکه خود جماعت اشاعه مخصوص اند بر این حدیث و در نزد معتزل
 و امامیه مسلم نیست و رابعا آنکه اگر این حدیث متواتر بود پس چرا فحیرل علماء شما اعتمادی بآن
 نموده اند و اثبات مدعی خود نمیکند بلکه چنانچه و خدا را ...

صاحب توقف و سناح آن میگوید عبارت را که حاصل آن نیست که اعتماد و ادراکات
 روایت و حدیث آن جماع است قبل از حد و خلاف بر حمل نمودن آیات بطریق
 و مثل این جماع مفید یقین است انتهى و صلاسم این حدیث مذکور کرده اند اگر این حدیث
 متواتر و مفید یقین بود دست از ترک بآن نمی کشیدند و خامسا آنکه بر فرض تسلیم
 این حدیث مراد بر رویت انکشاف تام و علم و یقین ضروری و حد و نور معرفت و
 شهود و قلب است که هیچ وجه حایه تحشم است دلالت نخواهد بود چنانکه روایت این
 در آیات احادیث و در رسنه و افوا و خواص و عوام مستعمل است اولکم یس و آله
 اهلکم کنا قبلکم من القرون اولکم یرا لافسان الم ترکف
 فعل ربکم باصحاب لغیل الم تر الی الذی حاج ابراهیم
 و حدیث مشهور از جناب ولایت مآب علیه السلام لم اعبد و بالمره الی غیر
 رسا و ساءلک گفته است که آیه مذکور در نص صریح است ای عزیز نص صریح است که محتمل
 خلاف نباشد و حال آنکه جمیع کثیر از اصحاب مثل جناب ولایت مآب ابن عباس و غیر
 چنانکه گذشت خلاف مدعی شما از آیه فهمیده اند و این را در اصطلاح ظاهر مینامند چنانکه
 علماء شما هم گفته اند که دلیل برین مدعا ظاهر آیات کسی نگفته که نص صریح است فافهم
 اقوال او نه استدلال و الضعیف صدیه صحیح است آنچه در روایت این حدیث

برقیس ابن حازم کردی غلط است بچند وجه اول آنکه در طرق صحیحہ ابن حدیث قیس ابن
 حازم را نشانی نیست و دیگر آنکه از قول تو متبادر میشود کہ قیس بن حازم صحابی است
 این نیز غلط است زیرا کہ در اصابت و سدا لغایت و دیگر کتب اسما و الرجال این نام
 در اسانید صحابہ شمرده اند همانا کہ قیس ابن ابی حازم را بقیس ابن حازم غلط کرده و این
 بزرگ نیز از صحابہ نبوذیرا کہ در ترجمہ اش نوشته اند ہوا ابو عبد اللہ قیس ابن حازم
 الاحمسی البجلي تابعی کبیر اورک الجاہلیۃ و سلم و جاء الى النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 فوجده قد توفی لعیث فی تابعی الکوفۃ و این تابعی نیز را وی آن حدیث نہ و آنچه گفتی
 کہ او عاصی تواند حدیث بیجا است غلط کرده زیرا کہ ما انت بالفرضان المبدان بدانکہ
 شیخ الاسلام ابو الفضل احمد بن حجر العسقلانی علیہ الرحمۃ در کتاب خود شمس مہدی بہ
 نخبۃ الفکر فی مصطلح اہل الاثر میفرماید المراد بالطرق الاسانید والاسناد حکما نہ عن طریق
 المتن و تلك اکثرہ أحد شروط المتواتر فالورود بلا حصر عدد و محین بل تكون العادة قد اجاز
 تو اوطؤہم علی الکذب و کذا وقوعہ منہم اتفاقا من غیر قصد فلا معنی لتعین العدد علی الصحیح
 و منہم من عیث فی الاربعۃ اعتبار الشہود الزنا و قیل فی الخمسۃ اعتبار العدد و اللعاقیل
 فی السبعۃ الاشتباہا علی ثلثۃ نصبتہ الشہادۃ لجمعہا علی الاربعۃ و الاثنین الواحد و قیل فی
 العشرۃ لان دونہا احاد و قیل فی اثنتی عشر بعد و نقباء بنی اسرائیل بل بعد و نقباء

ای کتاب الحاکم
 العاد و وقوع
 الکتاب بنجم
 اتفاقا و غلط
 و یستحق

نبينا صلى الله عليه وآله وسلم من الانصار قيل في اربعين لقوله تعالى يا ايها النبي حسبك
 الله ومن اتبعك من المؤمنين وكانوا اربعين قيل في سبعين لقوله تعالى
 الخبير من اختيار موسى سبعين رجلا لم يفسد في غير ذلك كما قيل في عشرين لاجباره تعالى
 ان عشرين صابرين من المؤمنين يغلبون مائتين من الكفار وتمسك
 كل قائل بدين جارية ذكر ذلك العدد فافاد العلم وليس يلزم ان يطروفي غيره لاحتمال
 الاختصاص فاذا ورد الخبر كذلك وانصاف ليه ان يستوي الامر فيه في الكثرة لكونه
 من ابتدائه الى انتهائه والمراد بالاستواء ان لا ينقص الكثرة المذكورة في بعض المواضع
 لان لا يزيدا ولا زيادة بينهما مطلوبة من باب الاولى وان يكون مستندا لانتهايه الامر
 المشابه والمسموع لما ثبت بقضية العقل الصرف فاذا جمعت هذه الشروط الاربعة
 وهي عدد كثير احوال العادة تواطؤهم وتوافقهم على الكذب ورووا ذلك عن سليمان
 من الابتداء الى الانتهاء وكان مستندا لانتهايم المحسن وانصاف الى ذلك ان يصح خبرهم
 افادة العلم سامعة فهذا هو المتواتر وما تختلف افادة العلم عنه كان شهورا فقط
 فكل متواتر فهو من غير عكس الى اقل من احسن ما يقرب كون المتواتر موجودا ووجود
 كثر في الاحاديث ان الكتب المشهورة المتداولة بايدي اهل العلم شرا وغربا لم يخطئ
 عندهم يصح نسبتها الى بعضها اذا اجتمعت على اخرج حديث وتعددت طرقه تعددا

تخیل العادة تو اطور هم علی الکذب الی آخر الشرط افاد العلم یقین بصلح نسبتہ الی فاندہ
 و مثل ذلک فی الکتاب المشہورہ کثیر و شیخ اجل جلال الدین سیوطی در کتاب خویش مستطیع
 با تمام الدرایہ آنجا کہ علم حدیث را ذکر کردہ این قول شیخ الاسلام مذکور را آوردہ میگوید
 کہ قلت و صدق شیخ الاسلام و بر و ما قال بہ الصواب الذی لا یمتری فیہ من مکارم
 بالحديث و اطلاع علی طرقہ نقد و تصف جماعۃ من المتقدمین و المتأخرین اچا و کثیرہ
 بالمستواتر الی آخر ما قال و همین شیخ اجل در کتاب خویش موسوم بالانوار المتناثرہ
 فی الاحادیث المتواترہ حدیث روایت اللہ فی الآخرۃ را از متواتر شمرده و فرمودہ کہ ہر گاہ
 حدیث روایت را بہ یک صحابی بلکہ ہفتاد صحابی روایت کردہ باشد و اجماع
 صحابہ تابعین و تبع تابعین مجتہدین برین مسئلہ ثابت شدہ باشد چنانچہ حدیث متواتر
 تواند بود آنچه گفتہ کہ خود عجمت اشاعرہ مخصوص اند بر وایت آن انتہی را ہ بتدیس
 میروی چہ این احادیث صحیحہ را قبل از وجود شیخ ابوالحسن اشعری و شیخ ابو نصر سمرقانی
 نقات عدول از محدثین اہل حق روایت کردہ پایہ ثبوت رسانیدہ اند و آنچه در باب
 این حدیث گفتی کہ نزد معتزلہ و امامیہ مسلم نیست را ہ غلط پیمودہ چہ احادیث روایت
 نزد محققین معتزلہ مثل بشری و قاضی احمد ابن بدوار و حاجز و جیبی و
 و انظار ہم کہ صحابہ را مومن مخلص و ثقہ و عدل و حجت میدانستند و روایت

این حضرت را که بسند صحیح از اهل سنت بایشان رسیده قبول داشته لیکن هر چه از آن
 موافق رای اعتزال نباشد تاویل میکردند و انکار و اما فرق امامیه را
 اعتباری نیست زیرا که منبای ایشان امامت است و این را در تعیین امام ختلاف
 و انفراف و تکاذب میکرد از ابتدای حد و تشیع تا زمان امام حسن مکرری ض بلکه
 بعدش نیز واقع بوده است و کذلک در تعیین مهدی منتظر و اخباری ایشان در ج
 و ثوق و عدالت ساقط همچو کینان و مختار تقی و عبدالله بن سیمون قساح و زرار
 بن عیسی شیبانی و مغیره بن سعید کوفی و نهسی و پسران و برادران و برادران
 زرار بن اعین و جابر جعفی و صاحب الطاق الملقب بیا بشیطان الطاق و جعفر بن
 محمد بن عیسی بن شاور القواریری و صواف و حسن بن عیاش بن الجریش و علی
 حسن و عبدالرحمن بن کثیر و عبدالله بن سکان و محمد بن عیسی المزدی و محمد بن
 عیسی بن عید بن یقطین و محمد بن احمد بن یحیی بن عمران الاشعری القمی و اما هم یکسانیکه
 بروایت این چنین سلطان اعتماد دارند چرا بر روایات آنانکه ثبت عدل و ثق
 و حجت و رجله باشند قبول کنند و عدم قبول یا مقبولان مقبلان را چه ضرر دارد آنچه
 گفتی که رابعا آنکه اگر این حدیث متواتر نمیگشید نه انهی جوابش آنکه غلط میگو
 یی چون علماء ما هم درین سلسله هم کتاب و هم بدین سنت و هم با جلع متمسک شدند

چنانچه علامه شیخ سعد الدین قفازانی در شرح عقاید سفیه انجام که متن در بیت الله تعالی
 جازیه فی العقل واجبه بالنقل یورو والبدیل السمعی با حجاب ویه المؤمنین الله تعالی
 فی الدار الآخرة ذکر کرده است میفرماید: اما کتاب فقونه تعالی وجوه یومئذ
 ناضرة الی ربهم ناظره واما السنة فقوله علیه السلام انکم سترون ربکم
 انما ترون القمر ککلة البدر و هو مشهور واه احد وعشرون من کبار الصحابة
 رضی الله عنهم واما الاجماع فان الامة كانت مجتمعہ علی وقوع الرویه فی الآخرة
 وان الآیات الواردة فی ذلك محمولة علی ظواهرها ثم ظهرت مقالة الخالصین
 شبههم وناویداتهم وعبارت موافق وشرح آن و دیگر متون شرح عقاید مؤمنین
 بقول قفازانی است و توطیق تبیین قول صاحب موافق و شارح آنرا خاطر خواه خود
 ترجمه کرده تا در میان کم سوادان پس سنت القاصی شبهه و تنگی که افشا کرده باشد
 و این خود کار دست بسته امثال شماست و شبهه گفتن آن موافق اصطلاح متکلمین است
 نه مطابق مصطلح محدثین با معنی ایمان شهرت متعارف و تواتر مصطلح تافه نیست
 بلکه تواتر متقصدی شهرت است و چون جمیع راگزیران مستند نیست و جمیع سلف
 صالح ماورین سکه بران است که آیت الی ربهم ناظره بر ظاهر خود است و اعاد
 مغر و آثار موبده آن بر ظاهر خود و مشهور و متواتر المعنی است پس اجماع و برین با

باین فوت منسک رسد از بخا نتوان گفت که تمسک نماید آیت حدیث ثابت
 بلکه باجماع است چنانکه این اجماع آیت و حدیث است آنچه گفته که بعضی
 تسلیم این حدیث مراد برویت انکشاف نام است مجر و سخن سازی و حیل و بازی
 چون عالم آخرت محل ظهور سبب الاستیاء و علة العلل است برخلاف دنیا که عالم سبب
 است پس در آنجا آخری که انکشاف نام و علم الیقین ضروری شکر خواهد بود در
 جمیع ذوی العقول معوثین چه کفار نیز در دار عقبی یقین ضروری قابل توحید
 و تعالی و نبوت انبیاء و معاد جسمانی خواهند بود و انکشاف نام درین باب حاصل
 ایشان خواهد شد این معنی بمونان مخصوص نیست پس ویت که در حدیث است برین
 معنی فرو آوردن از اغلوطات جدلی است و همچنین استشهاد بر وی که در اقام
 بَرَوَکُمْ اَهْلَکُمْ قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ و در اَوَّلَکُمْ یَرِ الْاِنْسَانُ و اَلَمْ تَرَ کَیْفَ
 فَعَلَ و اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِی حَاجَّ مَذْکُورِست این همه حالات از کیفیات است
 و در نظر حاضر آن قاری درآمده اگر اکنون هم واقع شدی و در نظر در آمدی شنید
 آن کار دیدن میشد چنانچه رویت که درین مواضع مذکور شده متعدی بیک مفعول و بمعنی
 رویت بصرت بمعنی ادراک قلبی آن متعدی بدو مفعول میباشد اگر بیان آیت زیبا
 و آیت زیبا عاقلان فرق نمائی کرد از تو بعید و بدیع نیست و آنچه قول اَلَمْ اَعْبُدْ

در بیان آنکه در پنجاب ولایت مابین رود بسند صحیح محتج به روایت است
برودت شما که طرفی از احوال ایشان قبل از این بیان کرده ایم نتوان کرد و آنچه بر نص
بودن آیت الی ربنا ناطرة اعتراض نمودی و دعوی هم کشیری از صاحب به معنی است
مذکوره را برخلاف مدعای ما کردی و ظاهر را که در اصطلاح اصولیان قسمی از کلمات
با اعتبار معنی تو بر ظاهر آیات احادیث که در مقابل بواطن آیات تا و لا ان کما اثنان شما
و دیگر باطنیه و عجمی میکنند اطلاق میدادند و آورده مخالفت میشدند و نیز
در باره اوجه بیان از ظاهر هر دو روایت لغو و محکش و جوب عمل بر سبیل قطع و یقین
با شیوه ظاهر شود از آنجا که ثبات حدود و کفارات تمسک با ظاهر صحیح است زیرا که
غایتش آنکه محصل مجاز باشد و آن محتمل است که بدون دلیل بداند پس اعتبار بر روایت ظاهر
و حدیث شما که کفیم عام تر است از ظاهر و نص در مقابل تا و لا ان از باطنیه و ما دون
و ایشان مراد اصولیان را بطوایر آیات و احادیث همین است و نص بودن آن را در اینجا
ناظر به سبب خصوصیت که از جانب متکلم بر سهیم برآمده الی ربنا ناطرة
است نه چه اگر وجهی بود یا ناطرة ناطرة که میفرمود نص صریح نمی بود
در روایت و بدین احادیث روایت بر مجز و آنکه درون یک آن مخالفت است و نیز
الاصلاح ان تکلم ان علیه الصلوة والسلام مستوجب نص است که کاترون القهر

آن شخص حجت بر خصوص هرگاه این معنی مقصد بعقل و نقل مرد و باین
 مجاز متعارف و در سیاق کلام و نظام آن هم بنا بر این معنی هیچ اختلافی نیست چنانکه
 بعد از این که مراد خواهد شد و اما فهمش بدان نزول می پس کدام شاهد نزول و
 بهتر از جناب ولایت مآب و اولاد مجاد و و ابن عباس و سعید ابن جبیر و غیر هم
 چنانکه ذکر شد اقول مجاز متعارف را که در تفسیر کلمات قرآنیه دخلی دارد
 مجاز عرفی فارسیان و او باشد عرب فرود آورده و آنچه گفتی که در سیاق کلام
 و نظام آن هم بنا بر معنی هیچ اختلافی نیست یعنی در سیاق آیت جوه میزند
 و نظام آن باین معنی عرفی که دعوی کرده خللی پیدا نمی شود و عجب است که نسبتنا
 الی همانا ناظره را بر هم زده و مجاز عرفی سفهاراد را دخل داده و باز میگوید
 که اختلافی پیدا نیست همانا که این قول ناشی از اختلاف حواس است و آنچه گفتی که
 کدام شاهد نزول و می الخ بدانکه مراد بشاهد و می کسی باشد که وقت و می تنزیل
 حاضر بوده بنظم و حافی قرآن نیکو وار سیده و این نسبت بجناب ولایت مآب
 شایسته است و باین عباس فی الجمله مسلم زیرا که در زمان رحلت نبوی عاقل
 بالغ بود و شهود او آخر و می و تنزیل دریافت اما اولاد مجاد جناب ولایت مآب
 بعضی صیان بودند الصَّبِيُّ صَبِيٌّ وَلَوْ كَانَ ابْنٌ و سایر ایشان بنور خلعت

وجود پوشیده و همچنین سعید بن جبیر چنان شایدا رجحان منزل تواند
بود و ادعای این امر اخیر از معترض مخالفین نیست کجا بر وی مستصالح محبت
شده که این حضرات منکر معنی رویت الهی را به ناضرة الی ربها ناظره شده
باشند مگر دعای بی ادله اشغال تو قوی^{۱۶} چون این مقدمه مبدی شده
که عمده سخنان اهل بیع است که ناظره بعضی منقطره واقع شده و الی حرف
جر نیست بلکه بعضی نعمت است مفردا و در اصل بی بنوین بود چون آنرا ضا
به ریها گردانند بنوین ساقط شد و بصورت حرف تبدیل و شبهت پس
این آیت چنان شد که نعمت پروردگار خود را انتظار میکنند و برویت دلالت
حالا درین معنی تا مل باید کرد که هم مخالف فهم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مضامین
صحابه کرام رضی الله عنهم مخالف استعمال این لفظ در قرآن مجید است زیرا که در
سوره چند جا واقع شده إِلَىٰ إِلَهِكَ يَوْمَئِذٍ النَّارُ أَلَىٰ رَبِّكَ
مُسْتَهَمًا وَإِذْ جَعَلَ إِلَٰهَ رَبِّكَ رَاضِيَةً مُّرْضِيَةً وَإِذْ جَعَلَ إِلَٰهَ
وَالِ رَبِّهِمْ يَحْشُرُونَ وَإِلَىٰ رَبِّهِمْ يُرْجَعُونَ وَأَنَّهُمْ سَلَاقُوا
رَبَّهُم إِلَيْهِ رَاجِعُونَ الی غیر ذلک هیچ جالی درین ترکیب بمعنی
استعمال نیافته بلکه لفظ الی در قرآن بمعنی نعمت هرگز واقع نشده و در کلام

مفسرین
نیز در این
جمله
نکته
جایز
و صحت
و کار
نادر
نادر

عربانیز لفظ الی باین معنی مستعمل نیست آری جمع او که آلاء است مستعمل است
 و اکثر اهل عربیت تحقیق کرده اند که مفرد آلاء الی است بفتح هجره بروزن فضا نه
 بروزن کلام الله را که در درجه علیا بلاغت و فصاحت واقع است شتمن
 بر استعمال کلمه غریبه حشیه در مقامیکه گاه استعمال ترکیب رایج متعارف مشهور
 و غالب بلکه یقین است اعتقاد کردن بهمت نقصان بلاغت و فصاحت و بی
 و الغار بران بستن است حاشا کلام الله من ذلک نزول قرآن برای دفع ^{شتمن} بیستیا
 است نه بر کفری بودن و غلط انداختن پس این معنی حقیقی الی که موجب خروج
 آن از حریت با سمیت کشته هزار مرتبه بعد از مجاز و کنایت و چنانچه حل
 هر کلمه بمعنی غیر حقیقی و غیر متعارف موجب و یل میشود همچنان حل کلمه بمعنی که
 موجب خروج آن از حریت با سمیت یا فعلیت که مشهور رایج است بسوی
 غیر متعارف و غیر مشهور موجب ارتکاب و یل میشود بلکه تحریف است با این
 از عربانیز کلام بل مجوز العالج است تا آخر این هیچ لفظ نیست که این را رد نمیکند و عرض
 که برای آن سؤق این کلام واقع شده سراسر منافق و مناقض این معنی است ^{۱۶۰۰} قول
 بدانکه او که علماء رضوان الله علیهم در باب انکار رویه جناب باری عز اسم جبار
 اول و لیس عقلی قطع می نمودند آنکه کن ترا کنی و آیه لا تأخرون ^{عنه} که لا تأخرون

اجماع این بیت بر عدم امکان ویت چهارم حدیث ابن عباس و عایشه و بعضی صحابه
و غیر بر گاه این معلوم شود پس میگوئیم که قانون آداب مناظره آنست که هر یک از
خصم که مدعی اثبات مدعا شود و دیگری مستکران بنده و شاید و دلیل بر مدعی
و وظیفه بر مستکر آنست که اگر نتواند ادله او را توین و تضعیف نموده خصم خود را حجاب کند
پس همین که دلیل مدعی محتمل خلاف مدعای می باشد استدلال وی باطل میشود اگر چه
احقاد باین اجمال در واقع و نقل الامر نباشد لکن بحجت الزام خصم که ذکر مینماید عیسی
نخواست و موجب فسخ و سرزنش نمیشود بلی هر گاه در اصل دلیل که منکر از برای مدعی
خود اقامت کرده است و سستی وضعی باشد مدعی خلاف میدکد تعمیرش
آن ناید چون این مقدمه واضح شد پس بدانکه علما و مفسران الله علیه هم بر اصل مدعای خود که
عدم امکان ویت با چنانکه دانستی چهار دلیل اقامت نموده اند و جمعا آنکه در آیات
و بعضی احادیث ذکر مینماید بحجت الزام خصم است نه از برای اثبات مدعا خود
تفصیل این اجمال آنکه جماعت شاعره استدلال نموده اند بر مدعای خود به اوله
چند که یکی از آنها آنست وَجْوهٌ یَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ اِلَیَّهِمْ تَانِظُرُ است و میگویند
که ناظره بمعنی نظر کردن چشم است و الی حرف بر علما را یاد تضعیف این دلیل
که جمعا دارد که ناظره بمعنی مستظره باشد نه بیننده چشم الی آنها بمعنی النعمه

رها باشد چنانکه وَجَاءَ رَبِّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا بمعنی جاری امر رب است
 یا آنکه الی حرف جرّ باشد بمعنی نعمت باشد که مفرد الاست پس عامی شمایا وجود این احتمال
 ثابت نمیشود خواه ناظره بمعنی منظره شایا رویت که دیدن چشم شایا پس این شخص
 غریز که میگوید عمده سخنان اهل بدع که انکار رویت دارند است که ناظره بمعنی
 منظره واقع شد و الی حرف جرّ نیست بلکه بمعنی نعمت است عین افترا و تدلیس و تبلیغ است
 زیرا که علماء ما منکر حرف جرّ بودن الی نشده اند و مثبت بمعنی نعمت که معنی هم است
 و در اصل دلیل خود این را ذکر کرده اند و در مقابل خصم محبت تو بدین تضعیف متمسک
 این را بر سبیل قتال ذکر مینمایند نهایت آنکه استقدر دست و پا زدن بر مع این احتمال
 که الی درین است بمعنی نعمت نیست لکن بر اصل دلیل ایشان بخت نشد پس حجت
 که هنوز فهم مراد ایشان ناکرده که غرض ایشان چیست میدان را خالی دیده عجب جوان
 بجای نمانی اگر مدتیانی اصل دلیل ایشان را تو بدین تضعیف کن این را بر سبیل نصیحت
 ذکر نمودیم تا قدری آداب مناظره را یاد گرفته دست از تدلیس و تمسیر باز داری بانه
 تو دلجو بخت خود اینک ذکر نمودی که اکثر اهل عربیت تحقیق کرده اند که مفرد الاء الی
 بفتح همزه بر وزن قضائه الی بر وزن معی گو یا هرگز صحاح و قاموس و سایر کتب
 بنظر آنور نگذاشته باشد صاحب صحاح میگوید که الاء النعم واحد الی بفتح و قافیه کتب

بالیا مثالہ معی و امعاء و یحنین صاحب قاموس مکیوید الالار النعم و جدا الی و
 والو و الالار و یحنین ابن سبکت کی از اساتذہ اہل عربیت است تصریح باین نموده است
 در مقصور حمد و دین میبایست اول رجوع باین کتب نموده بعد بحث و جدل نمائی
اقول آنچه در انکار رویت مقدسہ اشارت بچهار دلیل کرده اول دلیل عقلی قطع
 دوم مفاد آیہ لن ترانی و لا تدکرہ الابصار سیوم اجماع اہل بیت بر عدم امکان رویت
 چہارم حدیث ابن عباس و عایشہ و بعضی صحابہ دیگر دلیل عقلی قطعی ترا قطع کرده ایم
 و مفاد آیہ لن ترانی و لا تدکرہ الابصار را نیز بشرح و بسط بمعرض بیان آورده و رد و
 تو نموده و زعم ترا کہ اجماع اہل بیت بر عدم امکان رویت باشد باطل ساخته و جواب
 از حدیث ابن عباس و غیرہ چنانچہ باید و شاید داده اعاده آن اینجا تطویل لطایل است
 و حتمالیکہ در معانی الی رہا پیدا کرده دلالت بر عجز و بیچارگی تو و امثال تو دارد
 در علم مناظرہ مقرر شدہ کہ تمسک خصم با احتمالات ناشی از عجز او است کہ دیگرش
 طاقت منع و معارضہ و مناقضہ نماندہ و حتمالانیکہ ناشی از دلیل قوی نباشد تضعیف
 دلیل مانعی شود و جاء ربک و الملک صفا صفا انشیون اخر رویت
 از امور دنیویہ کہ محتاج تاویل باشد و این امر نظر شیون الجہیہ کرد و دنیا نیز تو بدی
 و وجوب التاویل نبود یحنین بکلمہ الہی بوسطہ باموسی و تخلی حس او بر حل

و آنچه گفتی که علماء ما منکر حرف جبر بودن الی نشده اند و نه مثبت معنی نعمت
 که اسم است و در اصل دلیل خود این را ذکر کرده اند و در مقابل خصم بجهت تو این
 تضعیف متمک این را بر سبیل احتمال ذکر مینمایند جوابش اینکه چون علمای
 دیده و دانسته چنین کرده اند که کوئی افترا و تهمت بر کلام الهی بسته اند از حیثیکه گفته
 که این احتمال نیز دارد و تدلیس و تقلید باندگان خدا بکار برده و آنچه نسبت آن با حق
 من کرده بودی و حقیقت بتو و علمای تو راجع من حرف میگویم که بخیر فقد
 وقع بدو آنچه گفتی هرگز صحاح و قاموس و سایر کتب الح جوابش اینکه
 خودت از سبجه صحاح و قاموس واقف نبوده که در باب الی بمعنی نعمت است
 تصریح کرده اند و صیغه تراض قد یکسر کتب بالیا گفته پس بموجب اکثریه تحقیق
 اهل عربیت بودن الی بالفتح ثابت شده نه تحقیق اکثر ایشان بالکسر عرض تو
 بر فمیده خودت است نه بر من قولی انقضی این اجمال آنکه بل تجوز الی
 و تدرون الاخره و لالت میکند بر آنکه شما چیزی ناکاره را دوست میدارید
 و چیز عده را ترک میکنید پس اگر در کلام آئیده برای عهدی آخرت چیزی بیاکنند که
 مخصوص آن آخرت است و در دنیا یا فتنه غیبه و این دعوی درست نه شنید
 بیان فرمودند چندی از ازمیان را دوران روز میدارند انصیب نخواهد شد که نعمتی

و ترقی برابر آن گروه و خیال کسی ننگد عهد کی آخرت ثابت اگر انتظار نعمت الهی
 را بیان کند با این غرض منافی و مناقض نگردد زیرا که الدنیا سجن المؤمنین
 و جنة الکافرین و خدانی چهره و رونق و تابش رنگ روان قدر که بدان دارند
 نیکان دارد دنیا میسر است پس زیت آخرت و دنیا چه باشد که محبت نیار آنکو نه بر نیار
 و بر ترک آخرت ملامت میکنند بلکه بدان حاجی کفایت است که با دنیا از چیت و دوست
 داریم و بفکر تا آخرت نمی پردازیم که خدانی چهره و با انتظار نعمتهای کوناگون دارد دنیا
 حاصل میشود و نقد نزدیک است و در آخرت معلوم نیست که ما را برست فانیست
 و معجزا موعود نیست **قوله** شرف و فضیلت منسوب و مضاف بلا شک مشبهه
 شرف و فضیلت منسوب الیه مضاف الیه است پس هر چند منسوب الیه مضاف الیه است شرف
 افضل باشد منسوب مضاف هم شرف افضل خواهد بود حال باید نعمتهای اخروی و دینی
 را با هم سنجید و موازنه کرد که در کمال تضاد و تباین است نعمتهای اخروی و دینی
 ابدی و بقای سمدی و بهشت جاودانی و رضوان ربانی و حور و عیون و
 کشف علوم بدون حجت استدلال و برهان و کشف جمیع حجاب و لذت روحانی
 و جسمانی و زیادتی علم و معرفت و تجدد نعمت آنافا ما یقین بآنکه هر چه نفوس خوشش
 و غبت نمایند ابد الابد از برای اینها حاصل بدون شائبه رنج و رحمت و بلا و مشقت

چنانچه عباد آیه و فهم ما کشتی نه الا نفس فکذا لا عین است محسوس
 یا نبین و صدیقین شهداء و صالحین چنانچه مضمون بلاغت مشحون و من طبع الله
 و ان سر فاولک مع الذین انعم الله علیهم من النبین
 و الصّٰدقین و الشّٰهداء و الصّٰلحین و حسن اولک و فیکما
 است الی غیریک من النعم التي لا تعد و لا تحصى و ازین طرف نعم دنیوی مشهود و بظاهر
 دُنت و مشقت و بلا و مفارقت حرام و دیدار احباب مرض و بیماری و حد و حدود و آزار
 و سماوی و آفات جسمانی و الآلام روحانی و سیری و نقصان قوای ظاهری و باطنی و
 تسلط اعدا و حدوث زوال و عدم یقین بآنکه متنعیم بر آن در ساعت مکیه باقی بر این نعم
 نخواهد بود و یانه و مع ذلک همیاشدن از برای جواب حساب اگر حلال باشد و از برای عذاب
 عقاب اگر حرام باشد الی غیر ذلک من الآفات و العیال و البلیات پس کمال تضاد و
 میان این دو نعمت حاصل و در حقیقت نعم دنیوی عین نعم است چنانچه جناب
 میفرماید دنیا دار بالبطا محفوفة و بالغدیر معروفه حال باید نیست که انتظار یک منسوب
 باین دو نعمت است که نام یک بهتر و مستحسن خواهد بود اگر گویند که انتظار در دنیا مشوب
 از عذاب عقاب است پس ما دام که مومن یقین داشته باشد که از کمال نعم طائفه است انابل
 یا و در رخ پس انتظار نعم اخروی از برای او کیفی و لذتی ندارد و چنانچه جناب مقدس نبوی

صلی الله علیه و آله وسلم میفرماید که این ال المؤمن خائف من سوء العاقبة حتی
 یجانی ملک الموت که در آن وقت بشارت بهشت می شنود و فارغ از هر غم
 خواهد شد خواهی گفت که انتظار وصول نعمت موجب و یا و غم و الم است چنانکه
 گفته اند انتظار شد من الموت و در آخرت هم و غم و الم و خونی از برای مؤمن نیست
 چنانکه حق تعالی میفرماید اِنَّ اَوْلِیَاءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ
 پس چگونه ناظره در آیه معنی متطره باشد که معنی انتظار نعمت است پس بگویم در جواب
 که انتظار در صورتی که غم و الم خواهد بود که یقین بوصول شی متطره حاصل نشود و یا خوف
 تاخیر آن وقت شدت حاجت باشد اما هرگاه یقین و اعتماد بر رسیدن به آن شی حاصل
 شود بلا شک موجب فرح و سرور و نشاط و به و نشاط خواهد شد غمی بر عین دار نیاید
 که لذت آن مقرون بچندین الم و غم و است و مع ذلک یقین بوصول نعمت متطره حاصل شود
 کرد اگر کسی خبر دهد که دو یوم بعد یا شهر آید و فلان نعمتی بنو خواهد رسید فوراً او
 ز دماغ و منبط و شاش و بشاش میشود بنوعیکه در وصول به آن نعمت چنین فرح و سروری
 از برای او حاصل نمیشود فرض مثل اگر خانه خواجه قاضی یا مفتی را درین بلاد دهند که در ماه رمضان
 میباید که با و برسد که در ماه آید نباشد است که در ماه شانزده روز بکشد و اعتمادی باین خبر
 بهرساند چنان فرح و سرور و نشاط و کی صورت بهم میرساند که اگر پیر یا جوان و اگر بیار باشد جمیع

امراض و میشو و بیهوش شود و خرم میشود که هنوز آن نعمت نرسیده در روی زمین نمیشود
و هیچ کس را بنظر نمی آید و در حدیثیه اسباب بزرگی برمی آید که بوقت وصول
اسباب دنیوی و اقامه بآپس معلوم شد که انتظار در جای خود خالی از کیف و لذت
نخواهد بود و خاصه انتظار نعمتهای اخروی که بمؤمن متیقین است که آنافا نعمت او زیاده
بر زیاده میشود و در زمان سابق منتظر نعمت لاحقه متجدد میباشد و همچنین پس از آنکه
در کیف وصول نعمت و انتظار نعمت دیگر فوق آن نعمت میباشد که بمؤمن او را میدهد
آنها حاصل است و این نوع انتظار که متعلق آن همیشه حاصل و بهتر و پاکیزه تر است
از سابق مختص آخرت است نه در دنیای پیش شخص عاقل کیف و نشاط چنین انتظار وصول
نعمت را ترک نخواهد کرد و خود از ترک نمیکند بجهت وصول نعمتهای غایبه یا انتظار آن
و همین است معنی تَجَبُّوْا الْعَاجِلَةَ وَ تَذَرُوْنَ الْآخِرَةَ کس معلوم شد
که خدائی چهره و رونق و تابش رنگ روی کفار در دنیای مجا و مذموم است چه در حقیقت
خنده که پس از آن گریه ابدی باشد و رونق و تابش که مال آن ظلمت و تیرگی و عذاب و
خلود در جهنم باشد عین نعمت است نه نعمت اقول آنچه از فضیلت نعمت
افزوی و اذیلت تنعم دنیوی گفته مسلم فریقین است و نعم اخروی که از حیات ابدی
و بهشت جاودانی و رضوان ربانی و حور و قصور و عیون و انهار و کشف علوم بی

استدلال و بران و انکشاف جمیع حجابها و التذافر و عانی حیسانی و یقین بحصول
ما تشتهید الانفس و لذات العین بے شایه ریج و رحمت و شربانین و
صدیقین شهباز و صالحین یاد کرده همه شش نقد حال اهل جنت است و بجز ترد و
طلب بدون انتظار مستوجب تعب حاصل باز انتظار تحصیل حاصل معنی ندارد
و دولت رضا و قناعت بدرجه خود بغیر غنا طمع درجه مافوق همه ایشان را واصل اگر
ناظره را بمعنی منظره قرار دهی بسبب انتقامی حالت منظره در اهل جنت بی معنی
خواهد بود مگر آنکه مراد از انتظار انتظار دیدار الهی باشد که آن باند و دیگر نعمتها آناً
حاصل ایشان نیست — و انتظار کدائی مستوجب الم است بنا بر رفع این الم
فصل فی الفضل العظیم ششطان اهل جنت را بقضای و عده صا و کتاب سنت
دیدار خود با ایشان را زانی فرماید که هو اجماع سلفنا الصالح من الصحابة و التابعین لائمة
المجتهدین علی هذه العقيدة قولی باز لفظ و جوه را قیاس باید کرد که هر چند طر و از جبه
در اینجا ذات و اشخاص اند اما قاعده بنا است که چون از چیزی لغظی تغیر میکنند
آنچه مناسب آن لغظ میباشد از صفات و کارهای آنند چنانچه در وجه یومئذ
ناعمه و وجه یومئذ خاشع و قلوب یومئذ و اجتهاد واقع است
و ظاهر است که کار و جوه رویت و نظر است نه انتظار نعمت بلکه آن کار و دل است پس

میبایستی گفت قلوب یومئذ مسرورة نعمه ربنا منتظره قوله كلام او متعصص است
 بفقرة بعد از آنکه میفرماید وَجْهٌ يُؤْمِذُ نَاعِمَةً لِّسَعِيهَا رَاضِيَةً لِّرَاضِهَا
 رضا و خوشنودی از صفات قلب است نه وجه پس نهاد و راضیه بر وجه از قبل مجاز
 در نهاد است که شایع و متعارف است همچنین نهاد و انتظار استعداد و قابلیت از
 فیضان نعمت یقینیه العوکل نصارت و نباشت و جزای علامات و آثار است اقول
 این قیاس مع الفارق است زیرا که در اینها ناظره حقیقت لغوی است بسبب
 نظربالی که آن حقیقت است در رویت و معاضد بروایات احادیث صحیح چنانکه شایع
 بیان کرده ایم و در وجه و وَجْهٌ يُؤْمِذُ نَاعِمَةً لِّسَعِيهَا رَاضِيَةً لِّرَاضِهَا مقدم کرده
 برای آنکه حقیقت است در وجه و راضیه را که مجاز است نسبت بوجه تابع ساخته
 و بدالت قرینه واضح میشود که بمعنی ظاهره علیها آثار الرضا است پس فرق میان
 میر و بر ما هر علم بلاغت واضح است و سواى آن ترکیب جوه ناعم لعیبها راضیه شبیه
 ترکیب زید یقه کو غیر عدل باشد زید یقه حقیقت است و عدل مجاز یعنی فی و عدل
قوله باز در لفظ وجه یومئذ تا مل باید بود که چیزی مخصوص آن فرد است
 تقاضا میکند و اگر ناظره بمعنی شطره باشد و الی بمعنی نعمت حصصیتی بآن وزنند
 زیرا که در دنیا نیز انتظار نعمتها حاصل است نصارت مجنود با لفظ در دنیا و آخرت

مشترک است اگر چیزی دیگر که هم مخصوص آن روز باشد و بیان ناید لفظی و عند محققان
 سیر و باز در ناظره خوب باید نمود که ترو تازگی و تابانی و درخشانی چهره بکدام چیز میشود
 بحصول لذت یا با انتظار حصول آن انتظار حصول لذت خود عذابی است الیم که خالی
 از کمورت و لذت و منفیات با بشارت دارد و آنچه مذکور مسوق برای
 تبشیر مومنین است چگونه موجب سندی وافر و خشکی چهره خواهد بود و نعم ماقبل
 تیغ بندی و خنجر رومی نکند آنچه انتظار کند قوله از تحقیق سابق معلوم شد که انتظار
 بر نعمتهای اخروی که یقینیه الوصول اند مختص با آخرت است او باعث نصارت تازگی
 و وجه مومنین و این نوع انتظار موجب خوشحالی و خوشنودی است و هیچ وجه مقرون
 و الم و حزن نیست پس هر دو بحث او در سابق منفع شد و دیگر در اینجا عاده آن سجاصل و حب
 تکوین لا طایل است فدلّ اقول و در این او نام او پیشتر کرده ایم فلانید با قوله
 باز در مقابل وجه يومئذ باسرة قطن ان تفعل بها فاقرة
 باید کرد که دلالت بر حال مناسب این روز کرده میکند پس اگر اینها نیز در الم انتظار نعمت
 گرفتار باشند در الم شریک بدان شوند که اینها را انتظار بلاست و آنها را انتظار عطا
 انتظار عطا نیز موجب الم است چنانچه انتظار بلا و درین امر فرقی نیست قوله چون
 فرق نماید و در انتظار از تحقیق سابق مفهوم شد حال در مقابل وجه يومئذ باسرة

نَظُنُّ أَنْ يُفَعَّلَ بِهَا فَاقِرَةٌ أَنْدَكِي تَالِيًا يَدُودِيَّةٌ حَتَّى يَكُونَ كَالْمَعْلُومِ
 شود که این متجابه مثبت مدعی است یا جماعت اشاعه پس گوییم که وجوه مثنوی
 و وجوه کفار هر دو ضد یکدیگر باشند هر چه از برای یکی از آنها ثابت شود ضد آن از برای
 دیگری ثابت خواهد بود مگر اینی که وَجْهُ يَوْمِيذٍ بِاسِرَّةٍ ضِدُّ وَجْهِ
 يَوْمِيذٍ نَاضِرَةٍ است پس چنانچه فرمودند که وجوه مومنین در آن روز در شکفتگی
 و کسادگی و غمی و تازگی و رومی است از این طرف فرمودند که وجوه کفار در آن روز
 در پشیمانی و ترش رویی است وَنَظُنُّ أَنْ يُفَعَّلَ بِهَا فَاقِرَةٌ لَيْسَ يَقِينٌ دَارِدٌ
 کفار چونکه ظن درین آیه بمعنی یقین است مثل وَظَنُوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا
 إِلَيْهِ که عمل میشود با اینها اعمال که پشت ایشان را خواهد شکست که مراد عذاب
 جهنم باشد پس اینها منظر و استعداد برای حصول عذاب عقاب خواهند بود پس
 بقریه متعاده و تضاد باید معنی الی رِبَّهَا نَاطِرَةٌ چنین باشد که مومنین یقین دارند
 در آن روز حصول نعمت ابدی و منظر و استعداد برای حصول بر آن خواهند بود
 اگر معنی الی رِبَّهَا نَاطِرَةٌ چنانکه اشاعه میکنند این باشد که وجوه مومنین آن
 پروردگار خود را می بینند یا مقتضای تضاد و تقابل بجای نَظُنُّ أَنْ يُفَعَّلَ
 بِهَا فَاقِرَةٌ چیزی ذکر شود که مفاد آن این باشد که وجوه کفار پروردگار خود را نمی بینند

تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ فَالْيَاسُ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ پس معنی آیه الی ربها ناظر چنین
 باشد که بسوی پروردگار خویش نظر را متوجه خواهند کرد اگر چه او را نه میت و او مرئی نشود
 درین کلام عاقل را تا مل ضرورت که انکار رویت همه بابر این میکنند که رویت با جهت
 و مقابله و مکان مرئی و شمار بسوی آن چشم و معمول شعاع با او ضرورت و این جزا
 در حق خدا تعالی محال است پس چون متوجه گردن چشم بسوی پروردگار که از نیکن
 و آخرت بوقوع در آید تجویز کردند همه این چیزها را در حق خدا تعالی ثابت نمودند و ایشان
 همان مثل عرب است آمد که گویند قَرْنِ الْمَطْرِ وَقَفَ تَحْتَ الْمِيزَابِ و علامه
 این شد که کلام الهی سبب این تصرفات بی حاصل رکعت پیدا کرد زیرا که جستن جزئی
 مطلوب نیافتن آن باعث کمال غم و خرن و غمزدگی می باشد این در مقام مدح نیکنان
 آوردن چه مناسب و با وجود این همان و غیبت سعی قائلان چهرهای آنها چنان
 وافر و خسته شده است این خود سر اسر موجب کشیدگی و ترش رویی است قوله
 کسیکه اطلاع درستی بر اقوال علماء و اجاث ایشان ندارد و باید مشغول تصنیف
 تألیف نشود و گرنه پس آنرا که عالمی نظریه تصنیف تألیف او کرد و مبلغ او را از علم و اطلاع
 نیست مورد استهزا و سخریت علماء خواهد بود خلاصه این شخص بنویزنده است و تسبیح
 که دیگران چه گفته اند بحث های بیجا میکند و دل خود و مثال خود را بدین گونه مخرقا

تسلیم داده فارغ البال در خانه خود می نشیند بجان آنکه دیگری مطلع بر اقوال علمای است
و باین بدیسی که بکار برده از جواب آن عاجز میشوند باری بدانکه بعضی از علما در ابطال
استدلال جماعت اشاعره باین آیت مذکوره وجه دیگر ذکر نموده اند و آن این است
که خلا فی غیبت میان ما و شما که نظر بمعنی تعلیب حدقه از جهت رویت که مقدمه رویت
آمده و شما که مدعی ایمید که درین آیت بمعنی رویت است نه تعلیب حدقه این اول نزاع
است چه ضرر دارد که نظر درین آیت بمعنی تعلیب حدقه باشد که بمعنی متوجه کردن چشم است
بسوی چیزی و مراد به إِلَیَّکُمَا الی نعمه ربها باشد نظیر وَجَاءَ رِبْکَ ای جا بر یک
بشهادت عقل و فهم بعضی از اصحاب تابعین چنانکه گذشت پس ما دام که نفی این احتمال
نشود مدعی شما ثابت نمیشود و احدی از علما را رضوان الله علیه قایل نشده که نظر درین
آیت بمعنی تعلیب حدقه باشد و إِلَیَّکُمَا بمعنی حقیقی خود محمول تا آنکه طعن این
وارد باشد و غرض ایشان از تمثیل نظرت الی الهلال فلما رآه و آیت تَوَکَّلْهُمْ بنظر
إِلَیَّکَ وَهُمْ لَا یُبْصِرُونَ اثبات فوق بیان رویت و نظر است ثبات تعلیب
حدقه بسوی پروردگار تا آنکه مستلزم حجت و مقابله و مکان اشاره بچشم بسوی خداوند
باشد پس مدح نیکان آنست که در آخرت همیشه چشم ایشان متوجه نعمتهای او گواگون
باقیه و عطا و توفیق و مرحمتهای متجدد است که خاص آن آخرت است بخلاف بدان که

این صفت از برای ایشان نیست و مایوس از رحمت و متعدد عذابهای متنوعه میباشد
 نیست که وجوه مومنین همیشه با نصارت و وجوه کفار و منافقین اید با بستر و ترس و
 پر حال خود انصاف که هیچ بخشی از این بحث نامی که کردی اردست یا نه اقول آنچه
 که بعضی از علما الح کاش نام او می بردی تا می دانستم که از علماست یا جاهلی و در
 علما اگر فی الحقیقت عالم متبحری بود البته از نام و نشان خبر میدادی و لیکن من شخص
 سالم الباصره حاضر الحواس مفتوح العین بنظر قصد رویت لغت و عرفا و این عام تقلیب
 حقه باشد یا نباشد و تقلیب چه خاصست و رویت مقدسه آیه تقلیب چه نمیخواهد
 پس در معنی الیه ربها ناظره تقلیب چه مآخوذ نیست بلکه این رویت مصداق است
 قَوْلُوا قَدْ وَجَدْنَا اللَّهَ پس احتمال تقلیب چه از معنی این آیت شریفه مندرج شد
 و آنچه تاویل الیه ربها الی نعمه ربها کردی یعنی نظریه نعمه ربها را نظریه بیافزاید
 داده پس نظریه نعمه ربها نیز الی ربها باشد اگر لازم این عم تو و نفس الامر واقع می بود
 وجوه مومنان ناظره الی ربها ناظره گفتن فائده داشت و آنچه دعوی فهم بعضی
 از صحابه تابعین در معنی الیه ربها الی نعمه ربها نموده مناقض نعمت است که سابق
 ازین جمعی کثیر از صحابه بلکه فهم حضرت نبوی و کل صحابه را درین باب دعوی کرده که
 معنوی دروغ کورمانه نباشد قولی و آنچه دیگران گفته اند که نیاید مضاف

محذوف است یعنی الثواب ربها ناظره پس بمعنی است زیرا که دیدن نعمت محبوب
 موجب و سرور و خندانی چهره میشود بلکه حصول آن پس در بیان وجه خندانی چهره ای آنها را
 ذکر کردن از آن سکوت فرمودن بنا فی بلاغت خواهد شد قوله قبل ازین واضح شد
 که این تفسیر از جناب میر و اولاد طاهرین و سلام الله علیهم و بعضی از صحاب تا بعضین
 ابرع باین سعیدان جبر و نافع و مجاهد و مثال آنهاست بشهادت علماء ایشان مثل
 فخر رازی و غیره حال باید نا فهمی این شخص را ملاحظه نمود که میگوید پس بمعنی است
 و حال آنکه دیدن نعمتی که مهیا از برای خود شخص است میداند که بر سبیل تقصیر آنا مانا با وسوسه
 موجب و سرور و خندانی چهره است کو یا این مصنف هرگز معنی لذت چشم را درک نکرده
 یا درک کرده خود را غافل میکند اقول^{۲۲} جواب دعوی این تفسیر ندانم و تمسکی که در آن
 برده پیش ازین نوشته شده تجدید حاجت عاده آن ندارد قولی^{۲۳} و همچنین آنچه بعضی دیگر
 میگویند که نظرت الی فلان یعنی طمع و توقع نیز مستعمل میشود چنانچه گویند فلانی دست
 فلان را می بندد یعنی از وی طمع و توقع دارد زیرا که طمع و توقع موجب تشویش و تردد میشود
 نه موجب شمی سرور و شتیر این لفظ را در مقام طمع جای استعمال میکنند که حصول
 آن طمع تعیین نباشد چنانچه گویند گفته است شعر و جوده ناظر است بوم بدر که الی الرحمن
 بانی بالغلام که گویند و دیگر گفته است شعر فی الیک ملا و عدت ناظره نظر الفقیر

الى الغنى المورث وعبان چون در ضیق و فکری گرفتار میشوند میگویند عینی مدد و ده
 الى الله واما شاخص الطرف الى فلان در هر یک ازین مورد خوف و رجاء مع منظورت
 پس معنی آیت اختلافی دیگر بهم رسید که هنوز آنها را بحال خود یقین حاصلست که با ما
 خواهد شد و با وصف این یقینی از کجا بر کیفیت سرور و نشاط گذشته اند که فروختگی
 و خدائی آن بهم رسانیدند بالجمله این کلمات در بیان آوردن بلا شبهه تحریف کتاب الله
 کردن است نعوذ بالله من ذلك قوله به مقتضای آیات اخبار و اجماع جمیع اهل
 مل خوف و خزن المی از برای مومنین در آخرت نیست چنانکه میفرماید لَا يَخْزِيهِمْ الْقُرْآنُ
 الْأَكْبَرُ وَهُمْ مِنْ فِرْعَ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ. إِلَّا أَنْ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ
 عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفْتَوْا
 فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. و امثال این آیات و آنچه طمع و خواهش ایشان
 از برای ایشان مهیا و موجود خواهد بود پس طمع و توقع حصول نعمت از برای ایشان
 موجب تردد و تشویش خاطر نیست متعلق طمع بالیقین درین موضع حاصل پس
 بر ایشان است طمع و توقع نعمت بر خداوند است عطای آن که هم مایشاؤون
 عند ربهم پس نفی کردن خوشی سرور و بهره طمع در نیست و قیاس کردن
 طمعیهای اخروی به طمع مادی و نیوی قیاس مع الفارق علاوه آنکه ما در اثبات مدعا

خود این احتمالات را ذکر نمیکنیم شما که مثبت رویت میباشید و تمسک این آیات می شود
 باید سلب همه این احتمالات کنید زیرا که اگر احتمالی بخلاف مدعای شما راه داشته
 اصل استدلال را باطل میکند فافهم ذلك ثم ان اب المناطرة و در اینجا معلوم شد که استنباط
 او بدو شعر مذکور و کلام عرب و دانش فیه فایده بایشان نمی بخشد فقد کروانکه گفته است که
 این قسم کلمات در بیان آوردن بلا شبهه تحریف کتاب الله کردند و سابق مذکور شد
 که کثیری از اصحاب که از آن جمله جناب لایت مآب بعضی با بعضی در تفسیر فرموده اند
 تحریف کلام الله کار کسافی است که بر خداوند قهار و سایر خلق واضح عقاید است و عمل
 چون عیان است حاجت بیبانیست **اقول** جواب اکثر این مقدمه که قول تو بر این
 شامل است در سابق میبرون کردیم آنچه گفتی علاوه آنکه ما در اثبات مدعای خود این
 را ذکر نمی کنیم بلکه قواستمال تواند فرق مستحضر اند و اکثر مسایل عقاید شما متفرع بر اصول
 اهل اعتزال و انبیا اهل کسافی اند که خلاف اجماع سلف صالح کرده اند از انجمله این مسئله
 رویت است که انبیا برای اثبات مدعای خودشان که نفی رویت است احتمالات را بر شیده اند
 شما آن مال مفت برده و ستا و نیز خود را خدیدا این پر امیگوئی که ما در اثبات مدعای
 خود این احتمالات را ذکر نمیکنیم پس چه حیاتی در معنی آیه **وَلَا تَقْطَعُ رِجْلًا نَاطِقًا** میگوید
 که انظر في الآية على معنى الاستطارة و اسم بمعنى النعمة مفرد الالاء مضارع في المعنى فاعلم ان
 مستطارة

نعم ربها باز اگر این احتمال را اثبات مدعی خود نکونید چه گویند و مخفی نیست که چون
 مقدمه لفظیه واحد باشد و تنازع بر سر آن در میان و فرقه پس احدى الفرقین ^{چون}
 مستدل باشد فرقه اخرى را و بوجهی محیی مانع پس هر چه این فرقه در مقابل آن گیر
 ایجاب و سلبا گوید برای اثبات مدعی خود شست و انگار آن از قبیل انکار
 اولیات است این است و اب مناظره نه آنکه توزع کرده و آنچه از آوردن شعر و کلام
 در اینجا فیه دق گرفتنی از آن قبیل است که قلب و شن بر صاحب محک خورده که بیشتر
 دق گرفتن اعتراض بر سخنان مردم کردن ^{۱۲۱}
 عرب محاوره ایشان در باب تحقیق لغت حجت مجمع علیهاست اگر تو از جمل
 انکار کنی اعتباری ندارد و آنچه از تفسیر کشیری از صحابه دعوی کردی جوابش گذشته
 چنانچه بار بار اشاره بآن کرده ایم و آنچه گفتی که تحریف کلام الله کار کسافی است
 الخ خرافات موافق عقیده باطل خودت گفتی زیرا که بعقیده شما قرآن مجید محرف
 است و امیر المؤمنین مدت خلافت خود شان در جنگ اهل شام صرف کردند پس
 که برای یکپاره دنیا این همه مجاهده نمودند لیکن اوقات عزیز را صرف تصحیح و ترویج
 کلام الله کردند و آنکه محرز میان بنده شدت اگر والی شام را خطه شام ارزانی داشته
 او را در تصحیح کلام الله و ترویج آن با خود متفق میساختند بهتر از آن بود که بامید فتح
 آن بلاد خون چندین سالمان ریخته شده است و کاری نکشند آخر حکم حکیم خدا شام

مستدل بودن
 مقدمه واحد
 تنازع بر سر آن
 اثبات مدعی
 خود شست و
 انگار آن از
 قبیل انکار
 اولیات است
 این است و
 اب مناظره
 نه آنکه توزع
 کرده و آنچه
 از آوردن شعر
 و کلام در
 اینجا فیه دق
 گرفتنی از آن
 قبیل است که
 قلب و شن
 بر صاحب محک
 خورده که
 بیشتر دق
 گرفتن
 اعتراض بر
 سخنان مردم
 کردن ۱۲۱

عالم مدینه که این جماعت خطا کردند نه مراد بسوی ثواب است و نه بسوی نعمت پس
 این جماعت چه در اوقات و نه از فهم معنی قول حق تعالی که در شان کفار و توحش قبیح
 حال ایشان فرموده است كَلَّا اِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّمُحْجُوبُونَ
 ایشان را از دیدن پروردگار خود در آن روز محجوب ممنوع اند گفت عالم مدینه مردم
 مسلمانان نکردند بسوی خدا تعالی روز قیامت بحشمت های خود بعد از آن تقریر کرد
 عالم مدینه دلیل را بر دیدن مومنان پروردگار تعالی و تقدس را و گفت كُلُّهُمْ
بِالْوُفَّاءِ وَ رَبِّهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اگر نمیدیدند مسلمانان پروردگار خود را در روز
 قیامت لم یغیر الله الکهار یا بحجاب سرزنش نمیکویشند و الله تعالی کاوا
 بودن ایشان محجوب از دیدار حق پس گفت حق تعالی در شان کفار كَلَّا اِنَّهُمْ
عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّمُحْجُوبُونَ یعنی تعذیب تغییر در این است که دیگران
 نعمت دیدار مخصوص و مخلوط باشند و ایشان محروم و محذول اگر مومنان
 نیز محجوب باشند سرزنش کاوان پس چه شبهه با قوله ظاهر امر او از عالم مدینه مالکین
 این کتاب شد که امام ایشان است و گوید آیه اِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ و آیه اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ
وَرَسُولُهُ و سُورَةُ هَلْ لَكَ و آیه اِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ اٰدَمَ وَنُوحًا وَآلَ
اِبْرٰهٖمَ و آلَ عِمْرَانَ علی العالمین و آیه وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي

نَفْسُ ابْتِغَاءِ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَآيَةُ وَإِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ
 هَادٍ وَغَيْرُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتٍ وَحَدِيثُ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ
 مِنْ مُوسَى وَحَدِيثُ إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ وَهُوَ كُلُّ شَيْءٍ مَوْحِي
 وَحَدِيثُ عَلِيٍّ مِنِّي وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ وَحَدِيثُ لَا يُؤْمَرُ بِي غَيْرِي إِلَّا أَنَا أَوْ عَلِيٌّ
 وَحَدِيثُ أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ وَحَدِيثُ أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
 وَحَدِيثُ اللَّهُمَّ أَتَيْتَنِي بِحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ وَحَدِيثُ كُنْتُ إِذَا سَأَلَ
 اعْطَانِي وَإِذَا سَكَنْتُ اسْتَدَاكُنِي وَحَدِيثُ مَا اتَّبَعْتَنِيهِ وَلَكِنَّ اللَّهَ
 ابْتِغَاءَ وَحَدِيثُ أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا وَحَدِيثُ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ
 وَعَلِيٌّ بَابُهَا وَحَدِيثُ لَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْزِيَنِي فِي هَذَا الْمَسْجِدِ غَيْرِي
 وَغَيْرِكَ وَحَدِيثُ اللَّهُمَّ لَا تَمْنَحْنِي حَتَّى تُرِيَنِي عَلِيًّا وَحَدِيثُ لَا يَحِبُّ
 عَلِيًّا مَنَافِقٌ وَلَا يَبْغِضُهُ مُؤْمِنٌ وَحَدِيثُ مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ
 سَبَّني وَحَدِيثُ فِيكَ مَثَلٌ مِنْ عَيْسَى ابْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحَدِيثُ
 أَهْلُ حَبَّةِ النَّصَارِ حَتَّى لَوْ لَوْهُ بِالْمَنْزِلَةِ الَّتِي لَيْسَتْ لَهُ وَحَدِيثُ
 اللَّهُمَّ مَنْ كُنْتُ مُؤَلَّاهُ فَعَلَى مُؤَلَّاهِ اللَّهُمَّ وَالِ مِنْ مُؤَلَّاهٍ وَعَادٍ
 مِنْ عَادِهِ وَحَدِيثُ كَانَتْ لِي مَنَزَلَتَانِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَمْ تَكُنْ لِأَحَدٍ

مِنَ الْخَلْقِ وَحَدِيثُ أَنْ تَوْفِرَ عَلَيْنَا الْوَحْدُ الثَّانِي فَأَرْفِقُوا
 الثَّقَلَيْنِ أَنْفُسَكُمْ بِمَا لَنْ تَصْلُوا بَعْدَ ابْدَالِ كِتَابِ اللَّهِ وَعِشْرَةِ
 أَهْلِ بَيْتِي وَحَدِيثُ مَثَلِ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مِنْ كَيْفَا
 نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هُوَ وَحَدِيثُ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ عَلَيْهِ
 وَالْإِسْمُ وَخَلِدٌ وَالْإِبْرَاهِيمُ وَتَقْوَاهُ وَالْإِسْمُ وَهَيْبَةُ وَالْإِسْمُ
 عَنِسَى وَزُهْدُهُ فَلْيَنْظُرْ إِلَى وَجْهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 وَغَيْرُ ذَلِكَ مِنَ الْأَحْيَاءِ كَمَا دَرَسْتُ مِنْ طُورِ سَطُورِ وَخُودِ شَيْخَانِ وَبِئْسَ كَرْدُهُ
 هَمَّةً نِيَادِ شَانِ عَالَمِ دِينِهِ بَاشَدُ كَمَا فُلُوفُ وَفُتُوهُ أَوْرَاجُ حُجَّتِ فِي مَسْنَدِ خُودِ مِيدَانِ
 وَدَرِ مَقَامِ اثْبَاتِ مَدْعَايِ خُودِ ذَكَرُ مَكِينِ وَتَفْسِيرِ خِيَابِ لَيْلِ نَابِ وَبَعْضِي وَبَكِي
 أَوْ أَصْحَابِ تَخْطِيبِ نِيَانِدِ بَاوُجُودِ أَنْكَهْ جَنْدِ بَحْثِ بَسْمِ تَدَالِ عَالَمِ ذَكَرُ أَنْكَهْ
 أَنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ وَارِدُتْ أَوْلَا أَنْكَهْ مَحْجُوبِ أَعْمُتْ
 أَوْ مَحْجُوبِ أَرْوَيْتْ وَمَحْجُوبِ أَرْوَابِ رَحْمَتِ ثَانِيَا أَنْكَهْ مَرَاوِبِ مَحْجُوبِ دَرِ مَقَامِ مَطُورِ
 وَغَيْرِ مَقْبُولِ بَقَرِيَّةِ آيَةٍ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَبَيْنَ كَيْفِهِمْ
 وَنَاثَا أَنْكَهْ قَاعُهُ اِبِلْ عَرِيَّتِ بَسْمِ خَانِكَ دَرِ مَطُولِ مَلَا سَعْدِ نَارِ وَنَارِ
 سَكَاكِي كَمَا تَقْدِيمِ بَاوُجُودِ التَّخَاخُفِ حَصْرِ بَسْمِ دَرِ آيَةِ لَطْفِ بَسْمِ

از برای محبوبون حق آن تاخیر از محبوبان است پس تقدیم آن از برای افاده حسرت
 و اگر مراد محبوب بودن از رویت حق باشد اختصاص با آن و نه دوزیر که در دنیا محبوب
 از دیدار حق است بخلاف آنکه هرگاه مراد محبوب از نعمت رحمت و ثواب باشد که در آن
 حسرت است بجهت آنکه کفار و آخرت محبوب از نعمت رحمت اند نه در دنیا زیرا که
 در دنیا رحمت رحمانی است و آن عام است مومن و کافر را و در آخرت رحمت رحیمی است
 و آن خاص مومن است و پس راجع آنکه تفسیر این عالم مراد این آیت را معارضت با تفسیر
 ولایت آب و آلوده طاهرین و علیهم السلام حسن مجاهد و قاده و ابی مسلم و بعضی غیر
 دیگر که میفرمایند یعنی محرومون عن ثواب و کرامت پس قهرا با وجود این معارض رحمت
 اعتبار ساقط خواهد بود و کمالی سخن خامس آنکه سرزنش و تعزیر کفایت است که با اختیار خود
 از نعمتهای غیر متناهی باقی که بعضی از آنها را ذکر نمودیم کشیدند و خود را در عذاب
 ابدی و خسران سرمدی انداختند بموجب این عمل صالح فَلَنْ نَقْصِبَ مِنْكُمْ
فَعَلْنَاهَا حال خود انصاف است که جای تعزیر و سرزنش ایشان است یا نه این است حال اول
 عقلیه و تقلیدیه مبتدیان و است جناب باکر عرشانه و رند هب ایشان فافهم چون فارغ
 شدیم از ابطال عقیده شاعره پس مناسب این است که مختصری از اوله خود بگویم تا
 عوام نزدیکتر است فکر نمایند بلکه استقاد امامیه و معتزله آن است که چنانچه در دنیا

محال و متمنع است که جناب اقدس باری جل شانه بچشم مروریده شود و همچنین در آخرت
 هم دیدن او بجان محال و متمنع بدلائل عقلیه و نقلیه و اعتقادی پس بعضی از اهل ذلیل^{ال}
 مذہب شاعره تحریر یافت و اما نقلیه پس اجماع اہل بیت علیہم السلام و قول بعض
 اصحاب تابعین در تفسیر آیات مذکورہ صریح اینکہ کن ترانی و آیہ لا تذرک^ا
 الا بصر انہم سمت تحریر یافت باقیانند ذکر بعضی احادیث متواترہ یعنی
 کہ مروی از اہل عصمت طہارت علیہم السلام است پس مگوئیم کہ محمد بن یعقوب^ع
 کلینی نور اللہ مرقدہ در باب ابطال رویت در اصول کافی فرمودہ است محمد بن ابی
 عبد اللہ عن علی بن ابی القاسم عن یعقوب ابن اسحق قال کتبت الی ابی محمد
 علیہ السلام نسأله کیف العبد یعبد ربہ و مولایہ فوقع علیہ یا ابا یوسف جل سیدی
 و مولائی و المنعم علی و علی ابائی ان یری قال و سألتہ عن راسی رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ و آلہ و سلم ربہ فوقع عم ان اللہ تبارک و تعالیٰ رسولہ بقلبہ من نور عظیمہ یا یعنی
 محمد بن ابی عبد اللہ از علی بن ابی القاسم کہ او از یعقوب ابن اسحق رویت کردہ است
 کہ گفت نوشتم بسوی ابی محمد کہ مراد جناب امام حسن عسکری علیہ السلام باشد
 در آن نوشتہ سوال کردم کہ چگونه بنده عبادت کند پروردگار خود را حال آنکہ او را
 نمی بیند پس آن جناب تو قیح کرد و برابر یعنی نوشت کہ ای ابا یوسف جلیل و زکات

سید مولای من و منعم برین فریدان من ازیکه دیده شود گفت یعقوب ابن اسحاق
که در آن نوشته باز سوال کردم که آیا دید رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رب خود
یعنی در شب معراج پس توفیق کرد آن جناب علیه السلام که بدستیکه خدا تعالی نمود
رسول خود را و قلب او از نور عظمت خود انقدر که دوست داشت و درامالی
شیخ صدوق از عبد الله ابن سنان از پدرش مروی است که گفت حاضر شدم
 نزد جناب جامع مناقب و مفاخر امام محمد باقر علیه السلام پس داخل شد شخصی خواجه
و عرض کرد یا ابا جعفر ای مشی تعبد قال الله تعالی قال رَأَيْتُهُ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ تَرَهُ
الْعَيْنُ شَاهِدَةُ الْعَيَانِ لَكِنْ سَاءَ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ لَا تَعْرِفُ بِالْقِيَاسِ وَلَا يَكُنْ
بِالْحَاسِسِ وَلَا شَبِيهٍ بِنَاسٍ مَوْصُوفٍ بِأَيَاتٍ مَعْرُوفٍ بِالْعَلَامَاتِ الْحَدِيثُ يَعْنِي أَيْ
ابا جعفر چه چیز را بندگی و عبادت میکنی آن حضرت علیه السلام فرمود خدا می شنود
خارجی عرض کرد که آیا دیده او را آن حضرت عم فرمود غمی بیند او را چشمها بیند
و عیان و لکن بیند او را قلوب و لها بحقایق ایمان و انوار عرفان شناخته غمی شود
سبحانه قیاس و درک غمی شود بحواس و شبیه نیست باین موصوف است بآیات
و معروف است بعلامات قدرت او ذات او نمیتوان شناخت موقوف که چنانچه خبری
توان شناخت که هر چند معرفت به آیات او زیاده شود موجب یاد حقیت و گردان

خواهد بود چنانکه جناب مقدس نبوی علیه السلام که با جمیع مسلمین عالم از انبیا و ملائکه
 و جمیع حکما و عظاما بود مع ذلک و قتیکه آیه قل ذیبت زیدی علما نازل شد مگر این
 حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عرض میکرد رب زیدی فکیف تحیل و جواب
 دیگر میفرماید اعرفناک حق مغرقت پس دیگران طمع در این امر بریده خواهد
 بود و ایضا در اصول کافی است که احمد بن ریس از محمد بن عبد الجبار از صفوان بن
 از عاصم بن حمید از ابی عبد الله علیه السلام که جناب و ق علیه السلام باشد که گفت عاصم
 ابن حمید ذاکرت ابا عبد الله عم فیما یرون من الرویه فقال الشمس جزء من سبعین جزءا
 من نور الکرسی فی الکرسی جزء من سبعین جزءا من نور العرش و العرش جزء من سبعین
 جزءا من نور الحجاب و الحجاب جزء من سبعین جزءا من نور الستین کانوا ساد و قیل فلان
 اعینهم من الشمس یعنی گفت عاصم ابن حمید که مذکره کردم با جناب
 صادق و چیزی که عامه روایت میکنند از رویت جناب رسی جلشانه پس فرمود و حضرت
 عم که شمس و سیت از هفتاد و جزو از نور کرسی و کرسی جزوی است از هفتاد و جزو از نور
 عرش و عرش جزوی است از هفتاد و جزو از نور حجاب و حجاب جزوی است از هفتاد و
 از نور ستر پس اگر این جماعت که قایل بر رویت اند صادق باشند پس خوب نظر کنند
 یعنی نظر تمام بسوی شمس و حالیکه زیر آبر نباشد و ایضا در اصول کافی از ابو الحسن موصی

از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود: **جاء جبرائیل امیر المؤمنین علی السلام فقال یا امیر المؤمنین صل علیکم**
حسین عیدته قال عم و نیکانت اعبد رباً لم اره قال کیف رایتہ قال عم و نیکانت
العیون فی مشاہدہ الانبصار و لکن رایتہ القلوب یحقیق الایمان یعنی آمد یکی از علماء
یهود سوی جت و لایت مآب عم و عرض کرد یا امیر المؤمنین آیا دیدی پروردگار خود را
و تنبیه عبادت و بندگی کردی او را جناب صادق عم فرمود که پس فرمود جناب عم
عم بان عالم یهود که دای بر تو عبادت نکردم پروردگاری را که ندیدم عرض کرد و چگونه
دیدیدی یا امیر المؤمنین او را پس آن حضرت عم فرمود و ای بر تو غمی بنیاد و ریشہها
در مشاہدہ دیدی و لکن مدینہ او را و لها بحقایق ایمان یعنی ایمان می خستہ نبوده و ایضا
ابن سنان از جناب صادق عم در تفسیر قول جن سحانه لا تذرک الا انبصار حدیث
مرویست که در آخر آن میفرماید انشد عظم من ان یری بالعبس یعنی حد و ند عالم عظیم
و بزرگتر از آنست که دیده شود و چشم و ایضا در اصول کافی از صفوان ابن یحیی مروی است
که گفت سالتی ابو قره المحدث ان ادخله علی فی الحسن الرضا عم فاستاذنته فی
فاذن لی فدخل علیه ساله عن الحلال و الحرام و الاحکام حتی بلغ سواله الی النوح فقال
ابو قره نار و نیا ان الله قسم الرویة و الکلام بین نبیین قسم الکلام کمو و الحمد الرویة
فقال ابو الحسن قسم من المبلغ عن الله الی الثقلین من الجنه الانس لا تذرک

الْبَصَارَ وَلَا يَحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا وَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ الرَّسُومَةُ
 قَالَ بَلَى كَيْفَ يَكُونُ لِجُلٍّ إِلَى الْخَلْقِ جَمِيعًا فَيُخْبِرُهُمْ أَنَّهُ جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَانَّهُ يَعْبُدُهُمْ

إِلَى اللَّهِ بِمَا رَأَى يَقُولُ لَا تَذْكُرْ كَذَلِكَ بَصَارَ وَلَا يَحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا وَلَيْسَ
 كَمِثْلِهِ شَيْءٌ ثُمَّ يَقُولُ إِنَّا رَأَيْنَاهُ وَحُطَّتْ بِهِ طُلُوعُ وَهُوَ عَلَى صُورَةِ الْبَشَرِ الْحَدِيثُ يَعْنِي سَوْدُ

مَرَابُوقَهُ وَصَحَّدَتْ لَهُ وَارُوكُنْمَ أَوْرَابِ خَبَابِ مَامِ رَضَاعِمْ مِنْ أَفْنِ كَرَفْتَمِ إِذَا خَبَابِ زَبْرَا
 أَوْ مِنْ أَفْنِ دَاوَانَ خَبَابِ مِنْ دَاخِلِ شَدَا بُوْقَرَهْ مِنْ سَوَالِ كَرْدِ زِ مَسَائِلِ حَلَالِ وَحَلَمِ دَرِ حَا
 نَا إِنِّيكَ رَسِيدِ سَوَالِ أَوْ بِمَسْئَلَةِ تَوْحِيدِ مِنْ كَفْتِ أَوْ بُوْقَرَهْ كَهْ بِرَسْتِ كِهْ مَارِثِ كَرْدَهْ شَدِيمِ

إِنِّيكَ خَدَا وَفَعَالِمْ قَسَمْتِ نَمُودَهْ هَسْتِ رَوِيَتْ كَلَامِ رَا مِيَانِ دُوْ پَرِغَمِ كَلَامِ رَا زَبْرَا مَوْ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَوِيَتْ اِزْ بَرَايِ مُحَمَّدِ صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَرَمُودَهْ كِهْ بِسَمِ رَسَانِيدَهْ هَسْتِ

اِزْ جَنَابِ وَنَدِ بَوِي اِنْسِ وَحِنْ اِيَهْ لَا تَذْكُرْ كَذَلِكَ بَصَارَ وَ اِيَهْ لَا يَحِيطُونَ بِهِ
 عِلْمًا وَ اِيَهْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ اِيَا مُحَمَّدِ صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَرَمُودَهْ هَسْتِ اِبُوْقَرَهْ عَرَضِ كَرْدِ بَلَى

مِنْ اِنْجَنَابِ عَمِ فَرَمُودَهْ كِهْ كُونَهْ مِشُودِ مَرْدِ كِسْبُودِ شُودِ اِزْ جَنَابِ خَدَا وَنَدِ بَوِي اِنْسِ وَخَلْقِ
 بِسَمِ خَبَرِ دَوَا اِيَانِ اِيَا كِهْ اَمَدَهْ هَسْتِ اِزْ جَنَابِ خَدَا وَنَدِ كِهْ دَعْوَتِ كُنْدَا اِيْتِيَانِ بِلَا سَوِي خَدَا وَ

بَا مَرَاوِسْجَانِ مِنْ سَكُوِيْدَهْ لَا تَذْكُرْ كَذَلِكَ بَصَارَ وَلَا يَحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا وَلَيْسَ
 كَمِثْلِهِ شَيْءٌ مِنْ سَكُوِيْدَهْ مَرْدِ دِيْدَهْ اَمَرَاوَرِ بَشَرِمْ خُودِ وَ اِحَا طَهْ كَرْدَهْ اَمَرَاوَرِ جَنَابِ اِيْتِ

حضرت صاحبزادہ علیہ السلام کو مولانا
میری، معنی ابن عباسی
دال علی حال دارضی اندھنم
دال علی حال جعفر دال خلیفہ
ایروانی شامیں است ان کی اس
معنی تھک کر ایک جو حرمات
دال علی ابن بیت پند
شیخ علی کوئی نو پسند
عابد الہی ہو

علم و حال آنکه او خود بر صورت انسان بشر است این حدیث طولانی است خوانا و لطیف
بهر قدر راجع باشد و احادیث مرویه از اهل عصمت طهارت عم درین باب بسیار است
چون باین مجال به اختصار و ایجاز است از اطناب تطویل اعراض نمودیم و نختم
الکلام فی هذا المرام و محمد الملک العلم علی التوفیق بالانعام و تقصیل علی الفضل الانعام
محمد و آله علیهم السلام **اقول** آوردن قول امام مالک رضیخا بنا بر آنست که او از
اجاب اهل بیت و صحابه نشان و اینست که میگوید هر گز گنجایش تقیید را نیست خود
نیز از تقیید برستی و از عادت اوست که البته بدون تحقیق از اهل و اصحاب هیچ
از مسائل تفسیری یا حدیثیه یا اعتقادی یا علمی روایت نمیکند پس تفسیریکه او کرده باشد هر چند
مقرن بمحقق مستحق تصدیق تواند بود خصوصاً که او از خالصان اهل امام جعفر صلی
رض بود آنچه از آیات و احادیث ذکر کرده البته در حق امام مالک نیست بلکه بعضی
در باب جناب مرقنوی است و برخی در عامه اهل بیت و بندی در حق عترت که ارباب
آن حضرت باشند و علی اکرم کرم الله وجهه یکی از ایشان و چندی از جمله آن عام است
بعموم صفت تو و مثال تو مخصوص جناب حیدری داشته اند تفصیلش آنیکه
انما یرید الله الایه و در باب امهات المؤمنین نازل شده خصوصاً چنانکه سابق و سابقه
آیات کریمه دلالت صریح بر آن دارد و بعد از آن بدعا می آن حضرت صلی الله علیه

[illegible]

بیت خان آید
کردنموسم سبکزد
انضام آن فغانی بید
و علی حسن حسین
سلام اند علیهم
رحمہم ربین ام

و سلم جناب حیدة النساء و حسین بن علی اکرم کرم الله وجوههم و عباس اولاد مجاهد و عموم ^{محل} آن
 شدند چنانچه روایا صحیحها فاصح از آن سکنید و آیه ^{۱۷۲} ^{۱۷۱} ^{۱۷۰} ^{۱۶۹} ^{۱۶۸} ^{۱۶۷} ^{۱۶۶} ^{۱۶۵} ^{۱۶۴} ^{۱۶۳} ^{۱۶۲} ^{۱۶۱} ^{۱۶۰} ^{۱۵۹} ^{۱۵۸} ^{۱۵۷} ^{۱۵۶} ^{۱۵۵} ^{۱۵۴} ^{۱۵۳} ^{۱۵۲} ^{۱۵۱} ^{۱۵۰} ^{۱۴۹} ^{۱۴۸} ^{۱۴۷} ^{۱۴۶} ^{۱۴۵} ^{۱۴۴} ^{۱۴۳} ^{۱۴۲} ^{۱۴۱} ^{۱۴۰} ^{۱۳۹} ^{۱۳۸} ^{۱۳۷} ^{۱۳۶} ^{۱۳۵} ^{۱۳۴} ^{۱۳۳} ^{۱۳۲} ^{۱۳۱} ^{۱۳۰} ^{۱۲۹} ^{۱۲۸} ^{۱۲۷} ^{۱۲۶} ^{۱۲۵} ^{۱۲۴} ^{۱۲۳} ^{۱۲۲} ^{۱۲۱} ^{۱۲۰} ^{۱۱۹} ^{۱۱۸} ^{۱۱۷} ^{۱۱۶} ^{۱۱۵} ^{۱۱۴} ^{۱۱۳} ^{۱۱۲} ^{۱۱۱} ^{۱۱۰} ^{۱۰۹} ^{۱۰۸} ^{۱۰۷} ^{۱۰۶} ^{۱۰۵} ^{۱۰۴} ^{۱۰۳} ^{۱۰۲} ^{۱۰۱} ^{۱۰۰} ^{۹۹} ^{۹۸} ^{۹۷} ^{۹۶} ^{۹۵} ^{۹۴} ^{۹۳} ^{۹۲} ^{۹۱} ^{۹۰} ^{۸۹} ^{۸۸} ^{۸۷} ^{۸۶} ^{۸۵} ^{۸۴} ^{۸۳} ^{۸۲} ^{۸۱} ^{۸۰} ^{۷۹} ^{۷۸} ^{۷۷} ^{۷۶} ^{۷۵} ^{۷۴} ^{۷۳} ^{۷۲} ^{۷۱} ^{۷۰} ^{۶۹} ^{۶۸} ^{۶۷} ^{۶۶} ^{۶۵} ^{۶۴} ^{۶۳} ^{۶۲} ^{۶۱} ^{۶۰} ^{۵۹} ^{۵۸} ^{۵۷} ^{۵۶} ^{۵۵} ^{۵۴} ^{۵۳} ^{۵۲} ^{۵۱} ^{۵۰} ^{۴۹} ^{۴۸} ^{۴۷} ^{۴۶} ^{۴۵} ^{۴۴} ^{۴۳} ^{۴۲} ^{۴۱} ^{۴۰} ^{۳۹} ^{۳۸} ^{۳۷} ^{۳۶} ^{۳۵} ^{۳۴} ^{۳۳} ^{۳۲} ^{۳۱} ^{۳۰} ^{۲۹} ^{۲۸} ^{۲۷} ^{۲۶} ^{۲۵} ^{۲۴} ^{۲۳} ^{۲۲} ^{۲۱} ^{۲۰} ^{۱۹} ^{۱۸} ^{۱۷} ^{۱۶} ^{۱۵} ^{۱۴} ^{۱۳} ^{۱۲} ^{۱۱} ^{۱۰} ^۹ ^۸ ^۷ ^۶ ^۵ ^۴ ^۳ ^۲ ^۱
 تا و در خانه قال زلت المهاجرین ^{۱۷۲} ^{۱۷۱} ^{۱۷۰} ^{۱۶۹} ^{۱۶۸} ^{۱۶۷} ^{۱۶۶} ^{۱۶۵} ^{۱۶۴} ^{۱۶۳} ^{۱۶۲} ^{۱۶۱} ^{۱۶۰} ^{۱۵۹} ^{۱۵۸} ^{۱۵۷} ^{۱۵۶} ^{۱۵۵} ^{۱۵۴} ^{۱۵۳} ^{۱۵۲} ^{۱۵۱} ^{۱۵۰} ^{۱۴۹} ^{۱۴۸} ^{۱۴۷} ^{۱۴۶} ^{۱۴۵} ^{۱۴۴} ^{۱۴۳} ^{۱۴۲} ^{۱۴۱} ^{۱۴۰} ^{۱۳۹} ^{۱۳۸} ^{۱۳۷} ^{۱۳۶} ^{۱۳۵} ^{۱۳۴} ^{۱۳۳} ^{۱۳۲} ^{۱۳۱} ^{۱۳۰} ^{۱۲۹} ^{۱۲۸} ^{۱۲۷} ^{۱۲۶} ^{۱۲۵} ^{۱۲۴} ^{۱۲۳} ^{۱۲۲} ^{۱۲۱} ^{۱۲۰} ^{۱۱۹} ^{۱۱۸} ^{۱۱۷} ^{۱۱۶} ^{۱۱۵} ^{۱۱۴} ^{۱۱۳} ^{۱۱۲} ^{۱۱۱} ^{۱۱۰} ^{۱۰۹} ^{۱۰۸} ^{۱۰۷} ^{۱۰۶} ^{۱۰۵} ^{۱۰۴} ^{۱۰۳} ^{۱۰۲} ^{۱۰۱} ^{۱۰۰} ^{۹۹} ^{۹۸} ^{۹۷} ^{۹۶} ^{۹۵} ^{۹۴} ^{۹۳} ^{۹۲} ^{۹۱} ^{۹۰} ^{۸۹} ^{۸۸} ^{۸۷} ^{۸۶} ^{۸۵} ^{۸۴} ^{۸۳} ^{۸۲} ^{۸۱} ^{۸۰} ^{۷۹} ^{۷۸} ^{۷۷} ^{۷۶} ^{۷۵} ^{۷۴} ^{۷۳} ^{۷۲} ^{۷۱} ^{۷۰} ^{۶۹} ^{۶۸} ^{۶۷} ^{۶۶} ^{۶۵} ^{۶۴} ^{۶۳} ^{۶۲} ^{۶۱} ^{۶۰} ^{۵۹} ^{۵۸} ^{۵۷} ^{۵۶} ^{۵۵} ^{۵۴} ^{۵۳} ^{۵۲} ^{۵۱} ^{۵۰} ^{۴۹} ^{۴۸} ^{۴۷} ^{۴۶} ^{۴۵} ^{۴۴} ^{۴۳} ^{۴۲} ^{۴۱} ^{۴۰} ^{۳۹} ^{۳۸} ^{۳۷} ^{۳۶} ^{۳۵} ^{۳۴} ^{۳۳} ^{۳۲} ^{۳۱} ^{۳۰} ^{۲۹} ^{۲۸} ^{۲۷} ^{۲۶} ^{۲۵} ^{۲۴} ^{۲۳} ^{۲۲} ^{۲۱} ^{۲۰} ^{۱۹} ^{۱۸} ^{۱۷} ^{۱۶} ^{۱۵} ^{۱۴} ^{۱۳} ^{۱۲} ^{۱۱} ^{۱۰} ^۹ ^۸ ^۷ ^۶ ^۵ ^۴ ^۳ ^۲ ^۱
 انما زلت فی ابی بکر بن الصدیق رضو و ما سبق آیت که در قال مرتدین واقع شد
 مودید این قول است و قول آنکه زلت علی ابن ابیطالب خاصه روایت ثعلبی و
 روایاتش نزد محدثین اعتباری ندارد و بیشتر روایات او تفسیر عن الکلبی عن ابی صالح
 و ابی اویسی مایروی من التفسیر عندهم و ابن خلکان گوید که کلبی از یاران عبد الله بن
 که میگفت علی مرده است باز بنیاری حجت خواهد کرد و در باب التفسیر گفته که این آیت
 در شان عباد به بر الصامت نازل شد و قتی که از خلفای خوشش از یهود و بنی زید برخلاف
 عبد الله بن ابی بکر بن الصامت نازل شد و او از انباری نشد و مقول جابر از مفسران شان عبد الله
 بن سلام و یاران او نازل شد که چون ایان آوردند قوم ایشان یهود بودند از ایشان قاطعه
 کردند اینان گفتند یا رسول الله ان قومنا هجرونا پس این آیه نازل شد و قرینه سیاق
 یعنی بعد از این آیت معین این معنی است انتهی اما نظر بقاعده مقرره العبره لعموم ^{اللفظ}
 لا خصوص السبب ام مالک و دیگر مومنان نیز در شمول این آیت داخل تواند بود و
 سوره بل آیه یکم است با جمعا قبل از هجرت قصید عموم برای صحت حسنین رضی الله

إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ وَهُوَ وَلِيَّ كُلِّ مُؤْمِنٍ مَوْرَدُ أَنْ وَفَّقَهُ بَدِيعُ خَبَابِ
مُتَضَوِّ رَاقَا ضَمِي بِمِنْ كَرْدَه فَرَسْتَادَه بُوْدَنْدَ جَمْعِي اَز مَرُومِ اَنْ نَوَاحِ شَكُوَه اَنْ خَبَابِ
بَدِيْعَه اَوْرَدَه شَائِعِ وَذَائِعِ سَاخْتَنْدَ حَضْرَتِ مَقْدَسِ نَبَوِيِّ بَارِشَادِ اِيْنِ حَدِيْثِ مَهْرَكُوْتِ
بَرُوْسِ اَنْ مَكَلَه كَنَدَارَانِ كَنَدَارُو عَلِي مَنِ وَاَنَا مِنْ عَلِي نِيْز اَز اِيْنِ بَابِ سِتِّ وَ حَدِيْثِ

اَللّٰهُ يَوْمِي عَنِّي اَلَا اَنَا وَرَجُلٌ مِّنِّي وَرَبَابِ بَرَارَتِ اَز مُشْرِكِيْنِ بُوْدُو لَفْظِ اَوْ عَلِيَّ جَابِي اَوْ عَلِيَّ
اَو اِيْنِ جَدِيْدَكُنْدَ اَز كَرَفِ مَرْغَبِ مِيْنِ اَز اِيْنِ ۱۲
مَنْ بَقَرِيْهَ مَقَامِ اَكْثَرِ حَضْرَتِ مُتَضَوِّ اَطْهَارِ بَرَارَتِ اَز مُشْرِكِيْنِ دَر جِجِ اَكْبَرِ كَرْدَه بُوْدُو خَلِ

كَرْدَه بَعْضِ سِتِّ اَنْتَ مَنِ وَاَنَا مِنْكَ صَحِيْحُ الْمَعْنٰى سِتِّ خَانِجَه فَرَمُوْدُو سَلَامَانَ مَنِيَا
تَرَا اِيْمَنِي وَاَنَا مِنْكَ سِتِّ اَز كَالِ اِيْمَنِي ۱۳
اَهْلَ الْبَيْتِ وَاَنْتَ اَخِي فِي الدُّنْيَا وَالاٰخِرَةِ اَتَجَا اَرشَادُ اَنْتَ كَهْ اَنْجَحْرَتِ وَاَنَا

دُوْدُو صَحَابِي اَز اَنْصَارِ وَاَهَابِ جَرِيْنِ عَقْدِ اَخُوْتِ سِتِّ خَبَابِ مُتَضَوِّ كَرِيَانِ اِيْدَكِهْ چَرَا
دَمِيَانِ مَنِ وَاِيْكَرِ صَحَابِي عَقْدِ اَخُوْتِ نَهْ سِتِي اَنْ سِرُوْدِ عَالَمِ صَلِي اَللّٰهُ عَلَيْهِ اَلَمَ وَاَلَمَ سَلَامِ بَرَايِ

تَسْلِي خَاكُ كَفْتِ اَنْتَ اَخِي فِي الدُّنْيَا وَالاٰخِرَةِ وَاَطَا سِتِّ كَهْ اَخُوْتِ اِسْلَامِي وَاَبِيْنِ عَمِي
نُوْبَادِ اِيْمَنِي اَو دِيَا وَاَخُوْتِ اَتَجَا حَاجَتِ وَاَهْ مَنَابِتِ كَهْ اِيْكَرِي بَادِي اَو سِتِّ ۱۴
وَرِيَانِ جَهْرَتِيْنِ مَتَحَقِّقِ بُوْدُو دَر حَقِّ كَسَا اِيْكَرِ جَرِ اَخُوْتِ اِسْلَامِ اَخُوْتِ نَبِيِّ عَمِي نَبُوْدُو سِتِّ

اَخُوْتِ خُوْدِ سِرْفَرَايِ بَخْشِيْدَه خَانِجَه دَر حَقِّ عَمْرِى الْخَبَابِ رَضِي اَللّٰهُ عَنْكَ كَفْتِهْ كَهْ ۱۵

يَا اَخِي مِنْ صِلَالِ دَعَائِكَ وَحَدِيْثِ اَللّٰهُمَّ اِيْمَنِي يَا حَبِيْبَ خَلْفِكَ

وَرِسْتِ سِتِّ وَ حَبِيْتِ اَنْ خَبَابِ اَنْ اَحَبِّتِ وَاِيْكَرِي سِتِّ وَ حَدِيْثِ كَفْتِ اَدَا
بُوْدُو مَنِ چُوْنِ

سَأَلْتُ أَعْطَانِي فَإِذَا سَكَتَ ابْتِدَاءً بَيْنَ يَدَيْ جَدِّهِ حَسَنَ خَلْقٍ مُحَمَّدٍ سَ
 سَلَّمَ بِكَرِيمٍ دِي طَلِيدٍ مَا لَمْ يَخْفُتْ جَزِي يَدَاوُدَ سَالَاكَ عَقَامَ حَبِيبَتِهَا
 بَاسَا يَرِاحًا بِهَيْجِنٍ سَلُوكَ بَدُوشَ حَاجَ نَافَتَرِ مِخَابِدَ وَحَدِيثَ مَا انْتَهَى لَكُنْ
 اتَّجَهَ وَجْهَ بَكَ سَافِي فَرَمُودَ كَقَفْطَ طَالِ اتَّجَى بِنِ عِمْرَ حَوْنِ أَنْ حَضَرْتَ بِكَمَالِ دَرْجِ مَجْهَوَ
 اصْحَابِ بُوْدَا دِيرِ سِرْ كُوشِي بِاحْضَرْتَ مَرْتَضَوِي دُشْتِ يَارَانِ كَقَفْطَ كَهْ بَسَا دِيرِ سِرْ كُ
 كَرُودِ بِاسِرْ عَمَّ خُودِ لَعْنِي مُكِرَانِ شَتَا قِ سَخِي جَانِ بِرُوشِ نَادِرِ يَانَدَ نَدُورَانِ عَالِ رِشَاوِ سَافِي
 شَدَّ وَحَدِيثَ اَنَامُودَ الْحَكْمَ عَلِيَّ بَابَا وَحَدِيثَ اَنَامُودَ الْعِلْمَ عَلِيَّ بَابَا بِطَرِيقِ ضَعِيفِ
 مَرِجَ لَرُكُوتِ اَمَّ وَحَدِيثَ اَنَامُودَ الصَّلَاةِ اَنَامُودَ الصَّلَاةِ اَنَامُودَ الصَّلَاةِ اَنَامُودَ الصَّلَاةِ اَنَامُودَ الصَّلَاةِ
 مَرُودِي سَ وَحَدِيثَ لَا يَحِلُّ لِحَدَانِ بَحْتِ اَنَامُودَ الْحَدِيثِ عَمْرِي وَحَدِيثَ مَرُوشِ اَنَامُودَ
 رُوزِ نَبِيتِ مَرُوشِ كِي رَاكُ حَبِ نَكُودِ دِيرِ سِرْ كُوشِي دِيرِ سِرْ كُوشِي
 كَهْ دَرِ خَانَدَامِ الْمُؤْمِنِينَ عَالِيَةِ صَدَقَةِ وَحَدِيثَ اَنَامُودَ مَرْتَضَوِي دُشْتِ وَحَالَتِ خَنَابِ
 اَيْنِ حَضَرْتَ رَا اَزْ مَرُوشِ سِرْ كُوشِي چَارَهْ نَبُودَ عَالِيَةِ صَدَقَةِ نِيرِ دِيرِ سِرْ كُوشِي
 حَدِيثَ اَللّٰهُمَّ كَا تَخْتَنِي خَتْنِي تَزِينِي عَلِيًّا وَتَقِي فَرَمُودَ كَهْ خَنَابِ مَرْتَضَوِي بِقَضَا
 خَاوَنَدَمُورَانِ مَرَاكُوتِ نَامُودِ عَلِيَّ رَا دَا قَتَ مَرُوشِ مَرُوشِ مَرُوشِ مَرُوشِ مَرُوشِ
 كَمِنْ كَسِيلِ كَرُودَ بُوْدَا وَاِيَامَ وَفَا شَرِيفِ قُوبِ بَرَسِيده وَحَدِيثَ لَا يَحِلُّ عَلِيًّا اَلَا مُؤْمِنِ
 دُشْتِ مَرَاكُوتِ عَلِيَّ رَاكُوتِ
 وَلَا يَغْنُضُ اَلَا سَافِي دُرْسَتِ لَكِنْ تُوَسَّلُ اَزْ اَمْبِلِ كَرُودَ وَحَالِ حَبِ بَغْضِ اصْحَابِ
 وَاَهَابِ الْمُؤْمِنِينَ نِيرِ مَعْنِ حَكْمِ دَارُودِ حَدِيثِ مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي مَرَبَا
 جَاعَتِي اَنَا بِنِ مَرُوشِ كَرَانِ خَنَابِ بِهْ غُلُوبِ مَتَمُودِ شَتَا لَوُودِ مَرُوشِ اَيْنِ حَدِيثِ مَرَبَا
 عَبَّاسِ مَرُوشِ نِيرِ دُرْسَتِ وَحَدِيثَ فَيَكُنْ عَلِيٌّ اَلَا مُؤْمِنِ عَالِ اَلَا مُؤْمِنِ مَرُوشِ
 خَنَابِ كَرُودِ مَرُوشِ

نزدانی علی الله علیه و آله و سلم بطریق
 که بود نزد حضرت پادشاه بربان
 شد قتال پس گفت آن حضرت
 اگر اللهم انی باحب خلق الله
 می باشد بطریق خداوند بسیار نزدی
 شده ترین خلقی بودی بگو در بابی
 ایجاد علی پس آمد حضرت علی
 با حدیث پس
 بی باوی
 در ولایت دار آنکه علی
 علم حسب خلق خدا بود ز خدا
 خلق علی المؤمنین است چو آب
 علی بن ابی طالب
 میگوید چو آب
 بود که در کوه و دریا جاری
 در بعضی وجه و نبات دارند

من را در کوفه

در حدیث

در حدیث

و لما ثبت و حدیث من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم والي من والاه
 و عاد من عاداه نیز در همان جماعت ثبت پیش اهل من بوده و اشال شما از او
 خلافت با فصل قرار داده اید و حدیث کانت لی منزل کن من رسول الله الخ
 صحیح المعنی است چه جناب مرتضوی در کفالت آن حضرت بوده و ابن عم و و اما و جابر
 صالح و حسن الصحبة حسن التعلیم بوده حدیث ان یوم دعا علیاً شطر حدیثی است که ذکر تخمین
 رضی الله عنهما در آنجا ثابت است تو بخد آن آورده و حدیث ثقلین شما اهل
 بیت است و حدیث کفینة نوح نیز دستور و حدیث من اراد ان یظلم
 الی ادم و علی بن ابی طالب هیچ محدثی از محدثان اهل سنت ثابت نشده سخن مختصراً
 بیان معانی و مواردی که آورده بود و اما فضائل جناب مرتضوی بجهت مقبول و مسلم
 لکن دان نیست که روایات دیگر اصحاب مقابل روایات آن جناب هرگز قبول
 کرده و هر که قول کند و قول آن جناب یا تخطئه او حاشا ثم حاشا کرده با بلکه حکم اصحاب
 کما لنجوم بهم اقتدیم اینستیم عمل است رد و تخطئه کار شما مع کل هذا تفسیر آیاتی
 که از آن جناب آورده بکدام روایت صحیح صریح محتج به پیش ما اهل سنت و
 جماعت ثابت توانستی کرد و آنچه از کتب مذہب خود آورده بدو وجه
 قابل احتجاج نیست اول آنکه تفسیر برایم و همچو شما آنست فرض وقت مذہب است
 که می اندیشان ۱۱۴

و اما حدیث من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم والي من والاه
 و عاد من عاداه نیز در همان جماعت ثبت پیش اهل من بوده و اشال شما از او
 خلافت با فصل قرار داده اید و حدیث کانت لی منزل کن من رسول الله الخ
 صحیح المعنی است چه جناب مرتضوی در کفالت آن حضرت بوده و ابن عم و و اما و جابر
 صالح و حسن الصحبة حسن التعلیم بوده حدیث ان یوم دعا علیاً شطر حدیثی است که ذکر تخمین
 رضی الله عنهما در آنجا ثابت است تو بخد آن آورده و حدیث ثقلین شما اهل
 بیت است و حدیث کفینة نوح نیز دستور و حدیث من اراد ان یظلم
 الی ادم و علی بن ابی طالب هیچ محدثی از محدثان اهل سنت ثابت نشده سخن مختصراً
 بیان معانی و مواردی که آورده بود و اما فضائل جناب مرتضوی بجهت مقبول و مسلم
 لکن دان نیست که روایات دیگر اصحاب مقابل روایات آن جناب هرگز قبول
 کرده و هر که قول کند و قول آن جناب یا تخطئه او حاشا ثم حاشا کرده با بلکه حکم اصحاب
 کما لنجوم بهم اقتدیم اینستیم عمل است رد و تخطئه کار شما مع کل هذا تفسیر آیاتی
 که از آن جناب آورده بکدام روایت صحیح صریح محتج به پیش ما اهل سنت و
 جماعت ثابت توانستی کرد و آنچه از کتب مذہب خود آورده بدو وجه
 قابل احتجاج نیست اول آنکه تفسیر برایم و همچو شما آنست فرض وقت مذہب است
 که می اندیشان ۱۱۴

و اما حدیث من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم والي من والاه
 و عاد من عاداه نیز در همان جماعت ثبت پیش اهل من بوده و اشال شما از او
 خلافت با فصل قرار داده اید و حدیث کانت لی منزل کن من رسول الله الخ
 صحیح المعنی است چه جناب مرتضوی در کفالت آن حضرت بوده و ابن عم و و اما و جابر
 صالح و حسن الصحبة حسن التعلیم بوده حدیث ان یوم دعا علیاً شطر حدیثی است که ذکر تخمین
 رضی الله عنهما در آنجا ثابت است تو بخد آن آورده و حدیث ثقلین شما اهل
 بیت است و حدیث کفینة نوح نیز دستور و حدیث من اراد ان یظلم
 الی ادم و علی بن ابی طالب هیچ محدثی از محدثان اهل سنت ثابت نشده سخن مختصراً
 بیان معانی و مواردی که آورده بود و اما فضائل جناب مرتضوی بجهت مقبول و مسلم
 لکن دان نیست که روایات دیگر اصحاب مقابل روایات آن جناب هرگز قبول
 کرده و هر که قول کند و قول آن جناب یا تخطئه او حاشا ثم حاشا کرده با بلکه حکم اصحاب
 کما لنجوم بهم اقتدیم اینستیم عمل است رد و تخطئه کار شما مع کل هذا تفسیر آیاتی
 که از آن جناب آورده بکدام روایت صحیح صریح محتج به پیش ما اهل سنت و
 جماعت ثابت توانستی کرد و آنچه از کتب مذہب خود آورده بدو وجه
 قابل احتجاج نیست اول آنکه تفسیر برایم و همچو شما آنست فرض وقت مذہب است
 که می اندیشان ۱۱۴

چنانچه کلینی از امام جعفر صادق علیه السلام آورده که نه حصه دین بر تقیه است
 نیست دین کسی را که تقیه ندارد و نیز از ابن جناب آورده که فرمود بر تسبیح بر زبان
 خود بپوشید از ابقیه زیرا که نیست ایمان کسی را که تقیه نبود و از حضرت امام محمد باقر
 علیه السلام آورده که تقیه دین من دین آبای من است و نیست دین کسی را که تقیه
 نباشد و صاحب کشف الغم از حضرت امام علی عیادی آورده که فرمود اگر گویم
 که تا یک تقیه همچو تارک صلوة است هرگز صادق باشم انتهی افسوس که تو تقیه
 گذشته مرد و این بود و طرود آن سوخته و آنچه گفتی که چون فارغ شدم از طباطبائی
 عقیده اشاعره الخ رساله جوابش آنست که ابطال عقیده شاعره خیالی است
 فاسد و باطل چنانچه در بحث سابقه ثابت کرده ایم و آنچه گفتی اعتقاد ما نیست
 و معتقد آنست الخ محال و ممتنع بدلائل عقلیه انتهی جوابش آنست که از جمله کلام
 قلم فرسائی کرده پس عبارت منصفانه بروج انصاف نقل شد یکا از جمله بنهاد و
 فرقه اسلامیه نقض صحابه در فرقه یافته میشود یکی امامیه ویم خوارج ویم اصول معتزله
 که چهار فرقه اند و صلیه و عبیدیه و نظایه و جاجزیه و همه اینها انکار دیدار الهی اند
 در آخرت و عجب از انصاف تو که خوارج را با خودتان دین عقیده یاد نکرده و آنچه
 گفته اما عقلیه یعنی دلائل پس بعضی از آن دلیلی ابطال مذہب شاعره تحریر یافت

تا با احادیث متواتر المعنی چه رسد و معنی این تواتر مرسوم به ممنوع است بر آنکه شیخ ازین
 باب در فصل ادعیه ثور از کتاب من لا یحضره الفقیه عای طویل آورده که در ضمن آن این
 است از امام الجعفر ثانی علیه السلام انی اسئل خشیة فی السر العلانیة و کلمة الحق فی غضب
 و الرضا و برهه عیش بعد الموت و لذة النظر فی وجهک و شوق الی لقائک پس طلبت
 نظر بجانب چه مقدس الهی و دلیل است بر صحت وقوع روایت در آخرت و نیز همین
 شیخ مذکور در کتاب من ویریک حدیث طویل بر وجوب سجده شکر بر هر مسلم بارشاد امام
 ابی عبد الله عم آورده و در آخرش این عبارت است که قال الامام و لایستی شیء من الخیر
 الا قال الله فیکون الله عز وجل ثم ما ذاقوا فیقول الملائكة ربنا لا علم لنا و یقول الله عز وجل
 انکرمه کما شکرتی و قبل علیه یضی و اریه و جملہ ریه و یضی و جملہ نضی و جملہ نضی و جملہ نضی
 و وقوع روایت در آخرت اما آنچه تو بر عم خود پنج حدیث از اقوال ائمه آورده هر یک
 از آن نص در محل نزاع نیست بلکه افاده معنی عدم روایت الله در حیات دنیا میکند
 و قرینه تقیه نیز بر وجوب مذبح شما قائم است پس قابل احتجاج بنا بر در قول ابی
 محمد حسن العسکری جل سیدی و مولائی النعم علی و علی بابائی و در قول انجناب
 التبارک و تعالی اری رسول قلبیه من غیبت ما حسب من رویت او نقاد حیات دنیا
 و همچنین در قول امام الجعفر محمد الباقر لم تره العیون بشاهد العیاء و امام ابی عبد الله علیه

اعینهم الشیخ لم یمنعها صاحب بیان منع تملیه عین است نه انکار مطلق و یو اصل است
و جماعت نیز منکر این تملیه اند و مثبت رویت مطلقه پس نص شد و محل نزاع و قول
امیر المؤمنین و جواب خبر که لا تدرکه العیون فی مشابیه الابصار الخ منع او را که عیون است
یعنی در آنجا ^{نمی رسد}
در حیات دنیا نه انکار رویت در عقبی و قول امام ابی الحسن الرضا ثم نقول بر صلی الله

علیه و آله وسلم انارائنا بعیننی و احطت به علما و هو علی صور البشر

و منع رویت باین حیات احاطه علی بر و تعالی و منع بودن او تعالی در صورت

بشر واقع است و مع هذا قرینه تقیة از ماسون که با دشاه وقت معتزلی و شد تصب

در منزل بود قایم است پس این همه نصوص محال نزاع نتواند بود خصوصا و حدیث

دیگر از کتب شیعه پیشتر ذکر کرده ایم نص است و محل نزاع با ثبات روایم در آخرت

هذا اخر ما تيسر لنا في اثبات الحق وابطال الباطل والحمد لله الذي

يُحَقِّقُ الْحَقَّ وَيُبْطِلُ الْبَاطِلَ وَالصَّلَاةُ عَلَى سُوْلِهِ

مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَآصْحَابِهِ أَهْلَ بَيْتِهِ طاب

خاتمه رساله



خاتمه رساله از فاتیبا سالیب نظم و شعر جامع هر گونه فضل و نفع
 برادر عزیز القدر نور العین مولوی قاضی رضا حسین صاحب
 سلمه الله الواهب شهیدنا و شکر شکرنا را بگماه منعم لایزالی است که جانباران
 داد و طلب را در دار خلد جز الصلای موعید صادق نعیم استغرق مطالع جمال
 خویش لذت کام جان شید و تشنه لبان صحرای شوق را به شیر شربت مقدس که از
 عظم نهایت است ذره وار سوی خورشید تابدار بقلب سالم قاسم آه جان
 خورشید الله هم نسألك لقرب منك والنظر اليك في الدنيا بقلوبنا
 في الآخرة بأعيننا و جابر و ابر صلوٰات زکیات و درودنا محمد و آله و صحبه
 پس نور اولین است که در جنبش ازل سبحان وجود عظیم الیدش بافتن اسرار انوار فیضان
 مفیض وجود نفس و آفاق منظر محذرات سر اوقات حدوث و قدم گشت و در آفرینش
 ابدینش و کاتب قدرت علی الاطلاق مقرر مکان آن ختم المرسلین با نقش نگین و جوب
 دست نشست مشعل رسالت آن گلگونه اوم اوم رونق بخش قندیل کعبه چراغ
 افروز مشکوه حرم بیگانه جاه و حضرت جلالتش روحی روز چتر زرین مهر پرورش
 و رنگی شب حلقه سیمین قمر در گوش اما بعد بر متبصران محقق که مرآت ضمیر نیز مهر
 تنویرشان جمالی انوار حسن مطلق است روشن و مبرهن باد که مولف این کتاب جناب

خدام ملک الکلام والی شرع و حنا احکام مفتی چارند بپ اسلام حامی سنت ماحی بدعت
 محقق حق و مبطل باطل و مثبت صدق و واقف روضه حق و جلای المؤمنین فضل الله
 الرحمن مولانا مولوی مفتی محمد علی خان داماد الله سبحان سبحانایطی نمینا اشعری و لا اله الا الله
 و یلوی اندک از مضافات و ارا الاستیناس راست و نایط طائف است از قوم
 قریش که بخوف آشوب فتنه حجاج بن یوسف که پنجاه هزار طلا و سادات و شرفا رعایا
 بغیر حق کشت از بنده مبارکه مدینه طیبه جلایه خود را به بناد و جزایر بحر هند انداختند
 و در اماکن اقطار و اطرافش اقامت و توطین یافتند در ستمه مقصد و پنجاه و دو هزار
 نبویه علی صاحبها فصل الصلوة و اکمل التحیة این وقت و هجرت واقع گشت قریش
 نام قبیلہ ایت معروف پدران قبیلہ فضر بن کنانہ و از فرزندان اسمعیل بن
 ابراهیم و از اجداد سرور نام علیه علیهم الصلوة و السلام است بکذا ذکر انود فی کتب
 التواریخ مثل الکفایة الطالیبة غیر با و کذا فی صحاح الجوهری بعد از آنکه کسی از آن
 طایفه در سواحل بن بکوشه خرید و برای خود مانی برگزید ابا و اجداد آن حضرت
 بحکم سلاطین و حکام اسلام حید را باد و مدرسین خدمات و حساب قضا و قضا
 قیام و قندام داشتند حالا این حضرت نیز با وجود حق پروری و شغل تالیف و تصنیف
 که اکثر احوال مقصود است و الا نهت میباشد متکفل چار بالمش حکومت و سروری

و داد رسائی است و بامداد و بامغربت فاضل محکم آسمانی فرمان لازم الاتباع و وجوب الامتثال
 بانقش گنجش توأم و فتوای دارالقضایش حکم حتم و دراز قبح و بانامه قضایا بحیث
 و باریغ قدر مقدم هنگام تحریر احکام دست مبارک در اثبات بر این دعوی روشن
 تر از یضیاء و کاف کلک برین سلکش منیع ظلمت و نور فصاحت الفاظ و ثبات
 خطش نیزه خطی است نظرد و یقینت ظلمت ان میل کش چشم مذمتیان نال خامه مدت
 رقص چون عود صبح صادق نشاندار آفتاب قدرت حق و جود قلمش تو تیا حی چشم
 بانوی جهان تاب مطلع و شرق بیاخش پیمائیه انظار و سواوش کحل الجواهر
 دیده اولی الابصار قطع کرده خطوط شعاع دیده عقل همه را بر سر هم افروخته بقیاس
 کمال اوست چنانکه بکبریا تباب پیمائی در اقم این سطوح معصم بطیف بر الگوین
 رضا حسین آند شانه فی الدار بر قاضی ضلع گمشو که ورا آفتاب انوار کبر و عظم
 هر گونه علم و فن از ان خورشید فضل و هنر بهرین شرف نسبت اخوت مینازد و بهر
 همین عزت رافت برادر می آن حضرت که سهیم و عدیل و کافی و فیصل عطا
 پدری است میان ان جوان و زنگار گوی مایات می باز و میامین تربیت آن نیر اوج فضل و
 کمال خاک ضعیف این نجف نیاز تا بدین هم شکست میدهد و جویست بدیوان تالیف
 تصنیف شریفش مانند عطار و منصب کتابت امور بوده بدین خدمت اکتفا سعادتمونده

چون که بسمت میان حکم می نهد از جمله تصنیفات کثیره و تالیفات شریفان بسیار
 در استان هندوستان آنچیکه بخط خام نوشته جریعه و خیره سعادت اند و ختم و دفتر
 و اشعار و فضل و هنر و ختم تفصیلش بترتیب تالیف چنینست هزار و ستان
 تحفه الف لیله باغ ارم شرح یوسف ایما اکسیر اعظم و تهذیب اخلاق نور
 الابصار در اصول فقه صراط المستقیم فقه شافعیه جواهر اربعه تاریخ شهر
 اربعه مرقات الجنات در عقاید و غیره باب چهل و یکم مرقات الجنات
 در روایت حضرت یزدانی معقوست ملا محمدی اخباری ایرانی که تازه از ایران فاصله
 خاور و زمره برادر خوان نعمت بعضی بندگان هندوستان جنت نشان شده بود و حقیقت
 فاسده خویش که خدا شکر را این رویت نصیب نکند و در آخرت معامله با وی مثل
 او فرماید برای اظهار علو حال و رفعت شان خویش میان جهان و اثر و تشکیک ایمان
 ناقصان بقتل و تضعیف لایل رویت که فی الحقیقت انکار نص صریح و ظاهریست
 قرآن و حدیث شریف است رساله نوشت آن حضرت رد اعتراضات و ابطال
 استدالات بطوریکه در آن محل مذشره و جرح و مقام و وقیح باقی نمانده و آن
 را در کتاب جداگانه قرار داده بنام نامی قصرة الناطرین موسوم نموده
 سبحان الله این کتاب مستطاب و اثبات رویت معتمد حضرت یزدانی اخباریست

بی نظیر و لامانی است و لایل سلطه اش طلع ایمان بر این قاطعه اش طلع کفر و خد
 بر نظر روشنش چون مثل کلیم ظلمت زدای وادی اشکار فرار عین سکران و خیم و خیم
 بهیه اش مانند شهاب قیامت ده رحیم ابالیه بانعان رحیم و بارقه حر و شخاطف
 به خضایان معرضان لیمان هو الا ذکر للعالمین و نعلین ناکه
 حین ماده تاریخ این کتاب لغزیکه بلامرید و رب و بلاغت فصاحت شکایات
 منصف جان حق نصیب می بردار بهیم غیب چنان بخاطر فائز رسیده قطعه
 به چشم سر گردید و رویت حق در آن سه ای نهفت و سال از اول از سر اشراق
 مطلع شمس رویت حق گفت و چون این دیکتای در یای نورانیت که فی نفس الامر
 مراتب انعکاس متعال جمال حق و خیال شاید مطلق است بسلسله نظم و نظام آمده
 رشک صد زرین مهر و غیرت درج نگارین نجوم و قمر و قمره عین طالبین عصر گردید
 در استخوان آن خیرات حسان که جالب تحسین و آفرین از بزرگان دین و خلایان
 بود از بر کما جواب ابرار معادن فکار بکار علماء و اعلام روزگار به نثر و شعرا بسیل
 رونمای آن آیت ویت از بهر زیار رسید این را دوت اندیشین بر عادت مستمره
 و وظیفه مقرر و خویش خواستم که آن جوابه نادره عصر را علی ترتیب الوصول در خاتمه
 کتاب بسلسله جمعیت منتظم گردانم تا بمصدق شعر فکر جدیدی احداث کرده و

قاتلانا اس احوال ویت ذکر خبر و حدیث حسن بن علی کان دین و این اضعف انام علی و آلہ
 و الاعلوم بر زبان خاص عام انبار روزگار و اخوان اعصار جابری و قمر ارماند
 اللَّهُمَّ اِنَّا نَسْتَعِيْلُكَ وَنِيْنُكَ وَالنَّظَرُ الْجَمَالَكَ يَا وَاجِبَ لَوْجُودِهِ
 فَارْزُقْنَا بِكَرَمِكَ وَبِطَقِيلِ جَنِيْدِكَ صَاحِبِ الْمَقَامِ الْمُخَوِّدِ صَلَّوْا
 عَلَيْهِمْ عَلَى اَلِهِ الطَّاهِرِيْنَ وَاصْحَابِ الرَّاشِدِيْنَ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ
 الرَّاحِمِيْنَ صورت کتاب مستطاب جناب معنی القاب عنوان
 صحیفہ شرف جلال و بیاچه رسالہ فضل و کمال عالم معقول و منقول کاشف معضلات
 فروع و اصول امام ارباب زمان قہ و ہفتا جہان افضل الناس و اعیان سلطان اقالیم نظم
 و نثر ذی الحشمۃ و التفاضل حضرت مولوی محمد خیر الدین خان بھادر المتخلص احمد اوست
 فیضہ الامجد نوید صحت ذات آن معدن کلمات نوح و وہ جان صد منزل و آن
 رضیہ رسالہ رویت نور بخش اصباح بصیرت دل کردید قطعہ تا آورد و ہدیہ از ان کل کتاب
 من دوست و دانشم تھا و اتحاد بود ہر دم پہنچ خلق محمد علی ہند پرچا نعتن ایچہ و
 بو تراب بود جزا کم اند عوض این چہیں تجھے منیہ بر جزا ہی منتھای مرغیہ رب البریہ
 دہشتہ برد و قطعہ کہ از ساج و کاکر مخلص است گفتا کردہ میشود قطعہ این سالہ بود آن
 چوب نبوت الحق تو کہ کعبہ سر مغز تیان کردہ شوق حامی مذہب جی بد نبوت رویت

زهق الباطل من الکتاب جاء الحق و سال تألیف شد از مصرع جارم حال بی کما بین و راعدا
 چون در منطق فرض شد مندرس و مضمحل اهل دعوت و در سنت محمد علی استوار بق
 ایضا منه و دخت بر قامت نامه به ثبوت میت آن کسائی زمان است و تو نورانی
 رونق زیب ناجی هر کمال گردید و درین باطل چون کمان پرده و بر عیان بی صورت
 کتاب شرف الاماثل بدر الافاضل حلال مشکلات حدیث و تفسیر تخریر کثیر
 نیز اعظم سماء علم و هنر حضرت مولوی محمد صبیح الله الفخاطی رالدوله بهادر قاسمی
 الملک است بکات کرنامه بخت طراز موند غوث شعبان شمس بصری مع کتاب غفر
 مولفه کرامی بچل موصول گشته ممنون مشکور سال مذکور لایحظ کردیم بسیار
 و پسندیده است الله سبحانه موافق جزای خیر و بدست و سیوم شعبان ۱۲۰۰ هجری
 روز پنجشنبه صورت کتاب فرید عصر نفایس علوم نقلیه و حید و بهر نیز انب
 عقلیه بر حل عوایات منظوم و منشور الامام العالم العلامة حضرت مولوی محمد صبیح
 صد الصدور نور الله صدره اسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته بذریعہ تقدیم مرام ابرار
 کرامی موصلت سراسر افادت و سرت که تخصی لا تعدت مشهور و ضمیر شرفقت
 تحمیر کرداند از فضل الهی عاصی حر و تابعین مقرون حمد و شکر و نوید خیریت و جمعیت
 آن شفیق هر وقت مطلوب دست یابی است اولاً کرنامه الطاف شماره و ثانیاً سال

مولف کرامی بقاصده شش و زبر سیل شال و وصول و شرف نزول فرموده منون
 و سرور یاد و فواید بسیار ساخت حق سبحانه جل شانہ آن شفیق با بین خوبی و خلاق و مایه فواید
 مجبان قرین عافیت برآمد مقاصد و نگاه سلامت خوشحال دارا و رساله مرسله و بیم
 نهایت خوف بداییل و اضطرار بر این طبع نیکو مربوط و نزد شیعه که بدین باب نیز نعم
 دارند همین یک مسئله رویت معظم معتقدات است چنانچه حق صافی فیاضی میوری
 نسخه در نحو مسیحی سلم النحو که نوشته اند در آن در بیان حروف ناصبه بدین عبارت مرقوم
 پذیرفته پس برای نفی تلبید است لهذا ما می قایل رویت نیستند پس در مدرسه ارکاجو
 از ابرجاشیه همان مقام نوشته شده ازان صاحب موصوف بسیار ناخوش شدند
 و بنجاب حضرت مولوی سید احمد صاحب قلم مرحوم و مغفور مدرس شکایت طلبیدند
 و دیگر سید رضای نامی شاید شوستری بوده با از بندر بنی آمده چندی مقیم در بندر
 لکچری بوده در همان مسئله اکثر بحث میکرد و چونکه علما آنجا طیاریان شافعی الذنب
 هستند تقریر پیش رفت غمی شد قبل از پنج سال در تقریر عوت بسم الله خوانی
 حسین صاحب فخر و جعفر صاحب ابن سیرا قریب مشهور نیلوری در کان عاشر نفی ما
 بودند در آن مجلس ذکر همان مسئله برآمده با یکدیگر گفتگو میکردند و یکی از انبیا آن طبع گفت
 چرا بحث میکنید و بظاہر است که غرات اخروی بروفق معتقدات نیوی میباشد

چونکه عتقاد این صاحبان بیدم رویت است خصوصاً بنیهایم که نخواهند و ازین
 عظمی محروم خواهند ماند الحاصل رساله کرامی خصوصاً در آن نوع که اکثر طایف و قبا
 شان شد و غلو در مذنب خود دارند بر آن قاطع است که کسی بر آن سبقت نتوان
 کرد و خدایم الله فی الدین خیر اصورت کتاب مشکوة انوار معارف و بحر
 الطایف سر لاج العلماء الکامین تاج النبلاء العارفین می باشد و علم الهدایه حضرت
 مولوی شاه محی الدین قادیانی دام ظلہ العالی پس از سلام سنت نبویه علی صاحبها
 الصلوٰۃ و التحیۃ شهود خاطر شریف آنکه التفات نامہ مورخہ چهار و بیستم شعبان کمال
 کرم نامزد فقیر فرموده بودند مع رساله مرسله بکلی رسید و بنویسد خیر تبایا اگامانید
 رمضان و فکر تمام و طبع رساله جواهر الحقائق از جواب آن الان آنکه محزون بر غماض نماید
 و این سبکین بمان محی الدین باینه شناسند و از خود با فراموش نمائند اکثر مع
 من احب حدیث متفق علیه است رساله مرسله بطالع در آمد پسندیده آمد
 الله فیکم و فی کل شاکم فقیر وجود شریف غنیمت اهل سنت جماعت میداند الله
 انما کم امام مردم بسیارند و سخن شناس کم اند از انداختن و در بر دشمنی که
 و فقیر آن کرم را درین مان چاهالت توان جوهری میداند خدا کند که هر دو رساله فقیر
 جواهر الحقائق و جواهر السواک اند از نظر شریف بگذرد بخاطر میرسد که علوم آنها فطری

والهامی است که اگر بادشاه برادر پیرزن بیاید تو ای خواججه سبست کم کنی در زیلا
آن هر دو رساله در برابر اسطیج میشوند دل سخنها دارد غلبت فرصت از تر جان آن
بانی قلم بود زیاده الله معکم انما کنتم صورت کتاب قدوة النبلاء و عمدة
الفضلاء منظر کمالات انسانی مصدر فیوضات رحمانی واقف هر اسرار صوری باطنی
مولوی مفتی محمد قدرت غنی ادام الله قدرته رساله فیض قبایله مملو افادت عوالم استغفار
مر خاص و عام عقیب نایب و انوار لعل فیضان افروخته بجهرا اندوز استغافات نامرئوس
و متانت سلاست عباراتش و بلاغت فصاحت فقراتش معرا از ایجاز و محمل
از اطناب محل گوی تفوق بر مولفان مشاییر زبان میر بود ضبط مطالب لطافت
اشاراتش آوازه انا و لا غیره بکوشش نازک خیالانی کبر بلند مید و نظم برون
لمتبه و انبیه بانقطاع سلسله نزاع لفظی و معنوی واقع بین بنایب کلیه پرودا و نبض
اهل سنت و جماعت نوعیکه خصم را مجال معارضه نماند بوجه حسن نبوغ او تعالی فرات
فیض آیت بدین فیض سانی خلافتی عام و دفع شکوک ز اهل اسلام با غر از و اکرام
منصور و مظهر و سیر و شاداب و ارا و صورت کتاب صدر علماء
معقول و منقول فخر فضلار و خری و محول زینت آرای سند شریعت غر از آیت
چارالش ملت بیضا علامه العلماء فخر الفضلاء نیز اس البعثات لایبرین بالرای

الثاقب حضرت مولوی محمد حسین صاحب قاضی القضاات مالک محروسید
 مابرجت برکاتہ ولازال حسنا غایت نامہ اول و کتاب خلاصہ فصل الخطاب
 ثانیاً بعز و معزز و مفتخر و مستفید فرمود نیازمند را کہ حوصلہ علمی نداری عطا
 تحفہ فاضلانہ سرفراز کہ فرمودند ممنون یک عمر نمودند الحق تحقیقاتیکہ در آن
 مثل تحقیقات محقق وافی و وارداتی کہ در آن آورده اند بمنزلہ وقایع معلم
 اول و ثانی بوده اند بلکہ از آن بزرگواران اقتباسیسم معارض مذہب این نتوان
 صورت کتاب قدوۃ ارباب بلاغت عمدہ اصحاب برعت
 فاضل محترم مولوی محمد اعظم لا زال سالما بالنسب لاکرم شرف و دعتا نامہ
 اخلاق قسم و وثیقہ کرامت ہدم مرثیہ چہار و ہم شجبان المعظمۃ ہجری
 باقرائش مراتب اعزاز و کرام این خادم پرخت و بیاد فراموشیا ممنون و مشکور
 ساخت سال کہ در اثبات رویت حضرت حق جل و علا تصنیف فرمودند فی الحقیقت
 گلشنی است کہ گہای نگارنک مضامین متنوعہ در آن شکفتہ و نہر معانیتر چون
 نہر سبیل شنبان آبصال از لال تسکین بخشیدہ غدلیف بان گلشن
 ترفیش بقصور موصوف بلبل لسان در بستان توصیفش نادانی معروض چند قصید
 اسلامی است کہ در ذلک مکران همچو آن معجزات خواہد نمود کہ یہود آنرا دیدہ است

نصیر طیت پاک ظہیر مذہب حق	نوشت حجت جامع و ساطع رویت
کنانت تف غیبی شش کوشش لم	دلیل ساطع و برهان قاطع رویت
اشکارا بود کہ رفض و خروج	خارج است از خصایل سنی
مذہب منکران رویت حق	ضد بود با فضایل سنی
علاحدی کہ از رد انکار	شد ز رویت چو سایل سنی
یک سالہ بہ میناست قوی	افضل کل سایل سنی
نفت استواء فاضل کا	گشت زو شیعه سایل سنی

دید باطل و هر دلیل خود	شد با نصاب قابل سنی
باتف غیب گفت تا بخش	غالب آمد دلایل سنی

از دلایل فضایل ماظم بی مثال و شاعری بدل خادم شرع مبین قاضی محمد فرید الدین
رفع الله قدره قطعه محمد علی در معنی چوخت و شده جلو گر حق و باطل نفعت
بازک تأمل خرد از رفیع پاشن بحث رویت خو گفت ایضا منه

فقیهان درین بحث اکثر رسائل نوشته اند و این همه است مفتی کشم طالب
سال لیلی آنرا از خرد از رفیع گفت تاریخ اوفقی و باید محمد علی تر باطل
که باشد بر حق بود رویت حق صورت کتاب محلی بفضایل و فضول

و ادب قرة عین سیادت و حسب واقف بر این فنون ادبیه ماهر صنایع علوم
عربی ترکیب بخش مفرج شعر و سخن مزاج شناس مجنون بر علم و فن حب فکر مند
و طبع متین عزیز حکیم میرزین العابدین طالع عمره و زاد قدره سپاس فقیر
منعم حقیقی راست که صحرا نوران بدانی پیدایش تیا و اخیل آسا بوعده صلیح
نعمت سلوای ویت خود که بالتذاکام و زبان طالبان نعمت است بی مانا
سرفراز فرمود و کشته تکان وادی استی فراق امثل موسی بشر طاشا اشعه نما
جمال که مال این مترصدان این وادی غیر شن نباشد بشتر نمود جل جلاله و عم نواله

۱۱۱۴
۲۰۱
۱۳۱۹
۲۶
۱۳۴۰

و جواهر زوایر صلوة و تحیات شایر جناب شاهی است که در بادی فطرتش جوهر
 جودش به ترتیب و ترتیب حسن بوبیت مشهور حقیقی بر تریب بر انکاس و در
 انوار و امضای سر حضرت کرد کار مظهر است باقیات و کوی هر گران به تحیات
 تسلیمات ایشا جناب عالی نسب امی لقب است که تکریم عالی و تولد بنی آدم از کم عدم
 بطیف حضرت مفترض الاطاعت سرخ رومی کونین بخانه کارنی مشا و شفاعت
 ملو قهر پادشاهی ای ذات تو دیباچه دیوان جود و کزین بر خیزد نیل شادوم مسجود
 حقا که توئی شایر مکتبی خدا و بر دعوی این نکته بود جمله مشهور اقباب جهان و دیبا
 جلالتش از ناز و شعاعی منصوب بخد مت خیام و شمع گیتی فروز راه و در شمت
 سرایش ادنی غلام قمر سیانام و تحایف رحمت لطائف سلام بر روان آل اطهار و صحاب
 کبار که حصن حصین شهرستان ملت بهین و بادی دین متین انداد امان به خد مت
 ناظران نشان و طبع اقدس مستبصران الادود و ارج واضح میکرواند و افاض کجای
 مستطاب جلیسند حکومت مقیم بیت المحدثات و شمس بکتاب عز محمد صبر فطرا
 عالی و قار و الا اعتبار فخر امانت و شمس بکتاب عز محمد صبر فطرا
 مشین حضرت مولانا مفتی مولوی محمد علی خان دامنه الله الرحمن که قلم عطار قش
 عمویت بقیام کعبه معانی و طبع رسالتش کند است جمید مضایق بیانی نشیون کلک

رشته کو بر طالب آید بسیج و تاب حروف نازک خیالش شک جود محبوبان
 روزگار از فصاحتش سبحان این لیل مجاہد خود مخرون از طلاقش با شمس
 به بحر حسن لسانند منت مقرون حین تقریر با حیا و رفاتحات معلوماً ^{بزرگوار} عجایز
 نفیس و بکار می برد و سامع بگوهر افاده اش او نیزه کوش عقل میاید و هر چند که را ^{فهم}
 این عنوان المعصم بفضل رب العالمین بچیدان آن ثم غلام زین العابدین ع ^{عنه} الله
 مجازا یکی از فرزندان مدوح است اما بمرعات پر خست و تربیت تنعم و نرم و غنا
 و محروم عاطفت پدري ممتاز از نفس حقیقت مجازم و در حین حضوی تا موقع مجوی
 که بقاید تقریر جاوه مسافت شده خست قامت بدار سلطنت فرخنده بنیاد چنان
 صانه الله عن الشرور و الفساد و در نهاد و خود را بر اید نعمت خداوند نعمت جناب
 فیض اب علی القاب ملازمان حضرت نواب محمد الکمالک بهادر و ادام الله اقبالهم
 رسانید به تشریب شربت و رس و تعلم لذتی می یافتم و چون کتاب نظره انظارین
 که مدو سطور این ساله سواد چشم اصحاب یقین است و بیاض قرطاس این صحیفه سفید
 چشم اربابین تیرین و خطش کجیل چشم بصیرت میلی از انارت و نقطه اش خال چهره
 شاهد مال نظرات بصارت خامه غلیل نوال در غلاف سواد حرف صد کعبه جمال اب
 فواد با ستعا و محرمان شتاقان و بیت نهاد به نظر فیض منظر علما و فضلا که از این

واعمال ارکان و مقام حیدر آباد و آمد لب زبان مستحسان و الحان
 توصیف آن که فی نفس الامر جاذب تحسین و تاشف غالب فریبست کشای و جواهر
 و کفر غار تاریخ تالیف ساله یادگار زبان که نقشی بدون آن بصفحه جهان خلق
 و وجود ندارد و قسیم و تسلیم فرمودند پس محمد آن علی ترتیب ایصال شان درین
 داخل و مندرج کردم و بی نده از نواد و نکات طبع سلیم و دهن سقیم فصل
 نامدار کمال فصاحت و روزگار مرجع مهابت اعلی و ادنی و جلال الدین خان معنی حسن الله
 وجهه فی الدین و دنیا قطعه آن فاضل و میراد فی مرین تصنیف ساله که در زیر
 سال تصنیف و کفیه معنی از اصل ایمان ساله رویت حق ایضاً آمده

چون فاضل و میرشیل اباب شهبو	کرده ظاهر ساله رویت حق
تصنیف عجیب و بدیده معنی	کفته نادر ساله رویت حق

از آیات فصاحت و بیانات بلاغت فصیح شعرا و متقدّمین ابلغ فصاحتنا و
 فاضل کامل نادر و حیدر فرید اعظم علی خان بهادر متخلص بامید اعظم الله شان
 قطعه تاریخ یا تخربه قطعه هرزه فضا خان من محمد و نوشت و کسی
 خوش شواد رویت حق و روز حشر که بیشک شبه مومن را بکند بعین کرم شاد و
 رویت حق و امید گفت درین سینه جواب تصدیق و نصیب که رویت مباد و رویت حق

از کلام منیف افکار لطیف وجود طبع شریف کاشف مضامین
 وسع دید میر احمد علی شهید اعلی الله مکانه قطعه شد نسخ از خان محمد علی ارقام
 کر ویت حق که در ورق رفع حجاب و تاریخ و این قطعه فکرت شریف آینه دیدار عیانست کتابی
 از در کلام بلاغت نظام فرید عصر و حید و هر جامع مفاخر و مناقب میر سید ثاقب
 ابو امامه الله الوهاب قطعه تاریخ با تجربه قطعه صاحبی که در نسخه تصنیف و کسی
 در جهان ندید شنید و بی الکت ثاقب این تاریخ و هر که این نسخه دید حق را دید
 از تاریخ طبع ماضی و مریق قادر علامه و هر استاد عهد و عصر فاضل متبحر فی نظیر و عظیم
 القیض مولوی شیر علی فیضی لایزال شمس افاضه باز غه قطعه

بهر نقص عقیده فاسد

رویت او حقست ای حال
 ۱۲۷۵

از پی اثبات دیدار خدا

نفی رویت کی کند مرصفا
 ۱۲۷۵

بهر شقاق دید جل و علا

حق بود رویت حق بکیت
 ۱۲۷۵

کتاب رویت حق شد حواله سنی

شد مرتب رساله رویت

سال تاریخ او قسم ز فیض

وله چون کتاب رویت آید و جو

سال تاریخ تماش کشف فیض

وله چون مرتب کتاب رویت شد

فیض تاریخ او قسم فرمود

وله نه از شکر خدا که کتاب غایب غیب

دلیل رویت حق این رساله سنی ۱۲۴۵	شمار سال کاش بکفت فیض بن
پیدا است بیک نقطه اوصد لطف	وله تصنیف شد رساله رویت حق
رَبِّ ارْزُقْنِي دَلِيلَ رُبِّكَ بِاللُّطْفِ ۱۲۴۵	مخرج شمار سال و فیض نوشت

ایضا تاریخ سال طبع رساله از وجه الدین خان میخه قطعه باوخی سبب حق قدوه دین
طرفه کوکتابه انشاء سال مطبوع قسم زد میخه حاجت بیت حق جل علاه

۱۲۴۵

ایضا منہ فقرهای مجاوبه

يقول الحق جل جلاله فسوف ترا
۱۲۴۵

لا تدرك الا بصار الال في يوم الوعد
۱۲۴۵

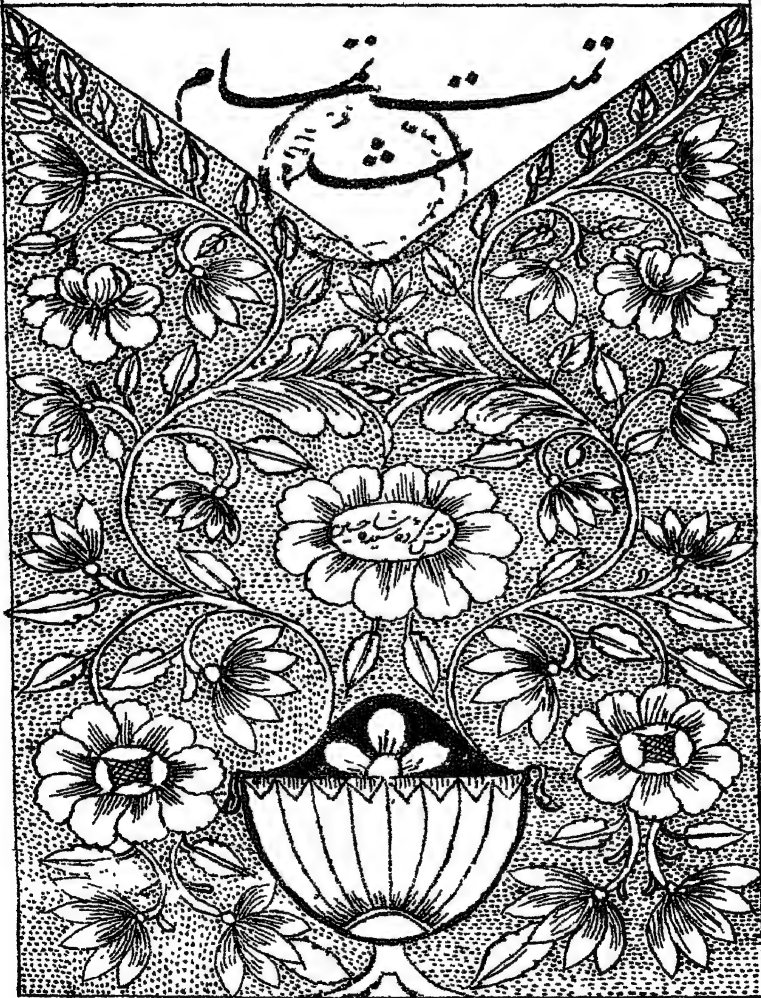
لا تدرك الا بصار في بلاد الفناء
۱۲۴۵

لا تدرك الا بصار الال يوم القسط
۱۲۴۵

لا تدرك الا بصار الال يوم الايقان
۱۲۴۵

تاریخ سال طبع از شاه علاء الدین صاحب

ضیای دیدۀ ماوارباب یقینا
۱۲۷۵



جدول دافع الاغلاط کتاب نفرة الشاظرین *							
صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۳	مقره	مقره	۴۴	۱	آری	آری
۴	۶	بن سله	بن سله	۴۴	۵	قولا	قولا
۴	۶	کلمات	کلمات	۴۴	۸	خبر مکن	جز مکن
۸	۱	یعنی	یعنی	۴۵	۴	ازے	ازلی
۴	۹	ابن ابی کلاب	ابن ابی کلاب	۴۵	۸	لن آری	لن آری
۷	۷	نایم	نایم	۴۶	۷	بسی از هر یک نقص	بسی از هر یک نقص
۲۰	۴	جسم جهانی	جسم جهانی	۴۶	۷	بازگشتم	بازگشتم
۲۰	۱۱	جمع	جمع	۴۶	۱۰	بجدید تو به	بجدید تو به
۲۸	۹	با متلع	تا متلع	۴۶	۱۵	ار بر	از برای
۲۹	۱	ای عزیز	ای عزیز	۴۷	۱	مناد آید	مناد آید
۲۹	۴	در مکان	و در مکان	۴۷	۶	تلفیق	تلفیق
۲۹	۷	قیاس ابسیکین	قیاس ابسیکین	۴۷	۷	وا سن	وا سن
۳۰	۵	سب	سب	۴۷	۱۵	نقصیت	نقصیت
۳۱	۲	از یک	از یک	۴۹	۱۱	یضاعف	یضاعف
۳۳	۱۱	داد آید	داد آید	۵۰	۱	دعوی ضعیف آن	دعوی ضعیف آن
۳۳	۱۳	سلطان جعفری	سلطان جعفری	۵۲	۱۱	دور	دور
۳۴	۱۰	تفاق	تفاق	۵۲	۱۲	ولدان خواهند دید	ولدان خواهند دید
۳۶	۶	برز عم	برز عم	۵۴	۹	اما مقابل + و مکان	اما مقابل + و مکان
۳۶	۲	برینیم	برینیم	۵۴	۱۳	اما عدم	اما عدم
۳۶	۸	موسی را این سوال	موسی اگر این سوال	۵۴	۱۵	اما وصول + و انتقاء	اما وصول + و انتقاء
۴۰	۱۳	باران	باران	۵۶	۱	و عبادة	و عبادة
۴۲	۷	فرمودند	فرمودند	۵۶	۲	از صحیح	از صحیح

صفحہ	سطر	خط	صحیح	صفحہ	سطر	خط	صحیح
۵۶	۹	وسایہ	وسایہ	۴۴	۱۴	حدیث	حدیث
۵۷	۹	آخر دی	آخر دی	۴۶	۴	وعاء العلل است	وعاء العلل است
۵۹	۴	از شام + آوری	از شام + آوری	۴۸	۴	قولہ	قولہ
۵۹	۷	بر دی	بر دی	۴۹	۷	بنابر معنی	بنابر معنی
۵۹	۱۴	یا امیر المؤمنین	یا امیر المؤمنین	۴۹	۱۴	ولایت ثابثی بنی	ولایت ثابثی بنی
۶۰	۱۰	کند	کند	۵۹	۹	منسوب الی مصطفی الیه	منسوب الی مصطفی الیه
۶۲	۴	و یطهرکم	و یطهرکم	۵۸	۱۴	در ماه آیند	در ماه آیند
۶۲	۱۱	مود + بذیل	مود + بذیل	۵۹	۹	لغت	لغت
۶۳	۱۴	فرمود	فرمود	۵۹	۱۴	ور ذلیلت	ور ذلیلت
۶۴	۲	کسیک	کسیک	۶۰	۱۲	تغیر میکنند	تغیر میکنند
۶۵	۱	بعبدی	بعبدی	۶۰	۱۵	ظاہرست	ظاہرست
۶۵	۱۳	مبنی	مبنی	۶۲	۱۲	باید کرد	باید کرد
۶۶	۸	اشرف	اشرف	۶۵	۴	ویرایشان	ویرایشان
۶۶	۹	قا	قا	۶۷	۴	عام است	عام است
۶۷	۲	قریب	قریب	۶۹	۹	رَبَّنَا اللَّهُ	رَبَّنَا اللَّهُ
۶۷	۹	بر بر عناف است	بر بر عناف است	۱۰۲	۱۵	نعمت المعنی	نعمت المعنی
۶۸	۸	متواتر	متواتر	۱۰۳	۱۰	تغییر	تغییر
۷۱	۱۴	لا شتابا	لا شتابا	۱۰۳	۱۲	ابن انس	ابن انس
۷۱	۱۵	اشنی	اشنی	۱۰۴	۹	لَا یَجِلُّ	لَا یَجِلُّ
۷۲	۵	ان بطرو	ان بطرو	۱۰۵	۱	إِنْ تَوَفَّرُوا	إِنْ تَوَفَّرُوا
۷۲	۶	والانصاف	والانصاف	۱۰۷	۱۱	ما اجب	ما اجب
۷۲	۶	انجش	انجش	۱۰۹	۲	مکرر	مکرر
۷۳	۱۵	میدانستند	میدانستند	۱۰۹	۱۳	و عرس	و عرس

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱۲	۴	و نصل	و نصل	۱۲۰	۱۰	اورده	آورده
۱۱۳	۲	نقاش	نقاش	۱۲۱	۱۵	بشاده العیان	بشاده العیان
۱۱۴	۱	نزول	نزول	۱۲۰	۱۵	فلیملوا	فلیملوا
۱۱۴	۲	مرغضوی بنیت	مرغضوی و ابنیت	۱۲۱	۵	انارانتہ	انارایتہ
۱۱۴	۱۰	ابن طیم	ابن طیم	۱۲۱	۴	صوب	صورت
۱۱۵	۱۲	بجراخت	بجراخت	۱۲۱	۹	دیگر از کتب شیعه	دیگر از کتب شیعه
۱۱۵	۱۴	اینتنی یاجت	اینتنی یاجت	۱۲۲	۴	عاطم	اجاظم
۱۱۶	۳	ابن عمر	ابن عمر	۱۲۳	۸	افضل الصلوة	افضل الصلوة
۱۱۶	۵	یا پسر عم	یا پسر عم	۱۲۳	۱۲	ابا و اجداد	آبا و اجداد
۱۱۶	۶	مایا	مایا	۱۲۴	۵	نظر و در مغلیت	نظر و در مغلیت
۱۱۶	۷	و حدیث	و حدیث	۱۲۵	۱۳	والطال	والطال
۱۱۶	۱۱	و حدیث	و حدیث	۱۲۵	۱۴	در کتب جدا گانه	در کتب جدا گانه
۱۱۶	۱۲	و بعضی صحابه	و بعضی سایر صحابه	۱۲۶	۲	فراغش درون	فراغش درون
۱۱۶	۱۳	علیا	علیا	۱۲۶	۳	آهاده رجیم	آهاده رجیم
۱۱۷	۱	و لواصب	و لواصب	۱۲۶	۴	می برد از طیم	می برد از طیم
۱۱۷	۱	من گنت موه	من گنت موه	۱۲۷	۱	بزرگان	بزرگان
	۲			۱۲۷	۱۲	ریجائین	ریجائین
				۱۲۸	۱	چارم	چارم
				۱۲۸	۳	کوت نو	کوت نو
۱۱۹	۸	سابقه	سابقه	۱۲۸	۵	تخریر	تخریر
۱۱۹	۹	برین سلسله جماع	برین سلسله جماع	۱۲۹	۷	نیستند	نیستند
۱۱۹	۱۰	مردود است	مردود است	۱۳۱	۲	در اس	در اس
۱۱۹	۱۱	بعض	بعض	۱۳۱	۴	مرباض	مرباض

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳۱	۸	وضبط مطالب	وضبط و ربط مطالب	۷۸	۶	حلا الکلام	حل الکلام
۱۳۲	۱	جوهر	جوهر	۱۱۳	۱۷	بنود	و بنود
۱۳۳	۳	بی مثال	بی مثل	۱۱۴	۳	کرده شد	کرده شده
۱۳۴	۶	ادق	ادق	۱۱۶	۴	انتی یا حب	انتی یا حب
۱۳۵	۲	وتر حیب	وتر حیب	۱۱۶	۷	فجاده	فجاده
۱۳۵	۲	بر انکاس	بر انکاس	۱۱۶	۱۳	اگر بعضی	اگر بعضی را
۱۳۵	۴	عالی	عالم	۱۱۶	۱۷	از جهت اینست که لازم می آید	از جهت اینست که لازم می آید
۱۳۶	۱	نبح	نبح	۱۱۶	۱۵	چقدر تو بین	چقدر تو بین
۱۳۶	۴	ادیزه	آدیزه	جدول دافع الاغلاط خوشی نفرة الناظرین که در بین السطور واقع است			
۱۳۶	۸	جاده مسافت	جاده پهای مسافت	۲۷	۱	ملاقات کردیم	ملاقات کردید
۱۳۶	۱۱	نظرة الناظرین	نظرة الناظرین	۱۱۵	۲	وا تحصال فضا	وا اتصال فضا
۱۳۷	۸	اصل ایان	اصل الایان	۱۱۶	۱	و آن مقام	و این مقام
۱۳۸	۸	القبض	القبض	۱۱۶	۵	خداوند	خداوند
جدول دافع الاغلاط خوشی نفرة الناظرین				۱۱۶	۵	و عالم اد	و عالم اد
۳	۸	نفرستادیم	نفرستادیم				
۳	۱۰	و صاحب البام	و صاحب البام				
۳	۱۶	فیکه	فیکه				
۵	۲۱	جامع البیت	جامع البیت				
۲۱	۱۲	صحیحاً و معناه	صحیحاً و معناه				
۵۲	۱۰	نزدیک را	نزدیکی را				
۶۵	۲	باطن	باطن				
۷۱	۱	کذا الاحالة	کذا الاحالت				



